

اللَّهُمَّ
الْحَمْدُ لَكَ

پیامبران اولوالعزم

بر اساس تفسیر موضوعی

زندگی پرماجرا می نوح علیه السلام

آموزه ها و عبرت ها

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی

شناسنامه کتاب

نام کتاب: انبیای اولوالعزم علیهم السلام
مولف: علیان نژادی
ناشر: نجفی
لیتوگرافی:
شمارگان: ۳۰۰۰
جلد:
نوبت چاپ: اول - زمستان ۹۰

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۹۲۲۸۱ - ۹ - ۵

قیمت: تومان

تلفن مرکز پخش:

آغاز فهرست

| | |
|--|----|
| پیشگفتار..... | ۱۱ |
| دور نمای بحث..... | ۱۳ |
| پیامبران اولوالعزم چه کسانی هستند؟..... | ۱۳ |
| چرا انبیای اولوالعزم را به این نام نامیدند؟..... | ۱۳ |
| مراحل پنج گانه زندگانی انسان..... | ۱۴ |
| ۱. مرحله تولد:..... | ۱۴ |
| ۲. مرحله جدایی از شیر مادر:..... | ۱۵ |
| ۳. مرحله قبل از بلوغ:..... | ۱۵ |
| ۴. مرحله بلوغ:..... | ۱۵ |
| ۵. سن چهل سالگی:..... | ۱۵ |
| فلسفه گستردگی تاریخ انبیا در قرآن..... | ۱۶ |
| ۱. انتقال تجربیات..... | ۱۶ |
| ۲. دلداری به پیامبر اسلام ﷺ و دادن امید به مسلمانان..... | ۱۷ |
| ۳. درسهای عبرت فراوان..... | ۱۸ |
| ۴. اثبات وحدت و یکپارچگی دعوت انبیا..... | ۱۹ |
| ۵. شرح زحمات طاقت فرسای پیامبران..... | ۲۰ |

| | |
|----|--|
| ۲۲ | ۶. مبارزه با خرافات و تحریف‌ها..... |
| ۲۳ | ۷. تحقق وعده الهی به مؤمنان..... |
| ۲۷ | اولین پیامبر اولوالعزم: حضرت نوح <small>علیه السلام</small> |
| ۲۷ | نوح <small>علیه السلام</small> در قرآن..... |
| ۳۱ | فصل اول: افتخارات حضرت نوح <small>علیه السلام</small> در قرآن..... |
| ۳۱ | ۱. از برگزیدگان بود..... |
| ۳۱ | ۲. مشمول هدایت الهی بود..... |
| ۳۲ | هدایت تکوینی..... |
| ۳۳ | هدایت تشریحی..... |
| ۳۴ | ۳. خداوند به نوح سلام می‌کند!..... |
| ۳۵ | اهمیت سلام:..... |
| ۳۶ | معنای سلام..... |
| ۳۷ | الف) بخیل‌ترین مردم!..... |
| ۳۷ | ب) آغاز سلام و پایان با استغفار..... |
| ۳۸ | ج) آداب سلام کردن..... |
| ۳۸ | ۴. نوح <small>علیه السلام</small> بنده شکور خدا بود..... |
| ۳۹ | چگونگی شکرگزاری حضرت نوح <small>علیه السلام</small> |
| ۳۹ | مراحل سه گانه شکرگزاری:..... |
| ۴۱ | شکر گزاران کم‌اند..... |
| ۴۳ | برکات شکر نعمت به چه کسی می‌رسد؟..... |
| ۴۴ | سرانجام ناسپاسی..... |
| ۴۵ | خیزش مجازات از دل نعمت و نعمت از دل بلا!..... |
| ۴۵ | نتیجه ناسپاسی قوم سبأ..... |

- ۵۰ ۵. استعجابت دعا و رهایی از کرب عظیم.
- ۵۰ دعای نوح علیه السلام چه بود؟
- ۵۱ کرب عظیم چه بود؟
- ۵۲ شدت عمل در برابر اراذل و اوباش.
- ۵۴ ۶. فرزندان شایسته و نسلی پاک.
- ۵۸ ۷. عمر طولانی.
- ۷۳ ۸. شجاعت فوق العاده حضرت نوح علیه السلام.
- ۷۹ فصل دوم: آغاز دعوت نوح پیامبر علیه السلام.
- ۷۹ انذار و بشارت.
- ۸۰ نقش دفع ضرر و جلب منفعت در حیات بشر.
- ۸۲ ایمان و تقوی و اطاعت.
- ۸۳ ثمرات عبادت و تقوی و اطاعت.
- ۸۴ شکایت نوح پیامبر علیه السلام.
- ۸۶ جاذبه قرآن مجید.
- ۸۷ موانع راه حق.
- ۸۸ بهره گیری از تمام ظرفیت ها.
- ۹۰ استغفار وسیله درمان دردها.
- ۹۲ مراحل آفرینش انسان.
- ۹۴ آثار تفکر در خلقت آسمانها.
- ۹۵ دو اصل مهم توحید و معاد.
- ۹۶ سیر آفاقی و انفسی.
- ۹۷ اسراری در مورد مغز انسان.
- ۹۸ قلب و سازنده آن.

| | |
|---|-----|
| ماه و خورشید | ۹۹ |
| کار پیامبران پرورش استعدادهای ذاتی انسان‌ها بود | ۱۰۰ |
| راه روشن برای اثبات معاد | ۱۰۲ |
| عکس العمل‌ها | ۱۰۷ |
| ۱. فرار از واقعیتها! | ۱۰۷ |
| ۲. مکر بزرگ | ۱۰۹ |
| سرچشمه بت پرستی | ۱۱۱ |
| ۳. اتهام جنون به پیامبر خدا ﷺ | ۱۱۲ |
| ۴. اتهام گمراهی! | ۱۱۴ |
| ۵. اصلاً چرا انسانی؟! | ۱۱۶ |
| حلم و بردباری امام حسن ﷺ | ۱۱۸ |
| ۶. تو هوای سلطنت در سرداری! | ۱۱۹ |
| ۷. چرا جوانان فقیرگرد تو را گرفته‌اند؟ | ۱۲۱ |
| جوانان پیشگامان ایمان به پیامبران | ۱۲۲ |
| مراقب جوانان باشید | ۱۲۵ |
| نظام ارزشگذاری در جوامع انسانی | ۱۲۶ |
| معیارهای ارزشی دین‌مداران | ۱۲۸ |
| معیارهای ارزشی دنیا پرستان از نظر قرآن | ۱۲۸ |
| تغییر نظام ارزشی توسط پیامبر اسلام ﷺ | ۱۳۲ |
| ۱. زندگی ساده | ۱۳۲ |
| ۲. اهمیت دادن به افراد با ایمان | ۱۳۲ |
| ۳. صفوف نماز جماعت | ۱۳۳ |
| ۴. زیارت خانه خدا | ۱۳۳ |

| | |
|-----|--|
| ۱۳۶ | تهدیدها و نفرین‌ها..... |
| ۱۳۶ | تهدیدهای مشرکان و بت پرستان..... |
| ۱۳۷ | نفرین‌های مستدل حضرت نوح <small>علیه السلام</small> |
| ۱۳۹ | دعا آری، نفرین نه!..... |
| ۱۴۱ | نفرینی که تحقق نیافت!..... |
| ۱۴۴ | پاسخ کوبنده سعد بن وقاص به معاویه..... |
| ۱۴۸ | کشتی نجات..... |
| ۱۴۹ | عکس‌العمل زشت مشرکان..... |
| ۱۵۲ | نکته‌ها و پیام‌ها..... |
| ۱۵۵ | کشتی نجات ما اهل بیت پیامبرند..... |
| ۱۵۹ | طوفان و حشتناک..... |
| ۱۶۳ | این است قدرت نمایی خداوند..... |
| ۱۶۴ | داستان آن شب تاریخی (لیلة المبيت)..... |
| ۱۶۹ | سرنوشت دردناک..... |
| ۱۷۰ | نتیجه لجاجت و خیره‌سری!..... |
| ۱۷۲ | نکوهش لجاجت در کلمات معصومین <small>علیهم السلام</small> |
| ۱۷۳ | فصیح‌ترین آیات قرآن..... |
| ۱۷۵ | وظیفه ما در برابر قرآن..... |
| ۱۷۹ | خداوندا وعده تو حق است!..... |
| ۱۸۳ | ترک اولی چیست؟ آیا پیامبران ترک اولی می‌کنند؟..... |
| ۱۸۵ | روایت جالبی از امام رضا <small>علیه السلام</small> |
| ۱۸۶ | پیوندهای مادی و معنوی..... |
| ۱۸۸ | مسلمانان مطرود..... |

| | |
|-----|---|
| ۱۹۱ | باز هم گفتگویی درباره عدالت صحابه! |
| ۱۹۷ | علل انحراف |
| ۱۹۸ | مثلث تربیت انسان‌ها |
| ۲۲۱ | یک مقایسه روشن |
| ۲۲۵ | توصیه شیطان به نوح <small>علیه السلام</small> |
| ۲۲۹ | سخن نهائی |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

کتابی که پیش روی شماست، حاصل جلسات تفسیری مرجع عالی قدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی مدّظله العالی است، که در ماه مبارک رمضان سال ۱۴۳۲ هـ ق (مصادف با تابستان ۱۳۹۰ هـ ش) در صحن امام خمینی علیه السلام حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام، در حضور هزاران نفر از نمازگزاران و روزه‌داران برگزار شد. و خداوند به این بنده حقیر توفیق جمع‌آوری و تحقیق و ارایه آن را در قالب این کتاب به شما خوانندگان گرامی عنایت فرمود.

موضوع این جلسات «انبیای اولوالعزم» بود، و در این کتاب به شرح حال اولین پیامبر اولوالعزم، حضرت نوح علیه السلام، پرداخته شده، و نکات بسیار ظریف و دقیق و آموزنده آن که دارای آثار تربیتی و اجتماعی فراوانی است تشریح شده است. از خدای بزرگ می‌خواهیم که توفیق شناخت هر چه بیشتر رهبران آسمانی را به ما عنایت فرماید، تا بتوانیم با پیروی از آن بزرگواران راه سعادت را که در میان انبوهی از بیراهه‌ها قرار گرفته، بیابیم و کامیاب شویم.

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی

قم - حوزه مقدّسه علمیّه

۹۰/۶/۲۳ مصادف با

۱۵ شوال ۱۴۳۲

سفید

دور نمای بحث

پیامبران اولوالعزم چه کسانی هستند؟

می‌دانیم از میان ۱۲۴ هزار^(۱) پیامبری که از سوی خداوند متعال برای هدایت امتها فرستاده شد، تنها پنج نفر از آنها اولوالعزم بودند. و این نام از آیه شریفه ۳۵ سوره احقاف گرفته شده است. آنجا که فرمود:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ؛ پس صبر کن

آن‌گونه که پیامبران «اولوالعزم» صبر کردند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن!»

مفسران بزرگ قرآن در شرح و تفسیر این آیه تصریح کرده‌اند که پیامبران اولوالعزم حضرت نوح عليه السلام و ابراهیم عليه السلام و موسی عليه السلام و عیسی عليه السلام و پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند. (۲) و (۳)

چرا انبیای اولوالعزم را به این نام نامیدند؟

سماعة بن مهران از تفسیر آیه ۳۵ سوره احقاف از امام صادق عليه السلام سؤال کرد که:

انبیای اولوالعزم چه کسانی هستند؟

امام عليه السلام فرمود: آنها پنج نفرند؛ حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم. پرسید: چرا به این بزرگواران صاحبان اراده و تصمیم قوی گفته می‌شود؟

۱. میزان الحکمة، ج ۱۰، باب ۳۷۷۳، ح ۱۹۴۹۵.

۲. روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده که پیامبران اولوالعزم همان پنج پیامبر بزرگوارند. ولی بعضی از مفسران، اولوالعزم را اشاره به پیامبرانی می‌دانند که مأمور پیکار با دشمنان شدند. بعضی عدد آنها را ۳۱۳ نفر دانسته، و بعضی همه پیامبران را اولوالعزم می‌دانند؛ ولی تفسیر اول، از همه صحیح‌تر است و روایات اسلامی آن را تأیید می‌کند. (تفسیر نمونه، جلد ۲۱، ص ۷-۳۹۶، ذیل آیه ۳۵ احقاف).

۳. میزان الحکمة، ج ۱۰، باب ۳۷۷۴، ح ۱۹۵۰۲-۵۰۶.

امام فرمود: چون هنگامی که نوح پیامبر علیه السلام دینش را به مردم عرضه کرد عده‌ای مشرک و بت پرست بودند که حاضر نبودند به آسانی ایمان آورده و کیش بت پرستی که در میان آباء و اجدادشان سابقه داشت را رها کنند و لذا در طول ۹۵۰ سال تبلیغ مستمر و پیگیر حضرت نوح، تنها ۸۰ نفر ایمان آوردند. ولی حضرت نوح علیه السلام عزم و اراده‌ای محکم و قوی داشت و خسته نمی‌شد و با قدرت و وظیفه‌اش را انجام می‌داد. هنگامی که حضرت نوح علیه السلام رفت و دوران حضرت ابراهیم علیه السلام آمد و آن حضرت آیین جدیدی را به مردم عرضه کرد، پیروان آیین قدیم به راحتی زیر بار آیین جدید نمی‌رفتند. باید پیامبر صاحب عزم و اراده‌ای قوی و آهنین همچون ابراهیم بت شکن باشد که در راه تبلیغ و هدایت مردم تا قلب دریای آتش پیش برود و حاضر به قربانی کردن فرزند دلبدش شود. پس از ابراهیم علیه السلام، دیگر پیامبران اولوالعزم نیز چنین وضعیتی داشتند. و لذا، به این بزرگواران، انبیای اولوالعزم می‌گفتند.^(۱)

مراحل پنج گانه زندگی انسان

هر انسانی در زندگی خود پنج مرحله را طی می‌کند، و مرحله بعدی کاملتر از مرحله قبلی است و در مرحله آخر به کمال می‌رسد:

۱. مرحله تولد: هنگامی که جنین می‌خواهد متولد شود و زمان کوچ کردن از عالم تنگ و تاریک رحم فرا می‌رسد حاضر نیست به آسانی آنجا را ترک نماید و لذا شروع به گریه و زاری می‌کند و داد و فریاد می‌زند. غافل از این که از آن مکان کثیف، که جز خون چیز دیگری وجود ندارد و بسیار تنگ و تاریک است، به دنیای بسیار بزرگی که به هیچ وجه قابل مقایسه با آن نیست گام می‌نهد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۷، باب الشرایع، ح ۲

۲. مرحله جدایی از شیر مادر: غذا و آب جنین در رحم مادر تنها خون است. اما پس از تولد از شیرگوارا و سرشار از ویتامین‌های مختلف استفاده می‌کند. ولی مدت استفاده از شیر مادر محدود است و پس از دو سال باید از غذاها و میوه‌ها و خوراکی‌هایی که همه استفاده می‌کنند استفاده کند، و لذا او را از شیر مادر می‌گیرند. در این مرحله نیز به راحتی تسلیم نمی‌شود و روز و شب می‌گیرد و بهانه می‌گیرد، تا بالاخره تسلیم می‌گردد.

۳. مرحله قبل از بلوغ: این مرحله که از سن دو سالگی شروع شده و تا مرحله بلوغ ادامه دارد مرحله سوم محسوب می‌شود که کامل‌تر از مرحله قبل است، ولی وابستگی و دلبستگی مخصوص به خود را دارد و ترک کردن آن نیز مشکلات خاص خود را خواهد داشت.

۴. مرحله بلوغ: نوجوان قبل از رسیدن به سن بلوغ مسئولیتی ندارد و آزادی عملی بیشتری دارد. و لذا، وقتی که پا به سن بلوغ می‌گذارد باز به آسانی شرایط جدید را نمی‌پذیرد و حاضر نیست حال و هوای دوران کودکی قبل از بلوغ را رها کند. در حالی که مکلف شدن و مخاطب آیات الهی قرار گرفتن، علامت رشد و شخصیت و صلاحیت انسان محسوب می‌شود.

۵. سن چهل سالگی: آخرین مرحله، که مرحله کمال است، رسیدن به سن چهل سالگی می‌باشد. در این مرحله عقل انسان کامل‌تر می‌شود و تجربیات بیشتری در اختیار دارد و زندگی را بهتر اداره خواهد کرد.

پیامبران الهی از آدم تا خاتم‌النبیین در حقیقت این پنج مرحله را طی کرده‌اند و آخرین دین یعنی اسلام به مرحله کمال رسیده است.

به تعبیر دیگر، می‌توان این پنج مرحله را به مراحل پنج‌گانه دوران کودکستان، ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه تشبیه کرد که وقتی به مرحله پنجم می‌رسد در

حقیقت به کمال دانش رسیده، و با مطالعه و تحقیق نیاز به مرحله دیگری ندارد. از اینجا پاسخ این سؤال: که چرا بعد از اسلام دین دیگری نیامده؟ روشن می‌شود. زیرا شریعت اسلام در حقیقت مرحله کمال تمام ادیان الهی است و بشر پس از رسیدن به آن، نیاز به دین دیگری ندارد، و عمل به دستورات آن برای سعادت و نیکبختی او کافی است.

فلسفه گستردگی تاریخ انبیا در قرآن

سؤال: چرا حالات انبیای اولوالعزم و شرح زندگانی آنها به طور مکرر در سوره‌های مختلف قرآن مجید ذکر شده است؟ چرا قرآن اینقدر به تاریخ انسانهای پیشین اهمیت داده و حتی شرح حال انبیای غیر اولوالعزم، نظیر حضرت یوسف و شعیب و یونس و زکریا و مانند آنها علیهم‌السلام را نیز بیان کرده است؟

جواب: بیان تاریخ انبیا، مطابق آنچه که از قرآن مجید استفاده می‌شود، هفت فلسفه و فایده مهم دارد، که اجمالاً به آن می‌پردازیم:

۱. انتقال تجربیات

تجربه نتیجه زندگی انسان است. اگر انسان تجربیات خود را در اختیار دیگری قرار دهد مثل این است که عمرش را زیادتر کرده است. گاه استادی تجربه کاری شصت ساله‌اش را در ظرف یک ماه در اختیار شاگرد جانش قرار می‌دهد. این استاد در واقع شصت سال به عمر این شاگرد اضافه نموده، و این غنیمت بزرگی برای شاگرد است. قرآن مجید تاریخ انبیای اولوالعزم و غیر اولوالعزم را ذکر کرده، تا تجربیات آنان را به ما منتقل کند. عوامل پیروزی و شکست ملت‌های مختلف را بفهمیم. آثار و نتایج ظلم و ستم و نافرمانی و معصیت را مشاهده کنیم.

عاقبت افراد شرور و ظالم، همچون فرعونها و نمرودها، را مطالعه کرده و از آن

عبرت بگیریم و از آنچه باعث شقاوت آنها شده خود داری نماییم. بینیم قارونها با آن ثروت عظیم و کم نظیر و آن همه یار و یاور و خادم و نوکر، سرانجام با چه وضع خفت باری تمام دارایی خود را گذاشته و جهان را ترک کردند. اینها تجربیاتی است که از مطالعه تاریخ انبیا در قرآن مجید به دست می‌آید. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۷۶ سوره اعراف می‌فرماید:

«فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند).»

آری، مطالعه تاریخ انبیا و استفاده از تجربیات آن بزرگواران، برای انسان بسیار ارزشمند است. نتیجه این که: یکی از فلسفه‌های پرداختن به تاریخ انبیا، استفاده از تجربیات آنهاست.

۲. دلداری به پیامبر اسلام ﷺ و دادن امید به مسلمانان

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ دعوتش را در مکه به صورت علنی آغاز کرد، با مخالفت‌های فراوانی از سوی مشرکان مواجه شد. و هر چه بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شد، آزار و اذیت و مخالفت‌های مشرکان و بت پرستان مکه نیز فزونی می‌گرفت. برخی از تازه مسلمانان ضعیف‌الایمان تاب تحمل این همه سختی، که یکی نمونه آن محاصره اقتصادی مسلمانان در شعب ابی طالب بود، را نداشتند. و لذا، خداوند متعال برای دلداری دادن به مسلمانها خطاب به پیامبرش فرمود:

«وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُم نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبِيِّ الْمُرْسَلِينَ؛^(۱)

به یقین بیش از تونیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ و در برابر تکذیب‌ها، صبر و استقامت کردند؛ و (در این راه)، آزار دیدند، تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید و هیچ چیز سنتهای خدا را تغییر نمی‌دهد؛ و به یقین اخبار پیامبران به تو رسیده است».

این آیه شریفه اختصاص به مسلمانان صدر اسلام ندارد، بلکه مسلمانان امروز را نیز شامل می‌شود. یعنی ای مسلمانهایی که در کشورهای مختلف انقلاب کرده‌اید و به دنبال تحوّل و دگرگونی و ساختار جدید دینی و پیاده شدن احکام و معارف اسلامی هستید! در مواجهه با مشکلات و سختی‌ها و کار شکنی‌ها و نا مهربانی‌ها و آزارها و اذیتها و شکنجه‌ها و تبعیدها و شهادت عزیزان، ناامید و دلسرد نشوید که در صورت صبر و مقاومت، وعده الهی شامل حال شما هم خواهد شد و فتح و پیروزی نصیبتان می‌گردد.

همانگونه که سایر انقلابها در دیگر کشورهای اسلامی به ثمر نشست، و جانبازی‌ها و رشادت‌ها و شهادت‌ها بی‌نتیجه نماند، و مردم آن بلاد به پیروزی رسیدند. نتیجه این‌که: یکی دیگر از فواید بیان تاریخ انبیا، دلداری دادن به مسلمانان است.

۳. درسهای عبرت فراوان

خداوند متعال پس از آن که داستان حضرت یوسف علیه السلام را به طور مفصل، و به زیبایی هر چه تمام‌تر، در قرآن مجید بیان نموده، می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»^(۱) راستی در سرگذشت آنها عبرتی

برای صاحبان اندیشه بود».

آری، در تاریخ انبیا درسهای عبرت فراوانی وجود دارد. لذا، قرآن مجید برای این‌که

۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۱

مخاطبانش از این عبرت‌ها استفاده کنند به شرح و تفصیل آن پرداخته است. به عنوان مثال حضرت یوسف علیه السلام به شکل یک برده وارد خانه زلیخا شد. زلیخا در اوج مکانت و جایگاه اجتماعی، و یوسف در پایین‌ترین طبقات جامعه.

اما حضرت یوسف در سایه مبارزه با هوای نفس و بندگی خدا و تسلیم نشدن در مقابل وسوسه‌های شیطان و عشوه‌گری‌های زلیخا (که یک زن عادی نبود، بلکه بسیار زیبا و سر تا به پا آرایش کرده بود) و دل سپردن به خداوند و باور کردن حضور او در همه جا، به اوج عزت رسید و عزیز مصر شد. اما زلیخای با آن موقعیت و عظمت، بر اثر پیروی از شیطان و هوای نفس سقوط کرد و در نزد همگان بی‌ارزش شد. آیا این حادثه تاریخی و حوادث مشابه آن برای جوانان عزیز که در اوج شهوتند و با انواع مظاهر فساد و وسوسه‌های جنسی مواجهند، مایه عبرت نیست؟ آیا مطالعه این بخش از تاریخ پیامبران به آنها قوت و قدرت بیشتری برای مبارزه با هوای نفس نمی‌دهد؟! نتیجه این که: یکی دیگر از فلسفه‌های پرداختن به تاریخ پیامبران در قرآن کریم، عبرت آموزی خوانندگان آن است.

۴. اثبات وحدت و یکپارچگی دعوت انبیا

فایده دیگر ذکر تاریخ پیامبران، پی بردن به یکپارچگی دعوت آن بزرگواران است. هنگامی که تاریخ آن عزیزان را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که همه آنها به دنبال یک چیز بوده و مردم را به سوی یک مقصد، یعنی خدای یکتا، فرا می‌خواندند. با این تفاوت که از مرحله پایین‌تر شروع نموده و روز به روز کاملتر می‌گشت. آری، همه انبیای الهی مردم را به توحید و معاد و عدالت و قسط و تقوا و دیگر ارزشهای معنوی و انسانی فرا می‌خواندند.

و لذا ما مسلمانان به تبعیت از قرآن مجید می‌گوییم:

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ»^(۱) ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم)».

خداوند متعال در آیه ۴۵ سوره زخرف به این فلسفه اشاره کرده است؛ می‌فرماید:
«وَسَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَانِ إِلَهَةً يُعْبَدُونَ؟» از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم (و پیروان راستین آنها) بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!»

نتیجه این‌که: یکی دیگر از فلسفه‌ها و فواید پرداختن به تاریخ انبیا، پی بردن به وحدت و یکپارچگی دعوت آن بزرگواران است.

۵. شرح زحمات طاقت فرسای پیامبران

برخی از مسلمانان صدر اسلام، که تازه به صف مسلمین پیوسته بودند و دارای ایمان قوی و محکمی نبودند، هنگامی که با انواع و اقسام آزارها و شکنجه‌ها و مشکلات مواجه می‌شدند شروع به نق زدن می‌کردند. خداوند متعال برای این‌که به آنها بفهماند این مشکلات و سختی‌ها اختصاص به آنها نداشته، بلکه دامنگیر پیروان همه انبیا و پیامبران بوده، به گوشه‌هایی از حوادث ناگواری که برای آن بزرگواران و پیروانشان رخ داده بود در قرآن مجید اشاره کرده، تا مایه تسلی خاطر و قوت قلب مسلمانان گردد. آیه شریفه ۲۱۴ سوره بقره به همین مطلب اشاره دارد. توجه فرمایید:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمْ
الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ

اللَّهِ أَلَّا إِنَّا نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبٌ؛^(۱) گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی‌ها و زینانها به آنها رسید، و آنچنان بی‌قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟» (به آنها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!)

آری، بهشتی شدن و آرام گرفتن در جوار قرب پروردگار آسان نیست. باید در برابر هوای نفس مقاومت نمود و سختی‌های عبادت را به جان خرید. مثلاً به هنگامی که ماه مبارک رمضان در گرمای فوق العاده تابستان قرار می‌گیرد و روزهای طولانی و حرارت شدید آن طاقت روزه‌دار را طاق می‌کند، باید با توکل بر خدا روزه گرفت و توجهی به وسوسه‌های شیطان و خواهشهای نفس نکرد. این آیه شریفه به ما می‌گوید: «بهشت را مجانی به کسی نمی‌دهند. اگر طالب بهشتی، باید با شیطان و نفس اماره بی‌امان مبارزه کنی!».

اصولاً هر کسی در زندگی‌اش به موفقیتی دست یافت در سایه زحمت و تلاش و مبارزه بود. اگر انسان زحمات تحصیل علم را بر جسم و جانش هموار نکند و با مشکلات آن دست و پنجه نرم ننماید، عالم بزرگی نخواهد شد. اگر یک فرد نظامی آموزشهای سنگین و کلاسهای متعدد و تمرین‌های پی در پی و مشکل را پشت سرنگذارد، فرمانده موفقی نخواهد شد. اگر ورزشکار به تمرین‌های سنگین و اردوهای طولانی و دوری از خانواده و محرومیت‌های ناشی از آن تن ندهد، جام قهرمانی را بالای سر خود نخواهد دید. خلاصه این که: یکی دیگر از فوائد بیان تاریخ پیامبران، شرح زحمات و فداکاری‌های طاقت فرسای آن بزرگواران است.

۶. مبارزه با خرافات و تحریف‌ها

تاریخ انبیا در طول زندگی بشر و بر اثر گذشت زمان، با خرافات عجیبی آمیخته شده است. قرآن مجید با بیان تاریخ پیامبران، در واقع تاریخ حقیقی انبیا را بیان نموده و خرافات و مطالب بی‌اساس را از چهره آن می‌زداید. خداوند متعال پس از بیان تاریخ واقعی حضرت عیسی علیه السلام در سوره آل عمران می‌فرماید:

«إِنَّ هَذَا هُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ؛^(۱) این همان سرگذشت واقعی (عیسی) است.»

اگر شما بعضی از کتب آسمانی تحریف شده، از جمله تورات کنونی، را مطالعه کنید، به این واقعیت تلخ پی خواهید برد. در فصول اولیه تورات کنونی داستان آفرینش حضرت آدم علیه السلام همراه با انواع خرافات بیان شده است. می‌گوید:

«آدم از میوه درخت علم و دانش خورد! سپس لباسهای بهشتی‌اش فرو ریخت و برهنه شد. لذا خود را در پشت درختهای بهشتی پنهان کرد. خداوند صبحگاهان به همراه نسیم صبحگاهی وارد بهشت شد! در خیابانهای بهشت قدم می‌زد! اما هر چه نگاه کرد خبری از آدم نبود. صدا زد: آدم! کجایی؟ آدم گفت: اینجا، پشت درختان پنهان شده‌ام؟ خداوند گفت: چرا پنهان شده‌ای؟ گفت: از درخت علم و دانش خوردم. لباسهایم فرو ریخت و برهنه شدم، لذا در پشت درختان پنهان شدم!»

این داستان با خرافات متعددی آمیخته است: زیرا اولاً: درختی که حضرت آدم از آن منع شد درخت علم و دانش نبود، بلکه خداوند به خاطر دانشی که در اختیار آدم نهاد به تمام فرشتگان دستور داد بر او سجده کنند.

ثانیاً: مگر خداوند ماده است و جسم دارد که در خیابانهای بهشت قدم بزند؟

ثالثاً: خدایی که از چند قدم آن طرف‌تر خود خبر ندارد و نمی‌داند حضرت آدم در

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۲

پشت درختان پنهان شده، چطور بر تمام جهان هستی احاطه دارد و آن را اداره می‌کند؟ خوانندگان محترم! خرافات بلای بزرگی است که اعتقادات انسان را تهدید می‌کند و دشمن با استفاده از این حربه به جنگ دین و ایمان می‌آید. جداً باید مراقب این حربه دشمنی بود.^(۱) بنابراین، یکی دیگر از فوائد پرداختن به داستان انبیا، زدودن خرافات از تاریخ آن بزرگواران و در دسترس قرار دادن تاریخ واقعی آنهاست.

۷. تحقق وعده الهی به مؤمنان

خداوند متعال در آیه ۵۱ سوره غافر می‌فرماید:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ؛ ما به یقین

پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا

می‌خیزند یاری می‌دهیم.»

آری، وعده الهی برای پیروزی مؤمنان حتماً تحقق می‌یابد و سرانجام مؤمنان پیروز می‌شوند. شما مؤمنین هم اگر در مسیر ایمان و تقوی گام بردارید، وعده خدا در مورد شما هم محقق خواهد شد، و طعم پیروزی را خواهید چشید. نتیجه این که:

بیان تاریخ پیامبران اولوالعزم و غیر اولوالعزم در قرآن فلسفه‌های هفت‌گانه‌ای دارد که شرح آن گذشت. با توجه به فواید و آثار مهم مطالعه سرگذشت پیامبران، به شرح حال حضرت نوح علیه السلام می‌پردازیم.

۱. بحث مشروحی در مورد خرافات و انواع و اقسام آن و آثار و پیامدهایش، در کتاب «داستان یاران»، ص ۳۰۲ به بعد، نموده‌ایم. علاقمندان آن مبحث را مطالعه فرمایند.

سفید

اولين پيامبر اولوالعزم
حضرت نوح عليه السلام

سفید

اولین پیامبر اولوالعزم: حضرت نوح علیه السلام

حضرت نوح علیه السلام اولین پیامبری است که دارای آیین و برنامه و احکام و دستوراتی در تمام جنبه‌ها بود. آن حضرت را شیخ الانبیا نیز می‌گویند؛ و این توصیف، دو جهت دارد:

الف) وی اولین پیامبر از پیامبران اولوالعزم بود.

ب) عمری طولانی داشت. به گونه‌ای که تنها دوران رسالت و مدّت تبلیغات دینی آن حضرت ۹۵۰ سال بود.

نوح علیه السلام در قرآن

نام حضرت نوح علیه السلام در ۲۸ سوره قرآن به چشم می‌خورد. در یک سوره، که به نام آن حضرت نامگذاری شده، تمام آیات آن درباره آن حضرت بحث کرده، و اتفاقاً این سوره ۲۸ آیه دارد. و در بیست و هفت سوره دیگر، در بخشی از آیات آن مطالبی درباره آن حضرت آمده است. ضمناً گستردگی مباحث مربوط به این پیامبر بزرگ، نشان از عظمت و اهمیت آن حضرت دارد.

مباحث مربوط به نوح پیامبر علیه السلام را در دوازده فصل پی می‌گیریم:

۱. افتخارات حضرت نوح علیه السلام در قرآن.
۲. آغاز دعوت حضرت نوح علیه السلام.
۳. عکس العمل قوم نوح علیه السلام.
۴. تهدیدهای مشرکان و نفرین‌های حضرت نوح علیه السلام.
۵. ساختن کشتی نجات.
۶. داستان طوفان.
۷. سرنوشت دردناک فرزند نوح علیه السلام.
۸. گفتگوی نوح علیه السلام با خداوند متعال بعد از غرق فرزندش.
۹. عوامل اصلی انحراف فرزند نوح علیه السلام.
۱۰. مقایسه‌ای میان قرآن مجید و تورات کنونی!
۱۱. توصیه‌های شیطان!
۱۲. آخرین سخن حضرت نوح علیه السلام.

فصل اول
اقتحارات حضرت نوح علیه السلام در قرآن

سفید

فصل اول: افتخارات حضرت نوح عليه السلام در قرآن

در قرآن مجید افتخارات و امتیازات فراوانی در مورد آن حضرت به چشم می‌خورد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. از برگزیدگان بود

خداوند متعال عده‌ای از پیامبرانش از جمله حضرت نوح عليه السلام را جزء برگزیدگان شمرده است. به آیه شریفه ۳۳ آل عمران توجه فرمایید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛

خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد.»

و این افتخار بزرگی برای نوح است که جزء برگزیدگان از انبیاست.

۲. مشمول هدایت الهی بود

خداوند متعال در آیه ۸۴ سوره انعام به امتیاز دیگر آن حضرت اشاره کرده است. می‌فرماید:

«وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ؛^(۱) و اسحاق

و یعقوب را به او [= ابراهیم] بخشیدیم، و همه را هدایت کردیم؛ و نوح را (نیز) پیش از

آن هدایت نمودیم.»

۱. سوره انعام، آیه ۸۴.

برای روشن تر شدن این امتیاز و افتخار قرآنی حضرت نوح علیه السلام لازم است تأمل بیشتری در مورد «هدایت» داشته باشیم.

هدایت دو قسم است: هدایت تکوینی و تشریحی؛
به شرح اجمالی هر یک از این دو توجّه فرمایید:

هدایت تکوینی

منظور از هدایت تکوینی آن است که هنگامی که خداوند موجودات را آفرید مسیر زندگیشان را نیز در وجودشان قرار داد. و لذا حضرت موسی علیه السلام به هنگام معرفت خداوند خویش می‌گوید:

«الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ (پروردگار ما) همان کسی است که به هر

موجودی، آنچه را لازمۀ آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است».

این آیه شریفه در حقیقت تعریف هدایت تکوینی است.

چه کسی به بچه تازه متولد شده یاد داده که با آن دستهای کوچکش پستان مادر را گرفته و در دهان بگذارد و شیرۀ جان مادر را با لبان نازک و ظریفش بمکد؟ بسیاری از پرندگان پس از تخم گذاری روی تخمهای خود می‌خوابند تا تخمها تبدیل به جوجه شود. برای این کار دو چیز لازم است: حرارت بقدر کافی و رطوبت به مقدار معین. در عصر و زمان ما کارخانه‌ها برای تبدیل تخم مرغها به جوجه حرارات و رطوبت را به مقدار کافی ایجاد می‌کنند تا این تبدیل انجام شود. خداوند مهربان حرارت و رطوبت کافی را در زیر سینه مرغ قرار داده، تا با استفاده از آن بتواند تخم‌هایش را تبدیل به جوجه کند. راستی مرغها این درس را در کجا خوانده‌اند که باید مدّت خاصی تخم‌ها را حرارت و رطوبت دهند تا تبدیل به جوجه شود؟ آیا این کار جز از ناحیه خداوند صورت می‌گیرد؟ لانه سازی و جمع آوری غذا و مانند آن همه بر اثر هدایت تکوینی است. از

همه مهم‌تر، پرنده‌گانی هستند که برای ادامهٔ حیات باید مهاجرت کنند؛ از قطب شمال به قطب جنوب و بالعکس. آنها برای ادامهٔ زندگی ناچارند ۱۸ هزار کیلومتر پرواز نمایند. راستی چه کسی در این سفر طولانی راه را به آنها نشان می‌دهد تا اشتباه نروند؟ اگر هواپیماها و کشتی‌ها دستگاه جهت یاب نداشته باشند نمی‌توانند به مقصد برسند. اما این پرنده‌ها بدون دستگاه جهت یاب چگونه به مقصد می‌رسند؟ آنها چگونه در شب و روز، و در هوای صاف و ابری، و در گرما و سرما، بدون کمترین انحرافی در مسیر اصلی خود حرکت نموده و به موقع به مقصد می‌رسند؟ چه کسی به آنها تعلیم داده که برای بقاء باید دست به چنین سفرها و پروازهای طولانی بزنند؟ اینها نمونه‌هایی از هدایت‌های تکوینی است که توسط قادر متعال صورت گرفته، و همو آن را در درون ذات موجودات به ودیعت نهاده است. و اینها همه نشانه‌های خداشناسی و راههای رسیدن به سوی یکتاپرستی است. اگر انسان چگونگی خلقت و آفرینش حیوانات و شرح فعالیت و کارهای آنها را در کتابهای زیست‌شناسی مطالعه کند به عظمت خدا پی می‌برد.

هدایت تشریحی

قسم دیگر هدایت، هدایت تشریحی است. یعنی هدایت‌هایی که به وسیلهٔ خدا و پیامبران و امامان و دانشمندان صورت می‌گیرد.

هدایت تشریحی بر دو گونه است:

الف) هدایت تشریحی عام؛ در این نوع از هدایت، راه را به مکلف نشان می‌دهند. قرآن و روایات معصومان راه تقوا و پرهیزکاری و دینداری را به همهٔ انسانها نشان داده‌اند.

ب) هدایت تشریحی خاص؛ منظور از این نوع هدایت، رساندن طرف به سر منزل مقصود است. کسی که از شما آدرس جایی را می‌پرسد به دو شکل می‌توانید به او کمک کنید. نخست این که آدرس دقیق آنجا را نوشته و در اختیارش قرار دهید، تا با

استفاده از آن، به مقصد برسد. دیگر این که به اتفاق یکدیگر از خیابانها و کوچه‌ها عبور کنید و به مقصد برسید و دستش را در دست صاحب آن خانه بگذارید. اولی هدایت تشریحی عام و دومی هدایت تشریحی خاص است. اولی «رایه طریق» و دومی «ایصال إلی المطلوب» نام دارد. آنچه در آیه شریفه ۶۹ سوره عنکبوت آمده، هدایت تشریحی خاص است. توجه فرمایید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^(۱) و آنها که در راه خداوند با نیکوکاران است».

ماه مبارک رمضان فرصت خوبی است که همه ما از هدایت تشریحی خاص و ویژه برای رسیدن به مقصد استفاده کنیم. خداوند متعال نوح پیامبر عليه السلام را به هر سه طریق هدایت کرد. از نظر تکوینی استعداد کافی، اراده قوی و عزم راسخ و تصمیم قاطع در اختیارش نهاد. و از نظر تشریحی راه را به وی نشان داد. علاوه بر این، دستش را گرفت و به مقصد رساند.

۳. خداوند به نوح سلام می‌کند!

خداوند متعال در آیه شریفه ۷۹ سوره صافات می‌فرماید:

«سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ؛ سلام بر نوح در میان جهانیان باد!».

خداوند، طبق آنچه که در قرآن کریم آمده، به عده‌ای از پیامبران، از جمله حضرت نوح و ابراهیم^(۲) و موسی و هارون^(۳) و الیاسین عليه السلام^(۴) سلام کرده است.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۹.

۳. سوره صافات، آیه ۱۲۰.

۴. سوره صافات آیه ۱۳۰.

و سلام خداوند امتیاز ویژه‌ای برای آن بزرگوارن است.

اهمیت سلام:

سلام از نظر اسلام بسیار مهم است. برای پی بردن به اهمیت فوق العاده آن به امور زیر توجه فرمایید:

۱. در تمام نمازهای واجب و مستحب سه بار سلام می‌دهیم:

الف) سلامی به پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

ب) سلامی به خودمان و بندگان صالح خدا؛ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

ج) و سلامی به تمام نمازگزاران؛ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

آری سلام آنقدر مهم است که تمام نمازها به این سه سلام ختم می‌شود.

۲. بهشتیان هنگامی که نزدیک دروازهٔ بهشت می‌شوند، فرشتگان به استقبالشان

آمده و می‌گویند:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^(۱) سلام بر شما به خاطر صبر و

استقامتتان! چه نیکوست سرانجام سرای جاویدان!».

اولین جملهٔ فرشتگان استقبال کننده سلام است، آن هم به خاطر صبر و استقامتی

که بهشتیان در برابر وسوسه‌های شیطان و هوای نفس داشتند.

۳. در تمام زیارت نامه‌ها بر پیامبر ﷺ و امامان و شهدا و مدفونین در آن مکان

سلام می‌دهیم. مثلاً زیارت عاشورا با سلام بر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ شروع می‌شود، سپس

این سلام توسعه پیدا می‌کند و تمام شهدای کربلا را مخاطب قرار می‌دهد. آن هم نه

۱. سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۴.

یک سلام عادی و برای یک روز، بلکه سلامی مستمر و همیشگی و تا زمانی که روز و شبی وجود دارد!

۴. سلام بقدری مهم است که حتی اگر به نمازگزار سلام کردند واجب است پاسخ دهد. البته جواب سلام نمازگزار باید مثل سلام باشد نه کمتر و نه بیشتر.

۵. جالب این که بهشتیان وقتی به هم می‌رسند سخنان لغو و بیهوده نمی‌گویند، بلکه ذکر آنها سلام است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا»^(۱) در آنجا نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند و نه سخنان گناه‌آلود؛ تنها سخنانی که می‌شنوند «سلام» است «سلام».

این امور، و امور دیگر، که از ذکر آن صرفنظر شد، نشانه اهمیت فوق‌العاده سلام است.

معنای سلام

سلام به معنای تقاضای سلامتی از خداوند برای طرف مقابل است. آیا بعد از نعمت ایمان، نعمتی بالاتر از سلامتی وجود دارد؟ و اگر معنای سلام تقاضای سلامتی روح و جسم هر دو باشد نعمت ایمان را هم شامل می‌شود و بالاترین نعمت خواهد بود. بنابراین، سلام معنای وسیع و عمیقی دارد. و لذا، سفارش زیادی شده که وقتی به هم می‌رسید سلام کنید.^(۲)

برخی خیال می‌کنند سلام کردن باعث حقارت و کوچکی انسان می‌شود. این، فکر اشتباهی است؛ زیرا هیچ کس از پیامبر اسلام ﷺ بزرگ‌تر و ارزشمندتر نیست و آن حضرت همواره به دیگران سلام می‌کرد و در سلام کردن از دیگران سبقت

۱. سوره واقعه، آیه ۲۴ و ۲۵. شبیه این مطلب در آیه ۶۲ سوره مریم علیها السلام نیز آمده است.
۲. به کتاب حلیة المتقین، باب یازدهم، فصل اول، و اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۴ به بعد مراجعه فرمایید.

می‌گرفت؛ حتی به بچه‌ها سلام می‌کرد. در روایتی از آن حضرت می‌خوانیم:

«خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَاتِ... وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي؛^(۱) پنج کار را تا پایان عمر ترک نمی‌کنم... از جمله سلام کردن بر بچه‌ها، تا پس از من سنت شود».

بنابراین، سلام کردن نه تنها چیزی از شخصیت انسان نمی‌کاهد، بلکه نشانه شخصیت و ادب سلام کننده است.

ولی باید دقت کنیم که درست سلام کنیم، چون برخی بر اثر نادانی غلط سلام می‌دهند. مثلاً می‌گویند «سام علیک» که این تعبیر نه تنها تقاضای سلامتی نیست، بلکه طلب مرگ برای مخاطب است!

به چند روایت در مورد سلام توجه فرمایید:

الف) بخیل‌ترین مردم!

در روایتی از وجود مقدس پیامبر اسلام، حضرت محمد ﷺ، می‌خوانیم:

«إِنَّ أَجْهَلَ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ»؛^(۲) بخیل‌ترین مردم کسی است که در سلام کردن بخل بورزد».

کسی که از سلام کردن ساده، که هیچ هزینه‌ای ندارد و کار بسیار آسانی است، مضایقه کند واقعاً انسان بخیل و پستی است.

ب) آغاز سلام و پایان با استغفار

در حدیث دیگری از رسول اکرم ﷺ می‌خوانیم:

«إِذَا تَلَّاقْتُمْ فَتَلَّاقُوا بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَافِحِ وَ إِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِالإِسْتِغْفَارِ؛^(۳)

۱. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۰، ح ۳۸

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۲، ح ۴۷

۳. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵، ح ۱۳

هنگامی که با یکدیگر ملاقات می‌کنید دیدار تان را با سلام کردن به یکدیگر و مصافحه

آغاز کنید. و هنگامی که از هم جدا می‌شوید با استغفار و طلب مغفرت جدا شوید.»

سؤال: چرا پس از اتمام ملاقات و گفتگو و به هنگام خدا حافظی باید استغفار کرد؟
 جواب: ممکن است در ضمن گفتگوها عمداً یا سهواً مرتکب یک یا چند مورد از گناهان فراوان زبانی شده باشند و لذا به منظور جبران آن گناهان، سفارش به استغفار در پایان دیدار شده است.

ج) آداب سلام کردن

خوانندگان محترم! برادران عزیز و خواهران گرامی! بیایید این سنت اسلامی را بیش از پیش زنده کنیم، و اجازه ندهیم کم کم به فراموشی سپرده شود. وارد خانه می‌شویم سلام کنیم. در محل کار از سلام کردن غفلت نورزیم. هنگامی که سوار تاکسی می‌شویم به راننده و مسافران سلام بدهیم. وارد مغازه می‌شویم سلام کنیم. خلاصه همه به هم سلام کنند؛ هر چند بهتر است کوچکتر به بزرگتر^(۱)، سواره به پیاده، و ایستاده به نشسته سلام کند.

(السَّلَامُ لِلرَّاكِبِ عَلَى الرَّاجِلِ، وَ لِلْقَائِمِ عَلَى الْقَاعِدِ).^(۲)

همه تلاش کنیم سنت سلام کردن را زنده نگهداریم که باعث محبت و سلامتی بندگان و خشنودی خداوند می‌شود. و لذا، خداوند متعال بر عده‌ای از انبیا از جمله حضرت نوح علیه السلام سلام کرد.

۴. نوح علیه السلام بنده شکور خدا بود

یکی دیگر از افتخارات و امتیازات قرآنی حضرت نوح علیه السلام این است که آن حضرت

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۶ ح ۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۲، ح ۴۶.

«عبد شکور» خداوند بود. به این مطلب در آیه سوّم سوره اسراء اشاره شده است:
«ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا؛ ای فرزندان کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم! او بنده شکرگزاری بود. (شما هم مانند او باشید، تا نجات یابید)».
این آیه شریفه در مورد بنی اسرائیل ناسپاس است، که ناشکری می‌کردند. قرآن مجید می‌گوید: شما که خود را فرزندان نوح پیامبر ﷺ می‌دانید، او بنده شکور خدا بود، به او اقتدا کنید.^(۱)

شکور صیغه مبالغه است؛ یعنی کسی که بسیار شکرگزار است.

چگونگی شکرگزاری حضرت نوح ﷺ

در تفاسیر معتبر^(۲) نوشته‌اند که هر نعمتی به نوح پیامبر ﷺ می‌رسید خدا را شکر می‌گفت. آب می‌نوشید الحمدلله می‌گفت. غذا می‌خورد شکر خدا را به جا می‌آورد. هرگونه نعمتی نصیبش می‌شد حمد و شکر الهی را فراموش نمی‌کرد. البته نه فقط شکر لفظی و زبانی، بلکه شکر عملی و با تمام وجود. و چون خدا را لفظاً و عملاً بسیار شکر می‌کرد عبد شکور نامیده شد.

مراحل سه گانه شکرگزاری:

شکر کردن سه مرحله دارد: قلبی، زبانی و عملی

۱. شکر قلبی؛ منظور از شکر قلبی این است که بنده در دلش از خداوند و نعمتهای بی‌شماری که به او عنایت کرده ممنون باشد. بر خلاف بعضی از مردم که در دلشان هم با خدا دعوا دارند و ناسپاسند.

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۱، و مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۱۳.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۱۸.

۲. شکر لسانی؛ انسان شاکر علاوه بر شکر قلبی، با الفاظ و واژگان نیز از مُنْعِم خویش تشکر می‌کند و آنچه در قلبش گذشته را بر زبان جاری می‌سازد، تا زبان ترجمان مکنونات قلبی او باشد. مثلاً الحمد لله و شکراً لله می‌گوید. این که مستحب است بعد از نماز، سر بر سجده بگذارد و شکراً لله بگوید^(۱) شکر زبانی است. و بدین وسیله از خداوند که این توفیق را عنایت نموده که به در خانه‌اش برود و با او سخن بگوید و از او کمک بخواهد و بر او تکیه نماید، تشکر می‌کند.

۳. شکر عملی؛ مهمترین مرحله شکرگزاری شکر عملی است؛ به این معناست که انسان نعمتهای خدا را در مسیر خشنودی او به کار گیرد. اگر خداوند به تو مال و ثروت داد بین صرف آن در چه راهی باعث رضا و خشنودی اوست؟ بخشی از آن را به ارحام و بستگان و همسایگان و دوستان فقیر و نیازمند اختصاص بده، که موجب خشنودی و قرب الی الله است.

اگر خداوند مقام و موقعیت مناسبی در اختیار نهاده، از آن استفاده کن و گره کار مردم را بگشا و مشکلاتشان را مرتفع ساز.

اگر نعمت علم و دانش عنایت کرده، آن را در اختیار مشتاقان آن بگذار و با خود به گور مبر. این کارها شکر عملی محسوب می‌شود.

حضرت نوح هم قلباً هم لساناً و هم عملاً شاکر بود. و لذا از تمام نعمتهایی که در اختیار داشت ۹۵۰ سال برای هدایت مردم استفاده کرد و آن قدر خود را به زحمت انداخت که خداوند فرمود: بیش از این خود را به زحمت مینداز که اضافه بر آنچه تاکنون ایمان آورده‌اند، کسی ایمان نمی‌آورد. (وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا

۱. وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۷۰، ح ۲.

مَنْ قَدْ ءَامَنَ^(۱) آری، حضرت نوح عبد شکور بود.

شکر گزاران کم‌اند

خداوند متعال در آیه شریفه ۱۳ سوره سبأ به بُعد دیگری از مسأله شکرگزاری پرداخته است. می‌فرماید:

«اعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ؛ ای خاندان داود! شکر (این همه نعمت را) به جا آورید؛ ولی عده کمی از بندگان من شکر گزارند».

خداوند به آل داود یعنی حضرت داود و سلیمان علیهم‌السلام نعمتهای فراوانی عنایت کرد و لذا از آنها خواست که شکر نعمتهای الهی را به جا آورند. نکته جالب این که تعبیر به «اعملوا» کرده است؛ یعنی شکر عملی بجا آورده و به شکر قلبی و لسانی قناعت ننمایند.

سؤال: چرا عده کمی از مردم شاکرند؟

جواب: اولاً: هر چند بسیاری از مردم شکر قلبی و زبانی دارند و از این دو جهت شاکرند؛ اما در مرحله شکر عملی موفق نیستند.

ثانیاً: ما قادر بر شکر زبانی نعمتهای پروردگار نیز نیستیم. به عنوان مثال لقمه نانی که می‌خوریم اگر دقت کنیم عوامل فراوانی دست به دست هم داده تا تهیته شده و در اختیار ما قرار گرفته است. آفتاب تابیده، باران باریده، اکسیژن هوا کمک کرده، مواد غذایی زمین فعال شده، این چهار عامل دست به دست هم داده تا دانه کاشته شده در دل زمین، رشد و نمو نموده و کشاورز روزها و هفته‌ها و ماهها آن را آبیاری کرده و از آن مراقبت نموده تا تبدیل به خوشه گندم شود. سپس عده‌ای آن را درو کرده و با

وسایل مخصوص کوبیده و دانه‌های آن را جدا کرده و در جای مناسب و مخصوص نگهداری نموده، و در زمان مناسب و در شرایط مساعد تبدیل به آرد و سپس نان گردیده و به دست من و شما رسیده است!

اگر بخواهیم شکر یک لقمه نان را بجا آوریم باید از تمام این عوامل تقدیر کنیم و شاید به همین جهت است که خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره عبس می‌فرماید:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ؛^(۱) انسان باید به غذایش بنگرد!»

منظور از نگاه به غذا، اندیشه و تفکر در عواملی است که دست به دست هم داده، تا این غذا در اختیار ما قرار بگیرد.

سعدی شیرازی شاعر پر آوازه ایران در ابتدای کتاب ارزشمند گلستان می‌گوید: «منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیاتست و چون بر می‌آید مفرح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.»

آری هر نفسی دو نعمت محسوب می‌شود و دو شکر لازم دارد. آیا شکر زبانی نَفَس‌های خود را بجا آورده‌ایم؟
سعدی می‌گوید:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید^(۲)

طبق گفته سعدی هر نفسی دو نعمت محسوب می‌شود؛ اما مطابق کشفیات علم امروز، هر نفس کشیدنی موجب اکسیژن رسانی به میلیاردها سلول بدن انسان، و باز دم آن باعث خروج کربن از همان تعداد سلول است. پس در هر نفسی میلیاردها میلیارد

۱. سوره عبس، آیه ۲۴.

۲. دیباجه گلستان.

نعمت وجود دارد و هر نعمتی شکری می‌طلبد. آیا قادر بر شکر این همه نعمت هستیم؟ به تعبیر سعدی:

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد.^(۱)

و ثالثاً: طبق فرمایش امام سجّاد علیه السلام هر شکری شکر دیگری می‌طلبد^(۲). چون توفیق بر شکر نعمت، خود نعمت دیگری است که شکرانه دارد.

اگر ثروتمندی موفق شود دست فقیری را بگیرد، این نعمتی است که خداوند به وی عنایت کرده و شکری می‌طلبد. و چنان چه موفق بر شکر آن شود شکرانه آن، نعمت دیگری است و آن هم شکر و سپاس دارد.

بنابراین، بر فرض که موفق بر شکر نعمتهای خدا شویم، شکر این توفیق را نمی‌توانیم به جا آوریم.

نتیجه این که با توجه به نکات سه گانه، شکرگزاران بسیار کمند.

برکات شکر نعمت به چه کسی می‌رسد؟

خداوند متعال در آیه شریفه ۴۰ سوره نمل می‌فرماید:

«وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛ وهر کس شکر کند به نفع خود شکر می‌کند؛ و هر کس کفران نماید (به خودش زیان رسانده)، چرا که پروردگار من، بی‌نیاز و بخشنده است.» طبق آنچه که در این آیه شریفه آمده، سود و منفعت شکر کردن به خود شکر کننده باز می‌گردد و چیزی بر عظمت خداوند اضافه نمی‌کند؛ چون خدا غنی بالذات است. و لذا، اگر تمام مردم کفران کنند چیزی از عزّت و بزرگی و عظمت خداوند

۱. همان

۲. میزان الحکمة، ج ۵، باب ۲۰۶۸، ح ۹۶۰۲

کاسته نمی‌شود. همانگونه که اگر همه مردم شاکر باشند چیزی بر عظمت خداوند افزوده نمی‌گردد.

سرانجام ناسپاسی

مرحوم صدوق رحمته الله در کتاب امالی، ص ۲۴۹ حدیث جالبی در این زمینه نقل کرده است. توجه بفرمایید: امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ بِالْمَوَاهِبِ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَابْتُلِيَ قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً»؛^(۱)

خداوند به عده‌ای از مردم نعمتهایی داد که شکر آن را بجا نیاوردند، آن نعمتها را تبدیل به نعمت و بلا کرد. و (در مقابل) عده‌ای را مبتلی به مصیبتها و مشکلاتی کرد که در برابر آن صبر کردند، خداوند (به پاس صبرشان) مصیبتها را تبدیل به نعمت کرد».

خداوند متعال در درون اتم‌ها نیروی عظیمی آفریده که واقعاً عجیب است. می‌گویند: اگر اتمهایی یک کیلو زباله استخراج گردد می‌تواند یک قطار را به مدت صد سال به حرکت در آورد! خداوند این نعمت را در اختیار بشر قرار داد، ولی قدر آن را ندانسته و شکرش را بجا نیاورده و در مسیری که مورد رضای خدا بود به کار نگرفته و آن را تبدیل به بمب اتم کردند. به گونه‌ای که هم اکنون زرادخانه‌های دنیا پر از بمب اتم است؛ به مقداری که گفته می‌شود می‌توان با آن هفت مرتبه تمام کره زمین را نابود کرد! اگر دیوانگی کسانی که این بمبها را در اختیار دارند گل کند، چه فاجعه عظیمی رخ می‌دهد؟! آری، اگر شکر نعمتهای پروردگار بجا آورده نشود، تبدیل به بلا و نعمت می‌گردد.

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۱۹۷۳ (باب ۲۰۶۶، ح ۹۵۹۸)

در مقابل، اگر انسان در برابر مشکلات و حوادث ناگوار و بلا یا و مصیبت‌ها صبر خود را از کف ندهد، بلا تبدیل به نعمت می‌شود. اگر در مقابل سیلابها مقاومت کرده و صبر را از دست نداده و در برابر آن سدّی ایجاد نمایید، همان سیلاب ویرانگر تبدیل به سدّی پر آب می‌شود که می‌تواند منطقه بزرگی را سیراب نموده و آن را سبز و خرم کند. بنابراین، سعی کنیم خود را عادت دهیم که در برابر نعمتهای پروردگار شکرگزار باشیم و این شکر نعمت را پس از هر نعمت مادی و معنوی اظهار کنیم تا فرزندانمان نیز یاد بگیرند و باعث برکت زندگی و پایداری و دوام نعمتهای الهی شود.

خلاصه این‌که یکی از فضائل مهم حضرت نوح این دست که او عبد شکور خداوند بود.

خیزش مجازات از دل نعمت و نعمت از دل بلا!

همان‌گونه که در روایت امام صادق علیه السلام گذشت، اگر انسان شکر نعمتهای الهی را بجا نیاورد ممکن است تبدیل به بلا و نعمت شود. همان‌گونه که بر اثر صبر و بردباری در برابر مشکلات و مصیبت‌ها ممکن است آن بلا تبدیل به نعمت شود. و این در حقیقت قدرت نمایی پروردگار است که از دل نعمت، مجازات کفران نعمت را به انسان کفور می‌چشاند و برای این کار نیازی به لشکریان آسمان و زمین و نیروهای دیگر نیست. این سنت الهی در مورد اقوام و ملل مختلف تحقق یافته و آنها ثمره صبر و بردباری و شکرگزاری را دیده، و طعم تلخ ناشکری و کفران نعمت را چشیده‌اند، که به یک نمونه آن، با استفاده از آیات قرآن مجید، اشاره می‌کنیم:

نتیجه ناسپاسی قوم سبا

داستان این قوم سرکش و ناسپاس در آیات ۱۵ تا ۱۹ سوره سبا آمده است. «سبا» نام یک نفر بود که خداوند به او ده فرزند داد. فرزندانش ازدواج کرده و زاد و ولد نموده و

تبدیل به ده قبیله بزرگ شدند. نسل این مرد آنقدر زیاد شد که سرزمین پر از نواده‌های او گشت. لذا آن سرزمین و آن مردم به «قوم سبأ» شهرت یافتند.^(۱)

طبق آنچه که در تواریخ^(۲) آمده سیلابهای عظیمی در آن منطقه جاری می‌شد و به هرز می‌رفت، بلکه مشکلاتی برای مردم به بار می‌آورد. چند نفر انسان صالح و مؤمن و دارای عقل و اندیشه گفتند: «باید این سیلابها را تبدیل به مخزن آبی کرده و به وسیله آن همه جا را آباد سازیم». و لذا در مقابل سیلابها سدّ خاکی ایجاد کردند و آبها در پشت سدّ جمع شد. علاوه بر از بین رفتن خطر سیلاب، فرصت تازه‌ای برای احیا و آبادی آن منطقه به دست آمد. این افراد عاقل مؤمن، مطابق روایت امام صادق علیه السلام در سایه صبر و بردباری در مقابل مشکل سیلابها، این تهدید را تبدیل به فرصت کرده و از دل مصیبت نعمتی بیرون کشیدند.

به هر حال سدّ عظیمی ایجاد و دریچه‌های مناسبی برای آن در نظر گرفته شد و آب فراوانی در پشت سد ذخیره گشت. مردم با استفاده از این نعمت بزرگ به عمران و آبادی محلّ زندگی خود پرداختند. به تعبیر قرآن مجید^(۳) دو رشته باغ بزرگ که فرسوها طول آن بود ایجاد شد، که دارای درختانی سرشار از میوه بود. سرزمین قوم سبأ به قدری آباد شده بود که اگر یک نفر قصد سفر داشت نیازی به زاد و توشه نداشت. کافی بود سبدی بر روی سر خود بگذارد و از زیر درختان میوه عبور کند تا در مدّت کوتاهی سبدهش پر از میوه‌های لذیذ گوناگون شود و به وسیله میوه‌ها خود را سیر کند. در سایه رفع فقر، امنیت نیز به سرزمین آنها هدیه شد. چون وقتی مردم گرسنه و

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۶۹

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۷۰

۳. سوره سبأ، آیه ۵.

نیازمند نباشند، سرقت و نا امنی رخت بر می بندد.

خلاصه همه مردم به نوایی رسیدند؛ عده‌ای که زرنگتر بودند و فعالیت بیشتری داشتند ثروت بیشتر، و گروهی که تلاش کمتری کردند ثروت کمتری عائدشان شد. چه نعمتی بالاتر از نعمت ثروت و امنیت که نصیب قوم سبأ گشت. لذا، خداوند به آنها دستور داد شکر نعمتهای الهی را به جا آورند. شکر نعمت امنیت، ثروت و آن محیط پاک و پاکیزه. سرزمینی که حتی حشرات موزی در آن وجود نداشت و خبری از آفات گیاهان نبود!^(۱)

اما متأسفانه ظرفیت بشر محدود است. وقتی نعمتی به او می‌رسد مغرور می‌شود. هنگامی که به مقامی دست پیدا می‌کند دچار غرور و تکبر می‌گردد و گاه خود را گم می‌کند و حتی آشنایان خود را نمی‌شناسد! که نمونه‌هایش را ما و شما دیده‌ایم. به هر حال ناشکری‌ها شروع شد. گفتند: این چه زندگی است؟ فقرا و نیازمندان دیروز، وضع مالیشان خوب شده و در کنار ما زندگی می‌کنند. ما باید از آنها ممتاز باشیم! انحصارطلبی بالای بسیاری از ثروتمندان است. به خداوند عرض کردند: آبادی‌ها را از هم دور کن و در وسط آبادی‌ها بیابانهای خشک قرار بده، تا فقرا نتوانند به راحتی سفر کنند! اینها با این ناسپاسی‌ها هم به خودشان ظلم کردند و هم به دیگران که نسبت به آنها از مال و ثروت کمتری برخوردار بودند. به هر حال، کفران نعمت آنها به جایی رسید که خداوند تصمیم گرفت نعمت بزرگ آنها را تبدیل به نعمت کرده و آنها را به سختی مجازات کند. این مأموریت به چند موش صحرائی سپرده شد! آنها در دل سدّ خاکی لانه کرده، و بتدریج سوراخهایی در آن ایجاد نمودند. آب از سوراخهای ایجاد شده به حرکت در آمد. هر قدر آب در آن روزنه‌ها حرکت می‌کرد

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۰۹.

سوراخها گسترده‌تر می‌شد. این جریان به قدری ادامه یافت که مقاومت سد از بین رفت و شب هنگام ناگهان متلاشی شد و درهم شکست، و بر اثر آن خانه‌ها و قصرها و باغها و مزارع و تمام دارایی آنها نابود شد. سیل ویرانگر ویرانه آنها را به همراه مردم ناسپاس با خود برد! به گونه‌ای که دیگر از آن درختان و سبزی و طراوت و میوه‌ها هیچ خبری نبود.

تعدادی از مردم قوم سبأ و سرزمینی که تبدیل به بیابان خشکی شده بود، باقی ماندند. خداوند می‌فرماید: آن دو باغ بسیار طولانی و بزرگ را از آنها گرفتیم و در مقابل بیابانی دادیم که سه چیز بیشتر نداشت:

۱. میوه تلخ بیابانی ۲. درختی بیابانی به نام شوره گز ۳. درخت سدر^(۱)

آری! آن تمدن عظیم و آن باغهای بزرگ و خیره‌کننده و آن سرزمین خوش آب و هوا و آن نعمتهای مهم و فراوان، تبدیل به یک بیابان بسیار کم‌فایده شد. این، جزای انسانهای کفور و ناسپاس بود و طبیعی است که به انسان ناشکر چنین جزایی داده شود. اگر کسی خدای ناکرده مبتلا به رباخواری گردد، یا آلوده احتکار مایحتاج مردم شود، یا به صفت رذیله بخل گرفتار گردد، یا در دام سایر محرمات و رذایل بیفتد، به او جایزه نمی‌دهند؛ بلکه متناسب با گناه و جرمش مجازات می‌شود. مجازات قوم سبأ نیز متناسب با گناهشان یعنی کفران نعمت بود.

خداوند متعال در پایان این داستان می‌فرماید:

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»^(۲) در این ماجرا، نشانه‌های عبرتی برای هر صبور

شکرگزار است.»

۱. سوره سبأ، آیه ۱۶.

۲. سوره سبأ، آیه ۱۹.

این داستان پر ماجرا مایهٔ عبرت است، و در آن نشانه‌های عبرت وجود دارد. اما تنها «صابران» و «شکرگزاران» می‌توانند از این ماجراها درس عبرت بگیرند. آن هم نه هر صابر و شاکری؛ بلکه صَبَّار و شکور، یعنی کسانی که بسیار صابر و شاکرند.

راستی چرا تنها این دو گروه پی به این نشانه‌ها می‌برند و از آن عبرت می‌گیرند؟ این به خاطر آن است که آنها به واسطهٔ صبر و استقامتشان، مرکب سرکش هوا و هوس را مهار کرده و در برابر معاصی پرقدرتند، و به خاطر شکرگزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند، به همین دلیل به خوبی عبرت می‌گیرند. اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند و به مواهب الهی بی‌اعتنا، چگونه می‌توانند از این ماجراها عبرت بگیرند؟!

صَبَّار شکور می‌فهمد که چگونه مصیبت سیلابها در سایهٔ صبر و استقامت و شکر گزاری به درگاه خداوند تبدیل به نعمت سدّ آب و باعث آبادانی منطقهٔ وسیعی شد. و کفران نعمت و ناسپاسی نعمت بزرگ سدّ خاکی را تبدیل به سیل ویرانگری کرد که تمام هستی قوم سبأ را نابود کرد. تکرار می‌کنیم که اگر خداوند اراده کند قومی را مجازات نماید نیازی به نیروها و عوامل خارجی ندارد، بلکه مجازاتشان را از دل نعمت‌هایشان بیرون می‌کشد و این سنت الهی در عصر و زمان ما هم جریان دارد، و مخصوص زمانهای گذشته نیست. به عنوان مثال سایتها و ماهواره‌ها، اختراع بسیار خوبی بود، که می‌توانست ابزار انتقال علم و دانش و اخبار و اطلاعات و مانند آن باشد؛ اما مردم کفران نعمت کرده و قدر آن را ندانستند و لذا تبدیل به سایتها و شبکه‌های مملوّ از فساد و فحشا شد، و به همین جهت وارد هر خانه‌ای شود جوانان آن، بلکه گاه همسر صاحب خانه را نیز آلوده می‌کند! بنابراین، باید قدر نعمتهایی را که پروردگار به ما ارزانی داشته بدانییم و شاکر نعمتهای فراوان و بی‌شمارش باشیم. اگر دارای ثروت و

اموالی هستیم سهمی از آن را به عنوان شکرانه این نعمت در اختیار فقرا و نیازمندان قرار دهیم، تا خدای نکرده خداوند این نعمت را تبدیل به بلا و نعمت نکند و بدین وسیله ما را مجازات ننماید.

۵. استجابت دعا و رهایی از کرب عظیم

خداوند متعال در آیه ۷۶ سوره انبیا به یکی دیگر از امتیازات و ویژگی‌های قرآنی حضرت نوح علیه السلام پرداخته است. می‌فرماید:

«وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ؛

و نوح را (به یاد آور) هنگامی که پیش از آن (زمان، پروردگار خود را) خواند؛ و دعای او را

مستجاب کردیم؛ و او و خاندانش را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم.»

خداوند متعال در آیات قبل در مورد حضرت ابراهیم و فرزندانش علیهم السلام سخن گفته، و در این آیه می‌فرماید: نه تنها ابراهیم و فرزندانش را پیروز کردیم، بلکه قبل از آنها حضرت نوح علیه السلام را هم پیروز کردیم و دعایش را به اجابت رساندیم.

دعای نوح علیه السلام چه بود؟

قرآن مجید دعاهای مختلفی از حضرت نوح علیه السلام نقل کرده، اما مناسبترین دعای حضرت با آیه مورد بحث، چیزی است که در آیه شریفه ۱۰ سوره قمر آمده است. توجه فرمایید:

«فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ؛ نوح به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: من مغلوب

(این قوم) شده‌ام، پس (مرا) یاری کن!».

این دعا، دعای بسیار خوبی است. به هنگام گرفتاری این دعا را زمزمه و تکرار کنید، تا خداوند یاری‌تان کند و گره از مشکلتان بگشاید.

به هر حال، حضرت نوح علیه السلام از خداوند خواست او را در برابر قوم جاهل و نادان و لجوج و عنودش پیروز کند. تعبیر به «نادی»، که به معنای صدای بلند است، نشان از عمق فشارها و مشکلات و سختی‌هایی می‌دهد که از ناحیه آن قوم مشرک بت پرست بر نوح پیامبر و خانواده‌اش تحمیل شد به گونه‌ای که آن حضرت با صدای بلند (نه به صورت نجوی و زمزمه) از خداوند تقاضای یاری و نصرت کرد. خداوند متعال خواسته نوح را اجابت نمود. به آسمان فرمان بارش داد، آن هم نه باران معمولی و عادی، بلکه گویی سیلاب از آسمان نازل می‌شد. و به زمین فرمان جوشش داد. آب از زمین می‌جوشید و از آسمان می‌بارید و جمعیت گناه کار را نابود کرد.

کرب عظیم چه بود؟

معنای اصلی «کرب» در لغت عرب زیر و رو کردن زمین است؛ ولی به غم و غصه‌ای که دل انسان را زیر و رو می‌کند نیز کرب گفته می‌شود. دقت شود که هر غم و غصه‌ای کرب نیست؛ بلکه غم و اندوه سنگینی است که دل انسان را زیر و رو می‌کند.

در دعای ندبه خطاب به خداوند عرض می‌کنیم:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَفُ الْكُرْبِ وَ الْبُلُوْیِ»؛ بار خدا! تو غم و غصه را از دل ما می‌زدایی». خلاصه این‌که کرب به معنای غم و غصه سنگین است و هنگامی که صفت عظیم برای آن آورده شود، مانند آنچه در آیه شریفه آمده، به معنای غم و اندوه فوق العاده سنگین است.

به هر حال، این غصه فوق العاده سنگین، که دل حضرت نوح علیه السلام را زیر و رو کرده بود، چه بوده است؟

برخی گفته‌اند: منظور قَلَّتْ ایمان آوردگان به نوح پیامبر علیه السلام در طول ۹۵۰ سال تبلیغ ایشان بود. هنگامی که حضرت نوح علیه السلام مشاهده کرد که پس از آن مدت طولانی

بیش از هشتاد نفر^(۱) به او ایمان نیاوردند این مسأله برای او سنگین آمد و باعث غم و اندوه فوق العاده شدیدی شد که دلش را زیر و رو کرد.^(۲)

عده‌ای دیگر، همچون مرحوم طبرسی در مجمع البیان^(۳)، معتقدند:

منظور از کرب عظیم اراذل و اوباشی است که به آن حضرت و خانواده‌اش اهانت می‌کردند. مشرکان تنها مزاحم خود حضرت نمی‌شدند، بلکه برای اعضای خانواده‌اش نیز ایجاد مزاحمت می‌کردند. لذا در آیه مورد بحث می‌فرماید:

«ما نوح و خانواده‌اش را از کرب عظیم نجات دادیم.»

به هر حال دعای حضرت نوح به هدف اجابت رسید و خداوند شرّ اراذل و اوباش را کوتاه کرد و آنها را به وسیله آن طوفان عظیم و وحشتناک در هم کوبید.

شدت عمل در برابر اراذل و اوباش

مزاحمت اراذل و اوباش گاه از آزارهای بدنی و جسمی سخت‌تر است و لذا باید با چنین مزاحمانی شدیداً برخورد کرد و مردم را از شرّ آنها نجات داد.

این افراد در عصر پیامبر ﷺ نیز وجود داشته و برای نوامیس مردم ایجاد مزاحمت می‌کردند. خداوند متعال طبق آنچه که در آیه شریفه ۶۱ سوره احزاب آمده، آنها را تهدید کرد که اگر دست از شرارت‌هایشان بر ندارند به مسلمانان اجازه خواهد داد هر کجا آنها را یافتند به قتل برسانند.

(مَلْعُونِينَ أَيْمًا تُقْفُوا أَخَذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا)^(۴) آنها با این تهدید جدی دست از شرارت برداشتند. اگر با این انسانهای پست به طور جدی و با قاطعیت برخورد شود عقب

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۳۶، ح ۶۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۶۳.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۲.

۴. سوره احزاب، آیه ۶۱

نشینی کرده و ایجاد مزاحمت نخواهند کرد؛ اما اگر برخورد مناسبی نشود و میدان را خالی ببینند جسارت به خرج داده، و دایره فساد و مزاحمت خود را توسعه می‌دهند. و لذا ما معتقدیم که باید محاکمه و مجازات این دسته از مجرمین خارج از نوبت و در دادگاههای خاصی صورت گیرد و در مدت زمان کوتاهی، البته با رعایت همه جوانب احکام قضای اسلامی، محاکمه و مجازات شوند تا باعث عبرت شده و چنین جرمهایی تکرار نشود. ما نباید در این گونه مسایل دنباله رو دستگاههای قضایی کشورهای غربی باشیم. در آنجا یک هفته طول می‌کشد که متهم وکیلی انتخاب کند و یک هفته دیگر فرصت می‌خواهد که پرونده را مطالعه نماید.

پس از مدتی دادگاه تشکیل می‌شود. صلاحیت دادگاه را زیر سوال می‌برند و پس از چندی که وکیل آماده و پرونده مطالعه شد و صلاحیت دادگاه تأیید گشت، وکیل متهم با تهیه یک گواهی دروغین پزشکی ادعا می‌کند متهم بر اثر بیماری قادر بر شرکت در جلسات دادگاه نیست و خلاصه به بهانه‌های مختلف آنقدر جریان دادگاه طولانی می‌شود که مردم کم کم آن جرم و مجرم را به فراموشی می‌سپارند و سایر مجرمان نیز به خود جرأت می‌دهند که دست به جرمهای مشابهی بزنند.

ما اگر این تشریفات غلط را حذف کنیم، و به چنان وکلایی اجازه وقت کشی و طولانی کردن دادگاه را ندهیم، و در یک فرصت مناسب و زمان کوتاه مجرمین را محاکمه و آنها را مجازات کنیم، نتیجه خوبی خواهیم گفت و دامنه جرم و جنایت جمع‌تر و کوتاه‌تر خواهد شد و اراذل و اوباش مجبور به عقب نشینی می‌شوند.

خلاصه این که یکی از امتیازات حضرت نوح علیه السلام تقاضای نجات یافتن از شر اراذل و اوباش بود؛ که خداوند آن را اجابت کرد.

۶. فرزندان شایسته و نسلی پاک

آیه شریفه ۷۷ سوره صافات به یکی دیگر از ویژگی‌ها و امتیازات حضرت نوح علیه السلام اشاره دارد. خداوند در این آیه می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ»^(۱) و فرزندان او را همان بازماندگان (روی زمین) قرار

دادیم.»

معروف است که سه فرزند از حضرت نوح باقی ماند: ۱. سام ۲. حام ۳. یافث و تمام انسانهای امروز از نسل این سه نفرند؛ یا سامی هستند، یا حامی‌اند و یا یافثی می‌باشند.^(۲) خداوند متعال از نسل این سه نفر انبیای بزرگ و شخصیت‌های برجسته‌ای خلق کرد.

خوانندگان محترم! یکی از افتخارات انسان این است که پس از مرگش برنامه‌هایش ادامه پیدا کند. اگر برنامه‌های سعادت بخش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت آن حضرت ادامه پیدا نمی‌کرد، تمام زحمات آن حضرت از بین می‌رفت. اگر با رفتن امام خمینی رحمته الله اهداف آن حضرت پیگیری نمی‌شد و انقلاب متوقف می‌گشت، چه فایده‌ای داشت؟ خدا را شکر می‌کنیم که انقلاب با قدرت به حیات خود ادامه داد. ما هم باید تلاش کنیم برنامه‌هایمان توسط فرزندان و نسلمان ادامه یابد. فرزندان را به گونه‌ای تربیت نماییم که اهدافمان را زمین نگذارند.

حضرت علی علیه السلام مطابق آن روایت معروف فرمود:

هنگامی که انسان می‌میرد پرونده‌اش بسته می‌شود؛ نه یک ثواب به نامه عملش

۱. سوره صافات، آیه ۷۷.

۲. البته این مطلب ثابت و مسلم و قطعی نیست. شرح آن را در تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۹۷، ذیل همان آیه مطالعه فرمایید.

اضافه می‌گردد و نه یک گناه از گناهانش کسر می‌شود.^(۱) ولی چند استثناء وجود دارد:

۱- فرزند صالح و شایسته

اگر انسان فرزند صالحی تربیت کند که برای پدر و مادر دعا نماید (وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَكَ)^(۲) و مایهٔ آبرومندی والدین خود گردد، همچنان بر حسناتش اضافه می‌شود. تربیت فرزند نیک و صالح هر چند در این زمان پر غوغا و طوفانی (که فساد از در و دیوار می‌بارد و ابزار و آلات بی‌بند و باری و فحشاء براحتی در اختیار گذاشته می‌شود) کار ساده و آسانی نیست، ولی با تلاش و کوشش امکان‌پذیر است.

یکی از راههای آن، آشنا کردن فرزندان با مجالس و مراسم دینی است.

هنگامی که اکثریت شرکت‌کنندگان در جلسات تفسیر و تلاوت قرآن جوانان و نوجوانان باشند، آینده آنها بیمه می‌شود. جلسات قرآنی که مایهٔ آبرو و اعتبار شیعه است و گاه مانند آن در سایر کشورهای اسلامی دیده نمی‌شود و تبلیغات سوء دشمنان را در مورد شیعه خنثی می‌کند و به همه مسلمانان دنیا می‌فهماند که قرآن شیعه با قرآن سایر مسلمانان هیچ تفاوتی ندارد.

با توجه به آنچه گفته شد، ما نه تنها مانع آمدن بچه‌ها به مساجد نمی‌شویم، بلکه سفارش می‌کنیم پدر و مادرها فرزندان خود را به مساجد بیاورند تا با قرآن و معارف اسلام و احکام دین آشنا شوند؛ هر چند گاه شلوغ کنند و به کارهای کودکانه بپردازند. فرزندانی که در سایهٔ معارف دینی و در مجالسی مذهبی رشد و نمو کنند نه تنها پس از مرگ والدین مایهٔ آبروی آنها هستند که در زمان حیاتشان، مخصوصاً در آخر عمر و به هنگام ضعف و ناتوانی و کهولت و پیری، عصای دست آنها خواهند بود. افراد با

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۷، ح ۱ و ۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۷، ح ۲.

شخصیتی را دیدم که در آخر عمر گرفتار انواع بیماری‌ها بودند، ولی فرزندان برومند و تربیت شده آنها، همچون پروانه برگردشان می‌چرخیدند. و در مقابل، افرادی را نیز سراغ داریم که بر اثر نا آشنایی فرزندانشان با مجالس و معارف دینی، همین که پا به سن گذاشتند، آنها را روانه خانه سالمندان کردند!

۲- آثار خیر ماندگار

یکی دیگر از اموری که باعث می‌شود پرونده اعمال انسان پس از مرگ نیز همچنان باز بماند و بر حسناتش افزوده گردد، آثار خیر ماندگار است. (صَدَقَةُ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ)^(۱) مثل این که مسجدی بسازد، یا درمانگاهی احداث کند، یا حسینیه‌ای بنا نماید، یا مدرسه دینی پایه گذاری کند. که در چنین مواردی هر کار خیری در این بناها صورت گیرد بانی اولیه نیز شریک خواهد بود. اگر توانایی مالی ندارد هر یک از این بناها را به تنهایی ایجاد کند، به هر مقدار که توان دارد کمک کند. مسجد جامع شیراز قبل از انقلاب تبدیل به مخروبه‌ای شده بود. بعد از انقلاب شروع به تعمیر آن کردند. هر کس به مقدار توانش کمک می‌کرد. یک ماشین آجر در کنار مسجد ریخته بودند تا افراد ضعیف هر مقدار آجر که می‌توانند بخرند و به مسجد کمک کنند. تا زمانی که آن آجرها در بنای آن مسجد وجود دارد ثوابی از عبادت کنندگان آن مسجد، به اهداء کنندگان آن آجرها خواهد رسید.

۳- دانش سودمند و مفید

علم نافع که فایده آن به مردم برسد (عِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ)^(۲) از دیگر اموری است که بعد از

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۸، ح ۴.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲، ح ۶۵ و ص ۲۳، ح ۷۰.

مرگ صاحبش نیز به درد او می‌خورد و آمار حسنات پیرونده‌اش را بالا می‌برد. چه در حدّ وسیع و گسترده باشد، نظیر علم و دانش شخصیت‌های همچون شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و شیخ صدوق و مانند آن بزرگان علیهم‌السلام، و چه در مقیاس کوچک و محدودی همچون تعلیم بسم الله به فرزند به هنگام خوردن غذا و سلام دادن به دیگران و سفارش به نماز اول وقت و توصیه ترک گناهان نظیر دروغ و غیبت و تهمت و مانند آن. که هر دو، علم نافع و دانش سومند است و انشاءالله مایه نجات صاحبش می‌گردد.

۴- سنت‌های خوب و بد

در روایتی از وجود مبارک پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم:

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهَا وَ وَزْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا؛^(۱) هر کس سنت نیکی را پایگذاری کند، اجر آن سنت و کسانی که به آن سنت عمل کنند نصیب او نیز خواهد شد. و کسی که سنت زشتی را پایگذاری نماید، گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن عمل کنند برای او هم خواهد بود.»

بنابراین، کسانی که در امر ازدواج جوانان سنت‌های زشتی ایجاد می‌کنند، و هر روز مشکلی بر مشکلات ازدواج می‌افزایند، گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن عمل می‌کنند در نامه عمل آنها هم نوشته می‌شود. و بالعکس، اگر در ازدواج سنت‌های خوبی پایه گذاری کنند و باعث آسانی و گشایش ازدواج جوانان شوند، آثار خوب این سنت حتی پس از مرگشان در نامه عمل آنها نوشته خواهد شد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۴.

نتیجه این‌که، یکی از امتیازات حضرت نوح علیه السلام داشتن نسلی پاکیزه و خوب بود که باعث بالارفتن درجات آن حضرت شد.

۷. عمر طولانی

یکی دیگر از امتیازات حضرت نوح علیه السلام، که قرآن مجید به آن اشاره کرده، عمر طولانی آن حضرت بود. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ

الطُّوفَانَ وَهُمْ ظَالِمُونَ»^(۱) و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنان

نهمصد و پنجاه سال، درنگ کرد؛ (ولی تبلیغ او جز در گروه اندکی مؤثر واقع نشد) و

سرانجام طوفان (عظیم) آنان را فراگرفت در حالی که ستمکار بودند».

زندگی نوح علیه السلام به دو بخش تقسیم می‌شود: قبل از طوفان و پس از طوفان.

آن حضرت قبل از طوفان ۹۵۰ سال عمر کرد. این مطلب مورد اتفاق همه

مسلمانان است و هیچ اختلافی در آن وجود ندارد. اما نسبت به بخش دوم زندگی آن

حضرت، یعنی مقدار عمرشان بعد از طوفان و پیاده شدن از کشتی و ایجاد جامعه نوین

دینی، قرآن سکوت نموده و مدت عمر آن حضرت را بیان نکرده است. اما بعضی از

مفسران بزرگ آن را سیصد سال ذکر کرده‌اند.^(۲) بنابراین، مجموع عمر حضرت نوح در

دو بخش زندگی ۱۲۵۰ سال می‌شود، که عمر بسیار طولانی است.

سؤال: چرا خداوند متعال در مورد مقدار عمر حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان، صریحاً

نهمصد و پنجاه سال نفرمود، بلکه فرمود: هزار سال منهای پنجاه سال؟

جواب: این طرز بیان، در حقیقت یکی از فنون فصاحت و بلاغت است.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.
۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۴۵.

قرآن مجید هنگامی که می‌خواهد طولانی بودن مدّت تبلیغ حضرت نوح علیه السلام در میان قومش را بیان کند می‌فرماید: آن حضرت هزار سال منهای پنجاه سال در میان قوم خود تبلیغ کرد. عظمت این بیان، نسبت به این که بگوید: «نهمصد و پنجاه سال تبلیغ کرد» بیشتر است. و مسأله فصاحت و بلاغت یکی از گونه‌های اعجاز قرآن مجید است. واقعاً اگر کسی آشنا به ادبیات عرب باشد فصاحت و بلاغت قرآن کافی است که به عظمت معجزه پیامبر اسلام پی ببرد.

به هر حال، در آیه مورد بحث چهار نکته مهم وجود دارد که قابل دقت است:

اول: ترک عجله و صبر و حوصله

اولین نکته و درسی که از این آیه شریفه می‌گیریم این است که: «خداوند در مجازات بندگانش عجله نمی‌کند» و به عبارت دیگر: «صبر و حوصله خدا زیاد است». به پیامبرش سفارش می‌کند آنقدر به مأموریتش ادامه دهد و تبلیغاتش را تکرار کند و از تأثیر آن مأیوس و ناامید نشود، تا حجت بر مردم تمام شود؛ چون خداوند رحیم و مهربان و کریم و رؤوف است. دعای جوشن کبیر صد بند دارد، در هر بند آن ده صفت از صفات خداوند آمده، به جز یک بند^(۱) که مشتمل بر یازده صفت است. در بند آخر این دعا خداوند چنین توصیف شده است: «يَا حَلِيمًا لَا يَعْجَلُ» ای خدایی که دارای حلمی و در مجازات بندگان عجله و شتاب نمی‌کنی. فرصت می‌دهی تا مردم از خواب غفلت بیدار شوند و راه و رسم بندگی را فراگیرند.

آری، خداوند عجول نیست و در مجازات و عذاب بندگان گنهکارش شتاب نمی‌کند. در برخی روایات آمده که وقتی حضرت نوح علیه السلام از هدایت قومش ناامید شد به خداوند

۱. بند ۵۵ دعای جوشن کبیر، که با جمله «يا من نفذ في كل شيء امره» شروع می‌شود، دارای یازده صفت از صفات خداست. بنابراین، این دعای پرارزش مشتمل بر ۱۰۰۱ صفت از صفات خداوند متعال است.

عرض کرد: چه زمانی کار ساخت کشتی را شروع کنم؟ خداوند فرمود: یک هسته خرما بکار، هر وقت درخت خرما ثمر داد کارت را شروع کن! نوح پیامبر علیه السلام هسته خرما را کاشت آنقدر صبر کرد تا درخت خرما به بار نشست. سپس خطاب به خداوند عرض کرد: آیا زمان مجازات و عذاب این قوم سرکش فرا نرسیده است؟ خداوند فرمود: نه، هسته دیگری بکار و تا زمان به ثمر نشستن آن صبر کن. حضرت نوح علیه السلام هسته دیگری کاشت و منتظر ماند. وقتی به ثمر نشست دوباره سؤال خود را مطرح کرد. چندین بار این داستان تکرار شد تا زمان موعود فرا رسید.^(۱) راستی خدای ما چقدر رئوف و مهربان و رحیم و کریم است و ما بندگان چقدر ناسپاس و عجول و ناشکر و عاصی و خطاکاریم.

ما باید از این صفت زیبای خداوند درس بگیریم و در کارهایمان عجله نکنیم و از تصمیمهایی عجولانه، که غالباً بدون تعقل و اندیشه است، اجتناب ورزیم. اگر زن خانه چیزی بر خلاف میلش دید، فوراً چادر بر سر نکند و به نشانه قهر به منزل پدرش برود. اگر مرد خانه مطلب ناخوشایندی مشاهده کرد، قهر نکند و از آمدن به خانه خودداری نماید. این تصمیمات عجولانه کار شایسته‌ای نیست. اگر شتابزدگی‌ها در تصمیمات نباشد بسیاری از دعواها و اختلافات حل می‌شود و به دادگاه کشیده نمی‌شود.

وهابی‌ها گروهی عجول‌اند

یکی از مشکلات ما با وهابی‌ها همین است که آنها آدمهای عجول و کم‌تحملی هستند. همین که یک حدیث ضعیف در گوشه‌ای از کتابهای ما شیعیان پیدا می‌کند آن

۱. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۲۹، ح ۵۱.

را در همه جا نقل کرده و روی آن مانور می‌دهند. هر چه به آنها گفته می‌شود که شیعه مانند اهل سنت نیست که تمام روایات صحاح سته^(۱) را صحیح و معتبر می‌دانند، بلکه هر روایتی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند اگر اعتبارش ثابت شد آن را می‌پذیرند. ولی عجله و شتابزدگی به آنها اجازه نمی‌دهد به این حرفها فکر کنند.

عقل و منطق حکم می‌کند که در چنین مواردی سؤال و اشکال خود را از علمای بزرگ شیعه بپرسند. اگر جواب قانع کننده‌ای نشنیدند روی آن مانور بدهند، اما گوششان بدهکار حرف منطقی نیست.

متأسفانه بر اثر همین عجله و شتابزدگی از یک سو، و عدم تعقل و تفکر کافی از سوی دیگر، گاه فتاوای بسیار عجیبی می‌دهند. مثلاً سال قبل یکی از مفتیان آنها فتوی داده بود که خوردن زولبیا بدعت و حرام است!^(۲) علت چنین فتاوایی این است که معنای بدعت را نفهمیده‌اند و مطالعاتشان در قرآن و اسلام بسیار ضعیف است و در

۱. صحاح سته نام شش کتاب حدیثی اهل سنت به شرح زیر است: الف) صحیح بخاری. ب) صحیح مسلم. ج) سنن ابن ماجه. د) جامع ترمذی. ه) سنن ابی داود. و) سنن نسائی. (لغت نامه دهخدا، ج ۲۱، ص ۱۴۳).

۲. سایت تاینک، در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۸۷، خبر فوق را با کد ۱۷۵۷۴ به شرح زیر منعکس کرد: علمای سلفی الجزایر، در فتوایی جنجال برانگیز در این کشور آفریقایی، خوردن زولبیا (شیرینی مخصوص ماه رمضان) را حرام اعلام کردند.

به گزارش خبرگزاری اینا، یکی از شیوخ سلفی در کشور آفریقایی الجزایر در فتوایی، زولبیا را که در الجزایر با نام «الطمینه» شناخته می‌شود و در ماه مبارک رمضان از شیرینی‌های پرطرفدار در این کشور به شمار می‌رود، حرام اعلام کرد. «شیخ محمد علی فرکوس المکنی» معروف به ابوعبدالعزیز، در فتوایی حکم حرمت الطمینه و شیرینی‌های دیگری که در ماه رمضان استفاده می‌شود را صادر کرد.

بدین ترتیب بسیاری از مریدان و پیروان وی خود را از خوردن این شیرینی لذیذ که به گفته ابوعبدالعزیز «بدعت» به شمار می‌رود که در دین وارد شده است، محروم کردند.

وی دلیل دیگر حرمت خوردن این شیرینی را وجود بخشی صلیبی مانند در میان این شیرینی ذکر می‌کند. وی می‌افزاید: «برای تناول این شیرینی وجود دلیل شرعی لازم است؛ در حالی که چنین دلیلی وجود ندارد»!!

شایان ذکر است فتاوای مضحک و عجیب زیادی از سوی مفتیان سلفی و وهابی صادر می‌گردد که یکی از مهمترین دلایل آن، دوری لجویانه آنها از معارف و تعلیمات مفسران واقعی قرآن و سنت - یعنی اهل بیت (علیهم السلام) - است.

عین حال عجله می‌کنند. توضیح این که بدعت بر دو قسم است: بدعت در عرف، که به معنای نوآوری است. تمام زندگی مردم در عرف سال به سال نو می‌شود. مردم عصر و زمان ما غالباً لباسهای سابق را نمی‌پوشند، و از غذاهای گذشته استفاده نمی‌کنند، و بر مرکبهای سابق نمی‌نشینند، و در خانه‌های قدیمی سکنی نمی‌گزینند؛ بلکه به سراغ لباسها و غذاها و مرکبها و خانه‌های جدید می‌روند. و در یک جمله، بشر دائماً در حال تحوّل و نوآوری است. آیا همه اینها حرام است؟ بدعت به معنی نوآوری عرفی حرام نیست، بلکه بدعت در دین حرام است. یعنی چیزی که در دین نبوده به عنوان دستور دینی تلقی کنیم و هیچ کس خوردن زولبیا را به عنوان یک دستور دینی انجام نمی‌دهد، بلکه آن را یک نوآوری عرفی در صنایع غذایی می‌داند.

اخیراً یکی دیگر از مفتیان آنها فتوای رسواتری داده است. گفته:

«نباید رئیس جمهور مصر را در قفس کرد و به محاکمه کشید، چون او رئیس جمهور بوده و امام و خلیفه است. و خلیفه را تنها در دو صورت می‌توان محاکمه کرد: نخست این که مرتد شود، و دیگر این که مانع اقامه نماز گردد، و او هیچ یک از این دو کار را انجام نداده است!»^(۱)

۱. پایگاه خبری تحلیلی شیعه آنلاین مشروح این خبر را در تاریخ ۱۶/۵/۹۰ با کد ۱۹۴۶۱ به شرح زیر منعکس کرده است: «محمود عامر» از چهره‌های وهابی مصر طی اظهاراتی مخالفت خود را با محاکمه «حسنی مبارک» دیکتاتور سابق مصر به خاطر صدور گاز به رژیم صهیونیستی اعلام کرد.

وی که در یک برنامه تلویزیونی سخن می‌گفت، در ادامه افزود: «اسرائیل» یکی از کشورهای جهان به شمار می‌رود و با ما دوست است و رابطه دارد، لذا صدور گاز یا هر چیز دیگری به این کشور جایز است، بر همین اساس محاکمه «مبارک» به دلیل صدور گاز به «اسرائیل» اقدامی نادرست است و اهانت به ملت مصر به شمار می‌رود.

«محمود عامر» بدون این که دلیلی شرعی برای اظهارات خود بیان کند، گفت: بنده برای حرف‌های خود دلایل شرعی دارم و می‌توانم ثابت کنم که اصلاً محاکمه «حسنی مبارک» از اصل اقدامی نادرست است؛ چه برسد به این که اتهامش صادرات گاز به «اسرائیل» باشد.

این چهره وهابی مصر همچنین گفت: «مبارک» از مبارزان و قهرمانان ملی کشورمان در جنگ اکتبر به شمار می‌رود. او

معنی این سخن این است که اگر حاکمی شروع به ظلم و ستم کرد و اموال مردم را به غارت برد و دست به کشتار مردم زد و تمام احکام اسلام غیر از نماز را زیر پا گذاشت نازک‌تر از گل نمی‌توان به او گفت! آیا می‌توان این سخنان سخیف را به اسلام نسبت داد؟ برادران دینی! این سخنان را بر زبان جاری نکنید و در افکار و عقاید خود تجدید نظر کنید و از شتابزدگی و عجله بپرهیزید که این سخنان امروز خریداری ندارد و باعث می‌شود کل جامعه اسلامی بر ضد شما موضع‌گیری کنند. به هر حال، یکی از درسهایی مهمی که از آیه مورد بحث می‌گیریم ترک عجله و شتاب در قضاوت‌ها و تصمیم‌گیری‌هاست.

دوم: خستگی ناپذیری و استفاده از تمام امکانات

عمر طولانی افتخاری برای حضرت نوح علیه السلام بود. هیچ یک از پیامبران به اندازه آن حضرت اشتغال به تبلیغ آیین الهی نورزیده و همچون او امر به معروف و نهی از منکر نکردند. چون عمر دیگر انبیا نسبت به آن حضرت کوتاه بود؛ شرح بیشتر در مورد عمر طولانی حضرت نوح علیه السلام خواهد آمد. اما مشکل مهم آن حضرت این بود که ابزار کافی برای بیان نظراتش نداشت. نه مسجدی، نه سالن اجتماعاتی، نه مرکز دیگری که بتوان مردم را در آن جمع کرد. و لذا مترصد اجتماع مردم به مناسبت عروسی یا عزا و مانند آن بود. هنگامی که متوجه می‌شد مردم به هر علتی در گوشه‌ای جمع شده‌اند در جمع آنها حاضر می‌شد و به تبلیغ دین خدا می‌پرداخت. با زبان خوش همراه با مهربانی و

→ سلطان مصر بوده لذا توهین به وی و یا محاکمه کردنش جایز نیست. اصلاً سقوط وی از طریق غیر شرعی و غیر قانونی انجام گرفت. هر کس به سلطان اهانت کند، خداوند به او اهانت خواهد کرد.

«محمود عامر» که رئیس جمعیت انصار السنه در استان «البحیره» مصر به شمار می‌رود، در ادامه گفت: حسنی مبارک «امام» و «سلطان» ما بود. دین مبین اسلام قیام علیه امام و سلطان بلاد اسلامی را جایز نمی‌داند؛ مگر در دو حالت: یکی «منع مردم از نماز خواندن» و دوم «ارتداد از دین اسلام». اما مبارک هیچ یک از این دو اقدام را مرتکب نشد.

عطوفت و محبت، حرفش را می‌زد و دعوت خدا را به آنها ابلاغ می‌کرد. علاوه بر این، برنامه تبلیغی خصوصی و خانه به خانه هم داشت. طبق برخی از روایات^(۱) در خانه‌های مردم را می‌زد و می‌گفت: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» اگر می‌خواهید سعادت‌مند و خوشبخت شوید بتها را رها کنید و به خدای یگانه ایمان آورید. آن حضرت شب و روز، آشکار و پنهان، و خلاصه به هر شکل ممکن مردم را به سوی خدا دعوت می‌کرد. قرآن مجید از زبان خود حضرت نوح علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كَلِمًا دَعَوْتُهُمْ لَتُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا * ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ أَسْرَرَتُهُمْ إِمْرًا؛^(۲) پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم. اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود. و من هر زمان آنها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند. سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم. سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنها بیان داشتم.»

اما این قوم سرکش و لجوج حتی حاضر نبودند سخنان پیامبر خدا را بشنوند. و لذا، نه تنها انگشتانشان را در گوش خود فرو می‌کردند، بلکه احتیاطاً لباسشان را نیز بر سر می‌کشیدند تا مبادا صدای نوح به گوششان برسد. ولی آن پیامبر خدا با صبر و حوصله به کار خود ادامه داد، تا زمان عذاب و مجازاتشان فرا رسید که شرح آن خواهد آمد.

۱. تفسیر اثنی عشری، ج ۱۳، ص ۳۲۸ و ترجمه تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۶۴۴

۲. سوره نوح علیه السلام، آیات ۹-۵.

سوم: درس استقامت

صبر و استقامت و پایداری را باید از حضرت نوح علیه السلام آموخت. خوانندگان محترم! اگر در کاری یک بار شکست خوردید مایوس و نا امید نشوید دوباره انجام دهید و آن قدر تکرار کنید تا به نتیجه برسید. چنان چه امسال در کنکور پذیرفته نشدید، با تلاش و مطالعه بیشتر خود را برای سال بعد آماده کنید. اگر باز هم قبول نشدید به یأس و ناامیدی روی خوش نشان ندهید و با جدیت و عزمی راسخ و تلاشی بیشتر از گذشته برای بار سوم شانس خود را امتحان کنید و آن قدر ادامه دهید تا به مقصود برسید. چرا که در روایتی آمده است: «مَنْ اسْتَدَامَ قَرْعَ الْبَابِ وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛^(۱) کسی که در خانه‌ای را بکوبد و اصرار کند بالاخره در به رویش باز می‌شود». شرط پیروزی در تمام مراحل زندگی صبر و استقامت است و بدون آن انسان به جایی نمی‌رسد. یکی از فرماندهان بزرگ در میدان جنگ شکست خورد. از میدان گریخت و به خرابه‌ای پناه برد. در آن جا مورچه‌ای، که دانه‌ای به دندان گرفته بود و سعی می‌کرد از دیوار خرابه بالا برود و دانه را به لانه‌اش برساند، توجه او را به خود جلب کرد. مورچه تا نیمه‌های راه از دیوار بالا می‌رفت و بر اثر خستگی همراه دانه به زمین می‌افتاد، اما تسلیم نمی‌شد و مجدداً دانه را برداشته و مشغول بالا رفتن از دیوار می‌شد. مورچه بارها این کار را تکرار کرد تا بالاخره موفق شد ارتفاع دیوار را طی کند و دانه را به لانه‌اش برساند. فرمانده مایوس شکست خورده، وقتی این تلاش خستگی ناپذیر را از مورچه مشاهده کرد، درس صبر و استقامت گرفت و به میدان بازگشت و نیروهایش را جمع کرد و سازماندهی جدیدی داد و به دشمن یورش برد و پیروز شد.^(۲)

۱. غرر الحکم، ص ۱۹۳، ج ۳۷۵۸.

۲. یکصد موضوع ۵۰۰ داستان، ج ۱، ص ۴۹. مشروح داستان مذکور در این کتاب به شرح زیر است:

بنابراین، برای رسیدن به پیروزی نباید از صبر و استقامت و پایداری غافل شد. در زندگانی پیامبر اسلام ﷺ نیز نمونه‌های عجیبی از صبر و استقامت آن حضرت به هنگام تبلیغ دین و دعوت مشرکین به توحید و یکتاپرستی ثبت شده است.^(۱) یکی از کارهای حضرت خدیجه رضی الله عنها در اوایل بعثت این بود که هر زمان پیامبر اکرم ﷺ از مسجد الحرام به خانه بازمی‌گشت زخمهای حضرت را پانسمان می‌کرد.^(۲) زخمهایی که حاصل پرتاب سنگ و مانند آن از سوی مشرکان به هنگام تبلیغ حضرت و دعوت آنان به پرستش خدای یکتا بود.

حضرت رسول ﷺ به منظور دعوت مردم طایف یکه و تنها به آن شهر سفر کرد. مردم طایف آن حضرت را بسیار اذیت کردند و هیچ کس جز یک برده ایمان نیاورد، که البته آن هم برای پیامبر غنیمت بود.^(۳) به هر حال این استقامتها و تحمل‌ها از سوی پیامبران بزرگی همچون حضرت محمد ﷺ و حضرت نوح رضی الله عنه و دیگر فرستادگان خداوند، درسی بزرگی برای همه کسانی است که می‌خواهند در کارهایشان موفق شوند و به مقصد برسند.

→ «امیر تیمور گورگان در هر پیشامدی آن قدر ثبات قدم داشت که هیچ مشکلی سد راه وی نمی‌شد. علت را از او جویا شدند، گفت: وقتی از دشمن فرار کرده بودم و به ویرانه‌ای پناه بردم، در عاقبت کار خویش فکر می‌کردم. ناگاه نظرم به موری ضعیف افتاد که دانه غله‌ای از خود بزرگتر را برداشته و از دیوار بالا می‌برد. چون دقیق نظر کردم و شمارش نمودم دیدم آن دانه شصت و هفت مرتبه بر زمین افتاد، و عاقبت مورچه آن دانه را بر سر دیوار برد. از دیدن این صحنه، چنان قدرتی در من پدیدار گشت که هیچگاه آن را فراموش نمی‌کنم.

با خود گفتم: ای تیمور! تو از موری کمتر نیستی، برخیز و در پی کار خود باش. سپس برخاستم و همّت گماشتم تا به این پایه از سلطنت رسیدم». نویسنده این داستان را از کتاب نمونه معارف، ج ۱، ص ۱۷۴، و اخلاق اجتماعی، ص ۴۱، نقل کرده است.

۱. نمونه‌ای از آن را در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۵، ح ۳۵ مطالعه فرمایید.

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۴۳.

۳. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۲۲ به بعد.

چهارم: آموزه‌های مستقیم و غیر مستقیم قرآن مجید

آیات قرآن مجید سرشار از درس و پیام است، منتهی آموزه‌های قرآن به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱- آموزه‌های مستقیم ۲- آموزه‌های غیرمستقیم. مثلاً؛ خداوند متعال درباره حضرت یحیی علیه السلام می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^(۱) و ما در کودکی فرمان نبوت به او دادیم».

آموزه مستقیم این آیه شریفه اعجاز حضرت یحیی علیه السلام و قدرت‌نمایی پروردگار است. و آموزه غیرمستقیم آن، پاسخ دندان شکنی است به کسانی که منکر امامت امام جواد علیه السلام در طفولیت می‌شدند. آنها می‌گفتند: مگر می‌شود کودکی هفت ساله جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله شود و سؤالات فقهی گوناگون را پاسخ دهد؟

پاسخ می‌دهیم: هنگامی که حضرت یحیی علیه السلام در کودکی به مقام نبوت برسد، چه اشکالی دارد حضرت جواد علیه السلام در هفت سالگی امام شود؟

مثال دیگر: هنگامی که حضرت مریم علیه السلام با قنداقه نوزادش به شهر بازگشت با سؤالات مختلف مردم مواجه شد که: چگونه صاحب فرزندی شدی در حالی که هنوز ازدواج نکرده‌ای؟ حضرت مریم علیه السلام به قنداقه نوزادش اشاره کرد که این مطلب را از او بپرسید! گفتند: «كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»^(۲) چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!».

ناگهان نوزاد به سخن آمد و گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا * وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»^(۳) من بنده خدایم، او

۱. سوره مریم، آیه ۱۲.

۲. سوره مریم، آیه ۲۹.

۳. سوره مریم، آیه ۳۱ و ۳۰.

کتاب آسمانی به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است. و هر جا که باشم مرا وجودی پر برکت قرار داده، و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است».

آموزه مستقیم این آیات، رفع اتهام از حضرت مریم علیها السلام و اثبات نبوت حضرت عیسی علیه السلام در کودکی است. اما آموزه غیرمستقیم آن، پاسخ به شبهه‌ای است که در مورد یکی از فضایل حضرت علی علیه السلام نقل شده است. و آن این‌که: «حضرت در اولین روزهای ولادت، هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دید لبخندی زد و به آن حضرت سلام کرد و آیات اولیه سوره مؤمنون را تلاوت نمود».^(۱) چگونه ممکن است نوزاد یک روزه سخن بگوید؟ جواب این است که اگر سخن گفتن حضرت عیسی علیه السلام در گاهواره ممکن بوده، سخن گفتن حضرت علی علیه السلام نیز در روز اول ولادت ممکن است.

سؤال: در آن زمان که هنوز قرآن نشده بود، چگونه این اتفاق افتاد؟

جواب: هر چند قرآن نازل نشده بود، ولی در علم خداوند که وجود داشت. چه اشکال دارد که خداوند بخشی از قرآن را قبل از نزول، بر زبان بنده‌اش جاری کند. نتیجه این‌که قرآن مجید دو رقم آموزه دارد: آموزه‌های مستقیم و غیرمستقیم. آموزه مستقیم آیه مورد بحث، طول عمر حضرت نوح علیه السلام و توفیق تبلیغ دین خدا در این مدت طولانی است. و آموزه غیرمستقیم آن، اثبات امکان طول عمر حضرت مهدی (عج) است. شرح بیشتر خواهد آمد.

پنجم: راز طول عمر!

سؤال: آیا امکان دارد یک انسان ۱۲۵۰ سال عمر کند؟ در عصر و زمان ما عمر انسانها معمولاً از صد و بیست سال تجاوز نمی‌کند. آیا ممکن است کسی بیش از ۱۲۰

سال عمر کند؟ اگر ممکن نیست، چگونه شیعه مدعی است امام زمان (عج) متولد شده و اکنون بیش از هزال سال عمر دارد؟

جواب: از دو منظر می‌توان پاسخ این سؤال را داد: از منظر علوم روز مخصوصاً علوم تجربی، و از منظر وحی و قرآن مجید.

طول عمر از نظر علمی

اما از منظر علوم روز، از دانش آموختگان علوم جدید می‌پرسیم که: می‌گویند حدّ اعلاّی عمر بشر صد و بیست سال است. آیا علم این مطلب را تأیید می‌کند؟ دانشمندان در پاسخ می‌گویند: «این سخن مبنای علمی ندارد؛ بلکه اندازهٔ عمر بشر تابع شرایطی است، که اگر حاصل گردد طولانی‌تر می‌شود». در ادامه می‌گویند: «ما آزمایشاتی بر روی گیاهان و جانداران کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که امکان افزایش طول عمر آنها وجود دارد. گیاهی که عمرش یک سال بوده، تا دوازده برابر افزایش یافته و توانسته ۱۲ سال عمر کند». اگر بر همین اساس عمر انسان ۱۲ برابر شود، بیش از ۱۴۰۰ سال عمر خواهد کرد. علاوه بر این، ممکن است عمر بعضی از گیاهان ده‌ها برابر افزایش پیدا کند. این امکان در مورد عمر انسان نیز وجود دارد. اخیراً یک ماهی را از یخهای قطبی بیرون آورده‌اند. هنگامی که آن را در درون آب ولرم رها کردند به حرکت درآمد! وقتی طبقات یخهایی که ماهی در آن گرفتار شده بود را محاسبه کردند متوجه شدند ماهی مذکور متعلق به ۵ هزار سال قبل است! اگر یک ماهی در شرایط خاصی پنج هزار سال زنده می‌ماند، این امکان برای انسان نیز در شرایط خاص وجود دارد. و لذا، هم اکنون دانشمندان در مورد افزایش دادن عمر انسان مشغول تحقیق و مطالعه و بررسی هستند.

بنابراین، عمرهای طولانی مانند عمر طولانی نوح پیامبر علیه السلام و امام زمان علیه السلام از نظر علمی امری ممکن است و هیچ استبعادی ندارد.

طول عمر از نظر قرآن

قرآن مجید در سه آیه به طور غیرمستقیم پاسخ دندان شکنی به منکران طول عمر امام زمان (عج) می دهد. توجه فرمایید:

۱. آیات مربوط به اصحاب کهف؛ خداوند متعال در مورد مدّت خواب اصحاب کهف می فرماید: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا»^(۱) آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز) بر آن افزودند».

پیام مستقیم این آیه شریفه، به منکران معاد و احیای دوباره انسانهاست. وللهذا، خداوند متعال در این داستان صحنه‌ای از معاد را به تصویر کشیده تا به مردم و منکران معاد بفهماند که وقتی خداوند قادر است انسانهایی را به مدّت طولانی در خواب فرو ببرد و بدون استفاده از آب و غذا زنده بمانند، احیای مردگان و دادن حیات مجدد به آنها نیز برای او آسان است.

اما آموزه غیرمستقیم آیه شریفه، پاسخ دندان شکنی است به کسانی که ادّعا می کنند حدّ اعلای عمر انسان ۱۲۰ سال است. اگر واقعاً انسان بیش از این مقدار عمر نمی کند، چطور اصحاب کهف ۳۰۹ سال در خواب بودند و سپس بیدار شدند؟ تازه‌ای تازه مقدار عمر آنها قبل از خواب رفتن است. اگر مدّت زندگی آنها را پس از بیدار شدن به عدد مذکور اضافه کنیم مسأله روشن تر می شود.

۲. آیه مورد بحث؛ که در مورد مدّت رسالت حضرت نوح عليه السلام سخن می گوید. آموزه مستقیم این آیه شریفه بیان زحمات و تلاشها و سختی‌ها و مرارت‌هایی است که آن حضرت در طول این مدّت طولانی برای هدایت مردم تحمّل کرد. و آموزه غیرمستقیم آن، امکان عمر طولانی بالاتر از هزار سال برای انسان و پاسخ قاطعی به منکران عمر طولانی حضرت مهدی (عج) است. راستی مگر وهابی‌ها این آیات قرآن را نخوانده‌اند

۱. سوره کهف، آیه ۲۵.

که از عمر طولانی آن حضرت شگفت زده شده‌اند، یا انکار و اعجاب آنها دلیل دیگری دارد و در پی چیز دیگری هستند؟!

۳. آیات مربوط به حضرت عیسی علیه السلام؛ که از همه مهم‌تر است. خداوند متعال در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره نساء می‌فرماید:

«مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا؛ و به یقین او را

نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند توانا و حکیم است.»

طبق این آیه شریفه حضرت مسیح علیه السلام هنوز زنده است؛ یعنی آن حضرت بیش از دو هزار سال عمر کرده است. اگر حضرت مسیح علیه السلام بیش از دو هزار سال عمر کرده و این عمر طولانی برایش ممکن بوده، برای امام زمان علیه السلام نیز ممکن است.

آموزه مستقیم آیه مذکور پاسخی است به کسانی که معتقدند آن حضرت به دار آویخته شد. و آموزه غیرمستقیم آن امکان عمر طولانی بیش از دو هزار سال برای بشر است، در صورتی که خداوند اراده کند. طبق آنچه که در انجیل‌های موجود نوشته شده، حضرت مسیح علیه السلام به دار آویخته شد، سپس بدنش را دفن کردند و خداوند جسدش را پس از سه روز از قبر بیرون آورد و زنده کرد و به آسمانها برد. این جالبتر است، زیرا خداوند او را زنده کرد و پس از حیات مجدد بیش از دو هزار سال عمر کرده است.

نتیجه این‌که طول عمر حضرت مهدی (عج) هیچ استبعادی ندارد، و با علوم روز و قرآن مجید کاملاً هماهنگ است.

سر مخالفت وهاب‌ها

حقیقت این است که تمام عقاید و اعتقادات شیعه مستدل و منطقی است، و هرکدام از آنها دلیلی از عقل یا قرآن یا سنت دارد، و در هر موضوعی از علمای شیعه سؤال

شود، پاسخ معقول و قانع کننده‌ای دارند. اما متأسفانه مخالفین، مخصوصاً وهابی‌ها، به دنبال بهانه‌جویی هستند. حدود دویست سال از اختراع وهابیت می‌گذرد. آنها در طول سالیان گذشته اینقدر بهانه‌جویی نمی‌کردند، اما امروزه که اقبال مردم، مخصوصاً جوانان، را به سوی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌بینند و روز به روز شاهد افزایش تعداد شیعیان در سراسر جهان هستند، این مطلب را تحمل نکرده و با تمام قوا بر علیه شیعه فعالیت می‌کنند. پایان نامه‌های دانشجویانشان، سایتها، ماهواره‌ها، مجلات و کتابها، مبلغان دینی و مأموران تبلیغی آنها، همگی تشیع را هدف گرفته‌اند. آری علت همه این هجمه‌ها حسادت است. آنها نمی‌توانند پیشرفت شیعه را در سراسر دنیا ببینند. برای آنها قابل تحمل نیست که در ایران حکومت شیعی تشکیل شده، و در لبنان شیعیان قدرتمند گشته و در عراق و افغانستان شیعه در حال پیشرفت است. و لذا، با تمام قوا بر علیه مکتب شیعه فعالیت می‌کنند، و هرچه به سؤالات و شبهه‌هایشان پاسخ داده می‌شود باز همان سؤالات را تکرار می‌کنند. و متأسفانه در این مسیر از وارونه کردن حقایق باکی ندارند. در یکی از سفرهایی که به مکه مکرمه داشتم عده‌ای از علمای آنها خواستار گفتگوی علمی شدند. جلسه تشکیل شد. دوازده مسأله مهم مطرح کردند که پاسخ همه سؤالات به صورت مستدل و منطقی داده شد، به گونه‌ای که پس از آن هیچ شبهه‌ای باقی نماند. ولی متأسفانه بعداً شایعه کردند که با فلانی بحث کردیم و او در مناظره مغلوب شد!

نصیحت ما به این برادران این است که این وضع شما قابل ادامه دادن نیست، در آن تجدیدنظر کنید. بیاید برادروار در کنار هم بنشینیم و بحث‌های منطقی داشته باشیم و در مقابل دشمنان اسلام و قرآن متحد و یکپارچه شویم و نیرویمان را صرف مبارزه با آنها کنیم.

به هر حال، یکی دیگر از امتیازات حضرت نوح علیه‌السلام عمر طولانی آن حضرت بود.

۸. شجاعت فوق العاده حضرت نوح علیه السلام

خداوند متعال در آیه شریفه ۷۱ سوره یونس به این ویژگی اشاره کرده است. توجه

بفرمایید:

«وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً نُوْحٍ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَّقَامِي وَ تَذٰكِرِيْ بَايَاتِ اللّٰهِ فَعَلِيَ اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَاجْمَعُوْا اَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اَقْضُوا اِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُوْنَ؛ سرگذشت نوح را بر آنها بخوان؛ در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر موقعیت من و تذکراتم نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و سخت) است، (هر کاری از شما ساخته است بکنید.) من بر خدا توکل کرده‌ام! (شما اگر می‌توانید) توانایی خود و معبودهایتان را جمع کنید، سپس هیچ چیز از امورتان بر شما پوشیده نماند؛ (و تمام جوانب را بنگرید؛) سپس به حیات من پایان دهید، و مهلتم ندهید! (اما توانایی ندارید.)»

اگر کسی کمترین شک و تردیدی در برنامه‌ها و اهداف خود داشته باشد هرگز به خود جرأت نمی‌دهد که این چنین دشمنانش را به مبارزه بطلبد. اما چون حضرت نوح علیه السلام ایمان کامل و اطمینان صد در صد به اهدافش داشت، این‌گونه شجاعانه آنان را به مبارزه طلبید و هیچ ترسی از آنها به دل راه نداد.

البته مسأله عدم وحشت از تنهایی در پیمودن مسیر حق، مسأله بسیار مهمی است که همه انبیا با آن مواجه بوده و شجاعانه مقاومت می‌کردند. حضرت نوح علیه السلام مطابق آیه فوق اعلان کرد که از هیچ کس نمی‌ترسد.

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز چنین بود. او به تنهایی وارد بتکده شد و بدون ذره‌ای ترس و وحشت، تمام بتها (جز بت بزرگ) را به زیر کشید و درهم شکست. و هرگز با خود نگفت: «تنها هستم، و در مقابل این همه بت‌پرست تاب مقاومت و مقابله ندارم. و آنها مرا در آتش خواهند انداخت» بلکه توکل بر خدا کرد و وظیفه الهی‌اش را انجام داد. و

کسی که بر خدا توکل کند خدا با اوست و تنها نمی ماند. وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛^(۱)

حضرت شعیب علیه السلام را تهدید کردند که اگر دست از ادعاهای و سخنانش بر ندارد بسختی او را مجازات خواهند کرد.^(۲) اما تهدیدهای توخالی مشرکان و بت پرستان ذره ای در اراده آهنین او تأثیر نگذاشت و قدمی عقب نشینی نکرد، بلکه دلیرانه مقاومت نمود و به راهش ادامه داد.

پیامبرگرمی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تک و تنها در میان مشرکان مکه حاضر می شد و آنها را دعوت به توحید و یکتاپرستی می کرد. آن حضرت به همراه علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام - که اولین مرد و زن مسلمان بودند - به مسجد الحرام می رفتند و در جلوی چشم مشرکان و بت پرستان نماز جماعت می خواندند.^(۳) نمی گفتند: «ما سه نفریم و دشمن بیشمار و جانمان در خطر است» بلکه شجاعانه و بدون احساس وحشت و با توکل بر خدا، به راز و نیاز با خدا پرداخته، و جمعیت زیاد دشمن را به سخریه می گرفتند. نمازهای با شکوه جماعت و جمعه صدها هزار نفری امروز، حاصل استقامت و مقاومت آن روز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان اولیه است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بارها با تن مجروح به خانه می آمد. جراحی که حاصل ضربات سنگ مخالفان و معاندان و مشرکان بود.^(۴) این کار زشت آنقدر توسط دشمن تکرار می شد که یکی از کارهای روزانه حضرت خدیجه علیها السلام بستن زخمهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده بود. اگر امروز $\frac{1}{3}$ جمعیت کره زمین مسلمان هستند، بخاطر زحمات و پایداریها و مقاومتهای آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان اولیه بوده است. حضرت علی علیه السلام در

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

۲. سوره هود، آیه ۹۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۸۴، ح ۱۴.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲ و ص ۲۰۵، ح ۳۵ و ص ۲۰۹، ح ۳۱۱.

این باره چه زیبا می فرماید:

«وَلَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلِيلٍ أَهْلِهِ»؛^(۱) در مسیر حق از کمی همراهان (وفزونی دشمنان) وحشت نکنید»

یعنی اگر شما در شاهراه سعادت حرکت می کنید و اکثریت مردم راه را گم کرده و قدم در بیراهه گذاشته اند، از کمی همراهان وحشت نکنید. چون کسی که از جاده اصلی می رود نباید وحشت کند، هر چند همراهانش اندک باشند؛ بلکه کسی باید بترسد که گام در بیراهه گذاشته، هرچند همراهانش بسیار باشند. برخی از جوانان برای ما نامه می نویسند که: «در خانواده فقط من نماز می خوانم و روزه می گیرم و بقیه اعضای خانواده نسبت به مسایل دینی بی توجهند، چه کنم؟». می گوییم: «شما با توکل بر خدا به وظایف دینی خود عمل کنید، و در مقابل نگاههای سنگین و سخنان درشت و برخوردهای نامناسب آنها مقاومت نمایید، که بالاخره مقاومت شما مقاومت آنها را خواهد شکست، و پیروزی از آن شماست».

جوانان عزیز و برومند و متدینی که برای ادامه تحصیل یا مأموریت های کاری یا مسایل تحقیقاتی و مانند آن، به بلاد کفر سفر می کنند باید از مقاومت های حضرت محمد ﷺ و ابراهیم علیهما السلام و شعیب علیهما السلام و نوح علیهما السلام درس بگیرند و به فرمایش مولای متقیان عمل کنند و از تنهایی نهراسند و هم رنگ جماعت نشوند و با توکل بر خداوند متعال شجاعانه به تکالیف شرعی خود عمل کنند، و با اعمال شایسته خود دیگران را به دین اسلام فراخوانند.

به هر حال، یکی از ویژگی های حضرت نوح علیهما السلام، که قرآن مجید به آن پرداخته، شجاعت فوق العاده آن حضرت بود.

خلاصه این که حضرت نوح علیهما السلام، طبق شهادت قرآن مجید، از برگزیدگان بود، و

مشمول هدایت الهی گشت، و خداوند به او سلام کرد، و بنده شکور خدا بود، و دعایش مستجاب شد و از کرب عظیم رها شد، و نسلی پاک داشت، و عمری طولانی کرد، و از شجاعتی فوق العاده برخوردار بود.

فصل دوم
آغاز دعوت حضرت نوح علیه السلام

سفید

فصل دوم: آغاز دعوت نوح پیامبر ﷺ

مباحث مربوط به این فصل در هفت آیهٔ اولیةٔ سورةٔ نوح ﷺ آمده است. به تفسیر این آیات توجه فرمایید:

«إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^(۱) ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفتیم: قوم خود را انذار کن پیش از آن که عذاب دردناکی به سراغشان آید».

اولین دستور خداوند به حضرت نوح ﷺ «انذار و بشارت» بود. چیزی که تمام پیامبران الهی مأمور به آن بودند و لذا «مبشّرین» و «منذرین» نامیده شدند.

انذار و بشارت

انذار بدان معناست که پیامبر قومش را از گناه و بت‌پرستی و ظلم و ستم و مانند آن بترساند و عاقبتش را در دنیا و آخرت، که عذاب الهی است، برایش بروشنی بیان نماید. و بشارت یعنی این که به افراد مطیع فرمان خدا و مؤمنان صالح العمل وعده دهد که خداوند هم در دنیا و هم در آخرت به آنها پاداش خواهد داد و بهشت با تمام نعمتهایش

۱. سورةٔ نوح، آیهٔ ۱.

در انتظار آنهاست. در آیه بعد می‌خوانیم:

«قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ؛^(۱) (نوح) گفت: «ای قوم من! به یقین من برای شما انذار کننده آشکاری هستم.»

طبق این آیه شریفه دعوت انبیا مخفیانه نیست، بلکه فرمان خدا را باید آشکارا گفت. چرا ما مسلمانان اذان را با صدای بلند بر فراز مناره‌ها و مأذنه‌ها می‌گوییم؟ چون دین و آیین خدا مخفی و پنهان نیست. نام خدا و مقدّسات الهی باید آشکارا در جامعه گفته شود و به گوش همه برسد و همه با آن آشنا شوند.

نقش دفع ضرر و جلب منفعت در حیات بشر

خداوند متعال دو غریزه در وجود هر انسانی قرار داده که تمام تلاشها و کوششها و زحمات انسان از آن دو سرچشمه می‌گیرد: غریزه جلب منفعت و غریزه دفع ضرر. هر انسانی به دنبال جلب منافع مادی و معنوی خویش و در پی دفع ضررهای مادی و معنوی خود می‌باشد. تمام علوم و دانشها و صنایع و اختراعات و اکتشافات و پیشرفتهایی که نصیب انسان شده، به واسطه همین نکته مهم است که منافع را جلب و ضررها را دفع می‌کند. حتی عبادات و اطاعات و تهذیب نفوس و خودسازی و مبارزه با نفس نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد. زیرا اگر انسان عبادت می‌کند برای این است که به بهشت برود، یا به این منظور است که به مقام قرب پروردگار نایل شود. و اگر به میدان جهاد می‌رود و تمام خطرات جنگ را به جان می‌خرد، برای آن است که فیض عظمای شهادت نصیبش گردد و نزد پروردگارش روزی بخورد، که اینها همه جلب منفعت معنوی است.

تنها یک جا از مرحله جلب منفعت و دفع ضرر فراتر می‌رود و آن زمانی است که به مقام فناء فی الله می‌رسد. البته نه به آن معنا که عرفانهای کاذب می‌گویند: «که بنده با

۱. سوره نوح، آیه ۲.

خدا یکی می‌شود» که حرف غلطی است و بنده همیشه بنده است و خدا همواره خداست. همانگونه که ممکن الوجود همیشه ممکن الوجود و واجب الوجود همواره واجب الوجود است، و یکی شدن این دو امکان ندارد. بلکه منظور از فناء فی الله این است که انسان به جایی برسد که خود را فراموش کند و فقط و فقط خدای متعال و رضای او را مدنظر داشته باشد. در این مرحله دیگر جلب منفعت و دفع ضرر کنار می‌رود. البته این، مرحله بسیار بالایی است که جز اولیاء الله مقررین به آن نمی‌رسند. این از نظر جنبه‌های اختیاری.

از منظر جنبه‌های غیر اختیاری نیز چنین است؛ یعنی در درون وجود انسان دو نیروی جاذبه و دافعه وجود دارد که بدون اختیار ما موتور محرکه بدن مان را کنترل می‌کند. قلب انسان همانند نیروی محرکه اوست. در درون قلب نیرویی وجود دارد به نام سمپاتیک که آن را به حرکت در می‌آورد و اعصابی هم وجود دارد به نام پاراسمپاتیک که جلوی شتاب بیش از اندازه قلب را می‌گیرد. اگر این دو رشته اعصاب مأموریت خود را درست انجام دهند ضربان قلب منظم و مرتب می‌زند و نیروی محرکه بدن انسان به طور صحیح کار می‌کند. اما چنانچه هریک از دو نیروی جاذبه و دافعه در انجام وظیفه خود کوتاهی نماید قلب به درستی کار نمی‌کند و انسان بیمار می‌شود.

اگر به کلّ جهان هستی نگاه کنیم نیز این دو نیرو وجود دارد. حرکت منظم منظومه شمسی که میلیونها سال در حرکت است و کرات آن به گرد خورشید می‌چرخند مدیون جاذبه و دافعه است؛ به گونه‌ای که نه جذب خورشید می‌شوند و نه از مسیر حرکت خود فراتر می‌روند.

از اینجا می‌فهمیم که چرا پیامبران مبشرین و مندرین بودند؟ بشارت نیروی محرکه بود و انذار نیروی بازدارنده. با بشارت مردم را به سوی نیکیها حرکت می‌دادند و با انذار از محرّمات و بدی‌ها باز می‌داشتند. بنابراین، این‌که حضرت نوح علیه السلام همانند سایر

پیامبران مبشر و منذر بود، برای این بود که می‌خواست برای هدایت مردم از این دو ابزار استفاده کند.

سه هدف مهم: ایمان و تقوی و اطاعت

خداوند متعال در آیه بعد به سه برنامه حضرت نوح علیه السلام اشاره می‌کند. می‌فرماید: «أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ»^(۱) که خدا را پرستش کنید و از مخالفت او بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید».

اولین برنامه، ایمان به خدا و پرستش خدای یگانه و شکستن بتها بود. و برنامه دوم، رعایت تقوای الهی و پرهیز از تمام صفات رذیله و زشت؛ نظیر دروغ و غیبت و تهمت و شایعه‌پراکنی و حسد و کینه و مانند آن. و سومین برنامه، اطاعت از پیامبر خدا که در واقع اطاعت از خداست. و این اطاعت به انجام واجبات و ترک محرمات حاصل می‌شود. در حقیقت دین دارای سه بخش عقیده و اخلاق و احکام است.

گاه در گوشه و کنار، افرادی پیدا می‌شوند که نه سواد درستی دارند و نه به انسان عالمی مراجعه کرده‌اند و می‌گویند: «قرآن ما را بس است؛ و غیر قرآن را قبول نداریم!» اولاً: آنها گویی قرآن را مطالعه نکرده‌اند؛ چون در آیه مورد بحث، قرآن به همه دستور تبعیت و اطاعت از پیامبران را می‌دهد. یعنی علاوه بر قرآن، روایات و احادیث نقل شده از انبیای الهی نیز حجت است و باید به آن عمل شود. و ثانیاً تمام احکام و واجبات و محرمات در قرآن مجید نیامده، که واضح‌ترین آنها عدد رکعات نماز است و باید آنها را از پیامبر گرفت. اگر فقط به قرآن قناعت کنیم و سنت را رها نماییم نصف دین را از دست می‌دهیم؛ البته سند حدیث باید معتبر باشد. حضرت نوح به پیروانش دستور می‌دهد که از او اطاعت کنند و خداوند متعال نیز در آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

۱. سوره نوح، آیه ۳.

أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^(۱)» به مسلمانان دستور می‌دهد از پیامبر ﷺ اطاعت نمایند.

ثمرات عبادت و تقوی و اطاعت

در آیه بعد به ثمرات عبادت و تقوی و اطاعت اشاره شده است. توجه کنید:

«يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^(۲) تا خدا گناهانتان را بپامرزد و تا زمان معینی شما را عمر دهد؛ زیرا هنگامی که اجل الهی فرا رسد، تأخیری نخواهد داشت اگر می‌دانستید».

اولین ثمره عبادت و تقوی و اطاعت، بخشش گناهان و لغزشهاست. چه کسی به غیر از حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌تواند ادعا کند که آلوده به گناه نشده است؟ و کدام انسان گناهکار و خطاکاری امید به عفو و بخشش الهی ندارد؟ در این آیه شریفه راه رسیدن به غفران و بخشش گناهان بیان شده و آن عبادت و تقوا و اطاعت است. دومین فایده عبودیت و بندگی خدا، طولانی شدن عمر انسان است. آری، گناه باعث کوتاه شدن عمر انسان و اطاعت و بندگی سبب طولانی شدن عمر وی می‌شود.

به حدیثی در این زمینه توجه فرمایید: امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ بِأَلْجَالِ؛ کسانی که بر اثر ارتکاب گناه از دنیا

می‌روند بیش از کسانی هستند که به مرگ طبیعی عمرشان به پایان می‌رسد».

یعنی به عنوان مثال، ۳۰٪ مردم به مرگ طبیعی و ۷۰٪ آنها بر اثر آلوده شدن به گناهان و معاصی فوت می‌کنند! مخصوصاً گناهانی همچون ظلم و ستم و ترک صله رحم در کوتاه شدن عمر مؤثر است. متأسفانه در گوشه و کنار هستند افرادی که با پدر و مادر و برادر و خواهر خود قطع رابطه کرده یا حرمت پدر و مادر خود را نگه نمی‌دارند.

۱. سوره نساء، آیه ۵۹؛ ترجمه: «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر(خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را».

۲. سوره نوح، آیه ۴.

امام در ادامه روایت می‌فرماید:

«وَمَنْ يَعِشْ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَعِشُ بِالْأَعْمَارِ؛^(۱) و کسانی که در نتیجه احسان و نیکوکاری عمرشان طولانی می‌شود بیشتر از کسانی هستند که به طور عادی عمر طولانی دارند».

صله رحم، رسیدگی به یتیمان، کمک به نیازمندان، تهیه جهیزیه عروسه‌های بی‌بضاعت، کمک به مداوای بیماران تهیدست، ایجاد شغل و فرصت کاری برای انسانهای فاقد سرمایه و مانند آن، احسان و نیکی محسوب می‌شود و باعث طول عمر انسان می‌گردد.

شکایت نوح پیامبر ﷺ

حضرت نوح ﷺ پس از اعلان شریعتش و دعوت مردم به اطاعت از خدای یکتا و تشویق به صفات اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی و سفارش به انجام واجبات و ترک محرمات، با استقبال مناسبی از سوی آنها مواجه نشد و لذا به درگاه خداوند شکایت کرد. توجه فرمایید:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا؛^(۲) (نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود».

هرچه آن حضرت زحمت کشید نتیجه‌ای جز پشت کردن مردم به حق و فرار کردن از تعلیمات دینی نداشت! آری، کار انسان جاهل و نادان به جایی می‌رسد که حتی حاضر نیست حرف حق را بشنود.

در ادامه آیات، حضرت نوح ﷺ توضیح بیشتری در مورد سبک‌سری و کارهای جاهلانه قومش می‌دهد. می‌فرماید:

۱. سفینه البحار، ج ۳، واژه ذنب، ص ۲۱۷. شبیه این روایت در همان صفحه از حضرت علی ﷺ نیز نقل شده است.
 ۲. سوره نوح، آیات ۵ و ۶

«وَإِنِّي كَلَّمَا دَعْوَتَهُمْ لَتَتَّغَفَّرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا؛^(۱) و من هر زمان آنها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیماری، انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».

حقیقتاً این کار قوم نوح، که انگشتان خود را در گوشهایشان فرو می‌بردند و علاوه بر آن لباسهایشان را روی سر می‌کشیدند تا اصلاً صدای پیامبرشان را به هنگام دعوت به سوی خدا نشنوند، نهایت لجاجت و سرسختی بود. بعضی از مفسران معتقدند: آن مردم لجباز و بت پرست نه مایل بودند صدای پیامبرشان را بشنوند و نه علاقه‌ای داشتند او را ببینند و لذا هم راه شنیدنشان را مسدود می‌کردند و هم مسیر دیدشان را می‌بستند.^(۲) قرآن کریم برخلاف قوم نوح منطق دیگری دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؛^(۳) پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند».

این دستور قرآنی هماهنگ با حکم عقل است. عقل نیز حکم می‌کند انسان سخنان مختلف را بشنود و به ایده‌های متفاوت توجه کند و بهترین آنها را انتخاب نماید. بنابراین، کار قوم نوح مخالف فرمان عقل و شرع بود.

البته این‌گونه نادانی‌ها و لجاجتها اختصاص به مشرکان و بت پرستان زمان نوح نداشت؛ بلکه در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در میان اعراب جاهلی نیز یافت می‌شد. در آیه شریفه ۲۶ سوره فصلت می‌خوانیم:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالنَّعْوَاءَ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ؛ کافران گفتند:

به این قرآن گوش فرانهید؛ و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید».

۱. سوره نوح، آیه ۷.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۲۵، ص ۷۱ و التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۱۳۶.

۳. سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

جاذبه قرآن مجید

در تاریخ اسلام می‌خوانیم که جنگی بین دو قبیله معروف اوس و خزرج در مدینه درگرفت و سالها به طول کشید. شخصی به نام اسعد بن زراره مأموریت پیدا کرد که از مکه مقداری سلاح تهیه نموده و به قبیله‌اش برساند تا بتوانند در مبارزه با قبیله رقیب پیروز شوند. سفر اسعد بن زراره به مکه همزمان با روزهای آغازین بعثت پیامبرگرامی اسلام حضرت محمد ﷺ بود. رسول اکرم ﷺ در آن روزها در کنار خانه خدا می‌نشست و با تلاوت آیات دلنشین قرآن، مردم را به اسلام فرا می‌خواند. اسعد به قصد زیارت کعبه مقدّس به سمت مسجدالحرام حرکت کرد. هنگامی که به در مسجد رسید یک نفر مقداری پنبه به او داد و گفت: این پنبه‌ها را بگیر و به دو قسمت تقسیم کن و هر کدام را در یکی از گوشه‌هایت بگذار! پرسید: چرا؟ گفت: مرد ساحری کنار خانه خدا نشسته و با سخنان جادویی و سحرآمیز خود مردم را سحر می‌کند. با استفاده از پنبه‌ها مانع سحر و جادوی او شو! البته این سخن به نوعی اعتراف به جذابیت فوق‌العاده آیات قرآن مجید نیز بود. مشرکان ناخواسته اعتراف می‌کردند که جاذبه قرآن به قدری زیاد است که انسانها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به هر حال، اسعد بن زراره مطابق سفارش آن شخص پنبه‌ها را در گوش کرد و به طواف خانه خدا مشغول شد. سپس با خود گفت: اگر در مدینه از من بپرسند: در مکه چه خبر بود؟ چه بگوییم؟ چنانچه از سخنان آن مرد ساحر سؤال نمودند، چه جوابی بدهم؟ اگر بگوییم از ترس تأثیر سخنانش پنبه در گوش کردم، آیا مردم به من نمی‌خندند؟! سپس با خود گفت: پنبه‌ها را مقداری شل کرده، و قدری به سخنانش گوش می‌دهم اگر واقعاً سخنان خطرناکی بود پنبه‌ها را محکم می‌کنم، تا ادامه سخنانش را نشنوم و اگر سخنان خوبی بود پای گفتارش می‌نشینم. پنبه‌ها را شل کرد. نغمه آسمانی رسول خدا ﷺ در اعماق جانش نشست و روح و قلبش را آرام کرد. پنبه‌ها را بطور کامل از گوشه‌هایش درآورد و

دور ریخت و در محضر پیامبر ﷺ دو زانو زد و از وی خواست تا آیات بیشتری برایش تلاوت نماید. سپس به پیامبر خدا ﷺ عرض کرد: آمده بدم برای قوم و قبیله ام اسلحه تهیه کنم، تا به وسیله آن بر دشمن پیروز شویم. اما چیز بهتری یافتم که نه تنها شعله آتش جنگ را در بین ما خاموش می‌کند که ضامن سعادت ما در دنیا و آخرت خواهد بود. و بدین تربیت اسعد بن زرارة از یاران پیامبر شد و به عنوان مبلغ اسلام به مدینه بازگشت.^(۱)

موانع راه حق

در روز عاشورا نیز تفاله‌های عصر جاهلیت همان کار زشت و غیرمنطقی را به شکل دیگری تکرار کردند. هنگامی که امام حسین علیه السلام در مقابل دشمن قرار گرفت و شروع به سخن کرد، سران دشمن دستور دادند تا سپاهیان جهل و نادانی جنجال کرده و سر و صدا راه بیندازند تا صدای حسین مظلوم علیه السلام به کسی نرسد!^(۲)

متأسفانه این کار جاهلانۀ زشت امروز هم وجود دارد، البته در لباسی جدید و هیئتی نو. از جمله، آنقدر برنامه‌های فاسد و مفسد تلویزیونی و ماهواره‌ای در حال پخش است که دیگر امکان مشاهده برنامه‌های سالم برای مردم باقی نمی‌ماند و عملاً گوش آنها بدهکار حق نیست. این کار روش مدرن و به روز پنبه در گوش نهادن است. سرگرمی‌های خطرناک، فیلمهای فاسد و مواد مخدر در عصر و زمان ما بیداد می‌کند. مشروبات الکلی، موسیقی‌های زشت، مجالس رقص و آواز از جمله کارهای دیگری است که شیاطین برای جلوگیری از رفتن مردم به سمت حق، انجام می‌دهند. اینها بازماندگانی از نسل قوم نوح هستند که بدین شکل مانع هدایت مردم می‌شوند تا در مسیر حق گام برندارند.

۱. پیام قرآن، ج ۸، ص ۹۳؛ نمونه‌های دیگری از جاذبه قرآن مجید در همین منبع آمده است.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸.

در بعضی از کشورها اجازه نمی‌دهند یک کتاب شیعه وارد شود و مردم آن کشور آن را مطالعه کنند. این هم نوع دیگری پنبه در گوش گذاشتن است. کتابخانه‌های ما پر از کتب اهل سنت است. مطالب خوب را گرفته، و بقیه آن را رها می‌کنیم. ما گوشمان را به روی کتابهای آنها نبسته‌ایم، بلکه به حکم منطق عقل و شرع در کتابخانه‌هایمان را به روی کتابهای آنها باز کرده و از مطالب خوب و مناسب استفاده می‌کنیم. اما در کتابخانه‌های عربستان سعودی یک کتاب شیعی یافت نمی‌شود، بلکه کتابهای علمای سنی مصری که فکرشان نسبت به وهابی‌ها بازتر است نیز وجود ندارد. چرا که آنها به منطق عقل و شرع پشت کرده و تابع منطق جاهلانه قوم نوح شده‌اند. چرا ما اینگونه و آنها آن‌گونه‌اند؟

پاسخ این سؤال روشن است. ما پایه‌های عقاید خود را محکم می‌دانیم و وحشتی از کتابهای آنها نداریم؛ اما پایه‌های عقیدتی آنها سست و متزلزل است و از کتابهای ما وحشت دارند. امیدواریم در این کار جاهلانه و منطق ناصواب خود تجدیدنظر کرده، و به جوانانشان حق انتخاب داده، تا با مطالعه همه حرفها و ایده‌ها، بهترین را انتخاب کنند.

بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌ها

حضرت نوح علیه السلام در ادامه گزارش کارش به محضر خداوند متعال و به عنوان گله از قومش می‌فرماید:

«ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِيمَانًا؛^(۱) سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم».

حضرت نوح علیه السلام برای تبلیغ آئین خدا به روش معمول و متعارف تبلیغ قناعت

۱. سوره نوح، آیات ۸ و ۹.

نمی‌کرد؛ بلکه از هر فرصتی برای رسیدن به هدف مقدّسش استفاده می‌نمود. که نمونه‌های از آن را در مباحث گذشته شرح دادیم. این سیره حضرت نوح درس بزرگی برای تمام مبلغان دینی است.

پیام این آیه این است که مسلمانان باید برای تبلیغ اسلام از تمام فرصتها و ظرفیتهای و روشها بهره بگیرند و تبلیغاتشان بسیار متنوع باشد. تبلیغات را منحصر در مساجد و حسینیه‌ها و مجالس مذهبی نکنند؛ بلکه از تمام ابزارهای مفید نظیر صدا و سیما، اینترنت، ماهواره‌ها، اردوهای زیارتی خانه خدا و قبور حضرات معصومین علیهم‌السلام، مسابقات، اهدای جوایز، آموزش و پرورش و خلاصه از تمام ابزار و وسایل ممکن استفاده کنند. همانگونه که نوح پیامبر علیه‌السلام از تمام ظرفیتهای جامعه آن روز بهره گرفت و وظیفه‌اش را انجام داد. بعضی متأسفانه از تنوع تبلیغات غافلند و آن را منحصر در مساجد و حسینیه‌ها می‌دانند، که این اشتباه است.

حضرت نوح علیه‌السلام در ادامه به بیان بشارتهایی که به قومش داد می‌پردازد. می‌گوید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا!»^(۱) وگفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است. تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد. و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کن و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد».

نوح پیامبر علیه‌السلام طبق آیات فوق به قومش سفارش می‌کند که از گناهان خود توبه کنند. چرا که توبه و استغفار برکات معنوی و مادی متعدّدی به دنبال دارد؛ البته توبه جدی به گونه‌ای که دیگر به سمت گناه باز نگردد. علاوه بر این، گذشته سیاه خود را با اعمال نیک آینده جبران نماید، تا آثار شوم گناه از زندگیش رخت بربندد. امام سجّاد علیه‌السلام در مناجات تائبین می‌فرماید:

۱. سوره نوح، آیات ۱۰ تا ۱۲.

«إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛^(۱) خدایا! توهمان کسی هستی که دری به سوی عالم عفو و گذشتت باز کردی و اسم آن را توبه گذاشتی و فرمودی: «به سوی خدا بازگردید با توبه صادقانه» پس چه عذری دارد آن کس که از وارد شدن به این در باز شده غفلت ورزد؟».

بنابراین، در توبه به سوی تمام گناهکاران، حتی انسانهای مشرک و بت پرستی مثل قوم نوح با آن همه لجاجت و سرسختی و عناد و دشمنی، باز است. پس این که بعضی می‌گویند: «ما آنقدر گناه کرده‌ایم که امیدی به عفو و بخشش الهی نداریم» این سخن، که نشان از یأس از رحمت الهی دارد، از آن گناهان بالاتر است. چنین افرادی هم باید از در توبه وارد شوند، که در توبه به روی آنها نیز باز است. حضرت نوح علیه السلام پس از دعوت قومش به سوی توبه و بازگشت به سمت خداوند، به آثار و برکات توبه و استغفار اشاره می‌کند. اولین اثر مادی توبه، باز شدن در برکات آسمان و بارش نزولات آسمانی است. اثر دیگر توبه و استغفار جدی، امداد به وسیله اموال و فرزندان است. فرزندان سالم و نیرومند که می‌توانند یار و یاور انسان باشند. و سومین برکت توبه و استغفار، باغهای پر برکت و بدون آفت با نهادهای فراوان است، که خداوند در اختیار استغفارکنندگان قرار می‌دهد. آری، نعمت معنوی بخشش گناهان و رحمت و غفران الهی، و نعمتهای مادی بارش باران و امداد به فرزندان و اموال و اعطای باغهای پر برکت با نهادهای جاری، همگی ثمرات درخت پربار و پر برکت استغفار و توبه است.

استغفار وسیله درمان دردها

در روایتی می‌خوانیم که روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام نشسته بود و ابن عباس نیز در

محضرش حاضر بود. شخصی خدمت آن حضرت رسید و پس از سلام و احوالپرسی عرض کرد: آقا! در منطقه ما باران نمی‌بارد و مردم گرفتار خشکسالی شده‌اند چه کنیم؟ حضرت فرمود: به مردم بگویید استغفار کنند و از گناهان و خطاها و لغزش‌هایشان توبه نمایند. این شخص تشکر کرد و رفت.

شخص دیگری وارد شد و پس از تعارفات معمول از حضرت پرسید: آقا! باغهای منطقه ما آفت گرفته و میوه‌ها به ثمر نمی‌نشینند. برای رهایی از این مشکل چه کنیم؟ حضرت فرمودند: به باغدارها سفارش کنید استغفار نموده و به طور جدی از گناهانشان توبه کنند تا به لطف و عنایت الهی، مشکلشان برطرف شود.

این شخص هم وقتی نسخه بیماری و مشکلش را از حضرت گرفت، رفت.

نفر سومی وارد شد و مشکلش را چنین مطرح کرد:

ای علی! بچه‌های ما پس از تولد مدت کمی زنده هستند، سپس می‌میرند. چه کنیم که مرگ و میر فرزندانمان متوقف شود؟

حضرت فرمود: به تمام مادران و زنان آن محل بگویید از گناهانشان توبه کرده و استغفار نمایند، تا ان شاء الله مشکل آنها حل شود. این شخص هم خوشحال و شادمان خداحافظی کرد و رفت.

ابن عباس که شاهد سؤال هر سه نفر و پاسخ یک نواخت حضرت علی علیه السلام بود، به عنوان اعتراض به آن حضرت عرض کرد: چرا برای همه مردم علی‌رغم مشکلات متعدد آنها نسخه واحدی می‌پیچید؟

حضرت فرمود: ابن عباس! مگر قرآن نخوانده‌ای؟ خداوند در سوره نوح پاسخ سؤال شما را داده است. سپس آیات مورد بحث را تلاوت کرد.^(۱) در اینجا بود که ابن عباس به سرّ پاسخ‌های مشابه حضرت علی علیه السلام به آن سه نفر پی برد.

۱. منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۹ و ۲۰.

این آیات برای امروز ما نیز پیام دارد. پیامش این است که: گناه و معصیت سرچشمهٔ بلاها و مشکلات است. کافی است نگاهی به شرق و غرب دنیا بیندازید. آمریکا که ثروتمندترین کشورها است با چه بحرانهای مالی و اقتصادی روبروست، و روز به روز بر بدهی‌هایش افزوده می‌شود. اروپایی‌ها وضع بهتری ندارند و هر روز با مشکل جدیدی دست و پنجه نرم می‌کنند. کشورهای شرقی نیز وضعیتی مشابه دارند. راستی علت این همه مشکلات چیست؟ آیا این بلاها و مصیبتها عاملی جز گناه و معصیت که سرتاسر جهان را آلوده کرده دارد؟ بنابراین، باید به درگاه الهی توبه کرد و با اعمال نیک آینده گذشته تاریک و سیاه را جبران نمود، تا این آفات و بلاها برطرف شود.

مراحل آفرینش انسان

حضرت نوح علیه السلام در ادامه می‌گوید:

«مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا * وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا»^(۱) چرا شما برای خدا عظمت قایل

نیستید؟! در حالی که شما را در مراحل مختلف آفرید (تا از نطفه به صورت انسان کامل رسیدید)».

سوال: بت پرستان و مشرکان چه کاری می‌کردند که احترام خداوند حفظ نمی‌شد؟

پاسخ: همین که یک بت بی‌شعور ساختهٔ دست خود را خدا می‌دانستند و همچون خدا در برابرش سجده می‌کردند، خود بزرگترین بی‌حرمتی به آفریدگار جهان بود. آیا شریک دانستن یک موجود بی‌جان بی‌شعور، که قادر بر دفاع از خود نیست، با خداوندی که خالق آسمانها و زمین و سازندهٔ تمام هستی است و همه چیز بر او تکیه دارد، توهین کمی به خداوند است؟

حضرت نوح علیه السلام پس از توبیخ قومش و نهی آنها از بت پرستی که نوعی حرمت شکنی قادر متعال است، به نعمتهایی که خداوند بر بشر ارزانی داشته اشاره می‌کند.

۱. سورهٔ نوح، آیات ۱۳ و ۱۴.

از جمله به خلقت و آفرینش خود انسان اشاره می‌کند و او را وادار به سیر درونی و مطالعه ذات و مراحل مختلف آفرینش خود می‌کند، تا شاید ره‌آورد شناخت نفس، معرفت خدای خویشتن باشد.

آری، انسان در آغاز خلقتش نطفه بسیار کوچک و کم ارزشی بود که در شکم مادر مراحل گوناگونی را طی کرد و هر روز به شکل و هیئتی درآمد، که هر مرحله آن درس مهم خدانشناسی است. و لذا، برای تقویت خدانشناسی و بالا بردن ایمان به خدا و عمیق تر شدن سطح معرفت، مطالعه کتابهای جنین‌شناسی بسیار مفید و مؤثر است.

راستی، چه قدرت قهاری در تاریکی مطلق رحم مادر، مراحل مختلف خلقت جنین را پیگیری کرده و چنین نقش زیبایی بر آن قطره آب گنبدیده متعفن زده است؟

جنین بعد از طی مراحل مختلف به دنیا می‌آید؛ طفل خردسالی که هیچ قدرتی از خود ندارد، نه مالک نفع خود است و نه قادر بر دفع ضرر خویشتن. اما خداوند مهربان به دو فرشته به نام پدر و مادر مأموریت می‌دهد که او را پرورش دهند و به بهترین شکل مراقبتش باشند، تا بزرگ و پر قدرت شود. همان کودک عاجز و ناتوان به قدری رشد و نمو می‌کند که به جوانی برومند و پر قدرت تبدیل می‌شود. جوانی که گاه مغرور جوانی و زیبایی و قدرت خود می‌شود.

جوان باید قدر جوانی‌اش را بداند و به بهترین شکل ممکن از آن استفاده کند، که این جوانی هم پس از مدتی از دست می‌رود و دیگر خبری از آن شور و حال و نشاط و توان و قدرت و زیبایی نخواهد بود. بنابراین، قبل از آن که جوانی با او خداحافظی کند باید از این نعمت در جهت علم و دانش و اخلاق و تهذیب نفس و قرب الهی بهره بگیرد، که عبادت در جوانی شیوه پیامبران است. به هر حال جوانی هم بهاری است که مانند همه بهارها سپری می‌شود و در پی آن فصل پاییز و زمستان خواهد آمد. آیا انسان باور می‌کند که جوان دیرروز، پیرمرد ناتوانی شده که همچون طفلی خردسال

حتی قدرت حفظ آب دهانش را ندارد، بلکه گاه قادر بر کنترل و حفظ بول و مدفوع خود نیست و همچون دوران طفولیتش باید او را با ابزار خاصی ببندند، تا نجاست به سایر جاها سرایت نکند؟

متأسفانه این واقعیت تلخی است که باید آن را پذیرفت و از آن عبرت گرفت. انسانی که در ابتدای تولدش ضعیف و ناتوان، و در پایان عمرش نیز چنین است و از ابتدای خلقت تا هنگام مرگ همواره مورد لطف و عنایت پروردگارش بوده، آیا سزاوار است به خداوندش پشت کند؟

آثار تفکر در خلقت آسمانها

حضرت نوح علیه السلام، پس از سیر در عالم انفس، دست قومش را گرفته و آنها را به سیر در آفاق می برد تا شاید جهان پهناور آفرینش و عجایب خیره کننده آن و قدرت نامایی خدا در صنعتش، آنها را از خواب غفلت بیدار می کند. توجه فرمایید:

«أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»^(۱) آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفریده است.»

سؤال: در آیات متعددی از قرآن مجید سخن از هفت آسمان به میان آمده است. منظور از این هفت آسمان چیست؟

جواب: به دو شکل می توان از این سؤال پاسخ داد:

۱. تمام آنچه از آسمانها و کواکب و کهکشانها که تا کنون کشف شده، همگی آسمان اول است. آسمانهای شش گانه دیگر از دسترس بشر خارج است و هنوز انسانها آن را کشف نکرده اند.

۲. هفت در اینجا عدد تکثیر است. منظور خداوند در آیه مورد بحث این است که خداوند آسمانهای فراوانی خلق کرده، نه دقیقاً هفت آسمان. همانگونه که در محاورات

۱. سوره نوح، آیه ۱۵.

عرفی نیز معمول است: مثلاً پدری به فرزندش می‌گوید: «مگر در این مورد صد بار به شما تذکر ندادم؟» در حالی که واقعاً صدبار نگفته بوده، بلکه مکرر و زیاد یادآوری کرده است. زیرا حقیقتاً آسمانها فراوان و زیاد است و خداوند با قدرت بی‌بدیل خویش تمام آنها را آفریده است.

یکی از آفریده‌های خداوند در آسمانها نور است، که سرعت سیر خیره‌کننده‌ای دارد، به گونه‌ای که در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر حرکت می‌کند. یعنی اگر بشر موفق شود هواپیمایی بسازد که با سرعت نور حرکت کند در یک چشم بر هم زدن (یک ثانیه) هفت بار بر گرد کره زمین می‌چرخد! حال حساب کنید که در یک دقیقه و یک ساعت و یک شبانه‌روز چند دور می‌زند.

اخیراً دانشمندان کهکشانی را کشف کرده‌اند که ۱۳ میلیارد سال نوری از ما فاصله دارد! در آینده چه کهکشانهایی کشف خواهد شد؟

خلاصه این که حضرت نوح علیه السلام برای هدایت قومش، همراه آنها سیر انفسی و آفاقی داشت. ما هم برای زیادت‌تر شدن معرفتمان و قوی‌تر کردن ایمانمان و بالابردن عیار یقینمان باید هم عالم اصغر (ساختمان بدن خود) را مطالعه کنیم، و هم به مطالعه عالم اکبر (جهان هستی از جمله آسمان و زمین) بپردازیم.

دو اصل مهم توحید و معاد

پیامبران خدا هنگامی که برای دعوت امتها قیام می‌کردند قبل از هر چیز اصرار داشتند آنها را با دو اصل توحید و معاد آشنا کنند. چون تمام اصلاحات در جامعه بشری منوط به ایمان به این دو اصل است. انسان اگر توجه داشته باشد که عالم هستی خدایی دارد که عالم الغیب و الشهادة است^(۱) و در همه جا حضور دارد^(۲) و ناظر بر همه

۱. سوره حشر، آیه ۲۲.

۲. سوره حدید، آیه ۴.

چیز است^(۱) و به انسان از رگ گردنش نزدیکتر است^(۲)، مراقب اعمال و رفتار و کردارش خواهد بود و هر کاری از او سر نمی‌زد.

همچنین اگر ایمان داشته باشد که این عالم حساب و کتابی دارد^(۳) و معاد و قیامتی در کار است و برای کارهای خوب ثواب و نسبت به کارهای بد مجازات می‌شود،^(۴) اصلاح می‌شود و از زشتیها دست برمی‌دارد.

اگر خلافکاران و سارقان و تبهکاران جامعه مشاهده کنند که چندین پلیس در همه جا مراقب آنهاست و تمام حرکات و سکنات آنها را تحت نظر دارد، دست از پا خطا نمی‌کنند. همچنین اگر ببینند که پلیس متخلفان را دستگیر کرده و آنها را تحویل دادگاه داده، و دستگاه قضا با جدیت به اتهام آنها رسیدگی نموده و تمام متخلفان را بدون استثناء مجازات می‌کند، به خود جرئت تخلف و سرقت و تبهکاری نمی‌دهند.

انبیای الهی می‌خواستند این دو اصل را زنده کنند تا مردم به سراغ زشتیها نروند. بنابراین، اگر کسی آلوده گناه شود و مرتکب کار زشتی گردد، یا دچار ضعف در اصل توحید شده، و یا در مسأله معاد مشکل دارد. چون کسی که در هر دو جهت قوی باشد و هر دو اصل را باور دارد بیراهه نمی‌رود.

سیر آفاقی و انفسی

قرآن مجید برای اثبات ذات پاک خدا و رسیدن به توحید، راههای متعددی بیان کرده، که مهمترین آنها سیر در آفاق و انفس است. خداوند متعال می‌فرماید:

«سُرِّبِهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكُنْ بِرَبِّكَ

۱. سوره علق، آیه ۱۴.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. سوره یونس، آیه ۶۱.

۴. سوره زلزله، آیه ۸۷.

أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛^(۱) بزودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانسان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!»

نشانه‌های خداوند در جهان آفرینش (آیات آفاقی) روز به روز بیشتر می‌شود. و هرچه علم و دانش پیشرفت می‌کند نشانه‌های خداوند آشکارتر می‌گردد. آیات انفس نیز چنین است. چرا که درباره وجود انسان هزاران کتاب نوشته شده است. کتابهایی در مورد ساختمان چشم، کتابهایی پیرامون ساختمان قلب، کتابهایی در مورد ساختمان اعصاب و کتابهای فراوانی در مورد دیگر اعضای بدن انسان، که این کتابها همگی به نظر ما کتابهای توحیدند.

اسراری در مورد مغز انسان

دانشمندان باید سالها در دنیا زحمت بکشند تا بعضی از رموز مغز را کشف کنند و برای این کار نیاز به علم و دانش عمیق و فعالیت گسترده‌ای دارند. آیا آفریننده مغز، علم و دانش و شعور نداشته است؟

آیا می‌توان باور کرد که سازنده مغز، با آن همه دقت و ظرافت و پیچیدگی‌اش، طبیعت بی‌شعور بوده است؟ آیا هیچ عقلی این مطلب را می‌پذیرد؟ اگر بنای بسیار با شکوهی را مشاهده کنیم و به چندین مهندس ساختمان مأموریت دهیم تا در مورد رموز آن مطالعه کنند و پس از ماهها مطالعه و تحقیق و مشورت گوشه‌ای از رموز آن را کشف کنند. آیا می‌توان باور کرد که سازنده چنین بنایی فاقد علم و دانش است؟ آیا هیچ عقلی می‌پذیرد که طبیعت بی‌شعور و فاقد علم، آن را ساخته باشد؟

گفتگو در مورد چگونگی ساختمان مغز و دیگر دستگاههای مهم بدن را رها کرده، به سراغ مسایل به ظاهر ساده‌ای می‌رویم که هر روز برای همه ما اتفاق می‌افتد و

۱. سورة فصلت، آیه ۵۳.

بسادگی از کنار آن می‌گذریم، در حالی که بسیار عمیق و درس مهمّ خداشناسی است. هنگامی که حادثه‌ای رخ می‌دهد مثلاً زلزله‌ای اتفاق می‌افتد، یا آتش سوزی به وقوع می‌پیوندد و انسان آن را درک می‌کند در یک لحظه مغز تمام اعضای بدن را خبر می‌کند و فعالیت قلب و دستگاه تنفس و فشار خون و مانند آن چندین برابر می‌شود و در حقیقت یک بسیج همگانی در میان تمام اعضای بدن ایجاد می‌شود. چقدر این دستگاهها باید دقیق و منظم باشد که به محض رؤیت صحنه آتش سوزی، بلافاصله دستور بسیج عمومی از مغز به تمام اعضا صادر شود و همه اعضا در همان لحظه بسیج شوند. آیا این مسایل به ظاهر ساده اما عمیق و پیچیده، خبر از قادر متعالی نمی‌دهد که آن را ساخته است؟ این مثالهایی که گفته شد همگی آیات انفس است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند. به چند مثال دیگر توجه بفرمایید:

قلب و سازنده آن

امروزه علم آنقدر پیشرفت کرده که برخی از بیماران، عمل جراحی قلب را به صورت باز انجام می‌دهند. پزشک جراح سینه بیمار را می‌شکافد و قلب را بیرون می‌آورد، رگ‌های گرفته شده را ترمیم و تعویض می‌کند، سپس قلب را در جای اول آن گذاشته و رگ‌ها را بخیه زده و سینه را می‌دوزد و دوباره قلب فعالیتش را آغاز می‌کند. هنگامی که از پزشک می‌پرسیم رگ‌های ترمیم شده قلب را از کجا آوردید؟ می‌گوید: در پشت پای انسان، از ساق تا ران، رگی وجود دارد که خداوند متعال آن را برای چنین مواقعی ذخیره کرده است. آن را خارج نموده و قطعه قطعه کرده و به جای رگ‌های مسدود شده قلب استفاده کردم. می‌پرسیم: برداشتن آن رگ لطمه‌ای به پا نمی‌زند؟ می‌گوید: هیچ لطمه‌ای به پا نمی‌زند؛ چون رگ اضافه و ذخیره‌ای است که برای همین کار پیش‌بینی شده است.

می‌پرسیم: آیا نمونه‌های دیگری مانند رگ پا، که یک عضو یدکی است، وجود دارد؟

می‌گوید: بله معده انسانها به اندازه دو یا سه برابر نیاز آنها ساخته شده است و لذا اگر کسی مشکل معده پیدا کند و نصف یا دو سوم آن را بردارند با باقیمانده قادر بر ادامه زندگی خواهد بود. یا یکی از کلیه‌های انسان ذخیره است و انسان می‌تواند تنها با یک کلیه نیز زندگی کند، همانگونه که بسیاری پس از اهدای یک کلیه مدتهاست با یک کلیه زندگی می‌کنند. آری، اینها همه مصادیقی از آیات انفس است که مطالعه و دقت در مورد آنها ما را به سوی خدا هدایت می‌کند.

کبد انسان نهصد ماده سمی را خنثی می‌کند! راستی این چه دستگاهی است که قادر بر خنثی کردن این مقدار ماده سمی است؟

ماه و خورشید

حضرت نوح علیه السلام همچون سایر پیامبران علیهم السلام سعی نمود قومش را هرچه بیشتر با دو اصل توحید و معاد آشنا سازد. و لذا، آنها را به سیر در آیات انفس و آفاق دعوت کرد؛ سیر در مراحل مختلف خلقت و آفرینش انسان و سیر در آفرینش آسمانهای هفت گانه که بحث آن گذشت. در ادامه همین بحث، یعنی سیر آفاقی، می‌فرماید:

«وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا»^(۱) و ماه را در میان آنها مایه روشنایی، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است!

از این آیه شریفه دو نکته استفاده می‌شود:

نخست این که منظور از آسمانهای هفت گانه، که در آیه قبل مورد بحث قرار گرفت، منظومه شمسی است. منظومه شمسی متشکل از هفت کره به نامهای عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل، خورشید و ماه است که در آن زمان مردم بدون چشم مسلح قادر بر رؤیت آن بوده‌اند. شاهد این ادعا کلمه «فیهن» در آیه مورد بحث است که می‌گوید: «خداوند ماه را در آن آسمانهای هفت گانه باعث نورانی شدن و خورشید را چراغی فروزان

قرارداد». بنابراین، منظور از آسمانهای هفت‌گانه، منظومهٔ شمسی است. نکتهٔ دوم، که می‌توان آن را از معجزات علمی قرآن محسوب کرد، این است که: «در مورد خورشید تعبیر «سراج»، که از خود نور دارد، به کار رفته است؛ اما در مورد ماه تعبیر به سراج نکرده، بلکه فرموده ماه نور دارد یعنی نور آن از جای دیگری تأمین می‌شود!» این آیات زمانی نازل شد که هیچ‌کس نمی‌دانست ماه از خود نور ندارد، و نور آن در حقیقت انعکاس نور خورشید است و لذا می‌توان آیهٔ مذکور را جزء معجزات علمی قرآن به شمار آورد.

کار پیامبران پرورش استعدادهای ذاتی انسان‌ها بود

حضرت نوح علیه السلام پس از سیر روحی قومش در منظومهٔ شمسی و آشنا کردن آنها با آسمانهای هفت‌گانه و ماه و خورشید، آنها را به زمین باز می‌گرداند و می‌گوید:

«وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا»^(۱) و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویاند.»

تعبیر به «انبات» و رویانیدن در مورد انسان به خاطر آن است که اولاً: آفرینش نخستین انسان از خاک است، و ثانیاً: تمام موادّ غذایی که انسان می‌خورد و به کمک آن رشد و نمو می‌کند از زمین است، یا مستقیماً مانند سبزیها و دانه‌های غذایی و میوه‌ها، و یا به طور غیر مستقیم مانند گوشت حیوانات، و ثالثاً: شباهت زیادی در میان انسان و گیاه وجود دارد و بسیاری از قوانینی که حاکم بر تغذیه و تولید مثل و نمو و رشد گیاهان است بر انسان نیز حکم فرماست.

این تعبیر در مورد انسان بسیار پر معنی است و نشان می‌دهد که کار خداوند و پیامبرانش در مسأله هدایت، فقط کار یک معلّم و استاد نیست، بلکه شبیه کار یک باغبان است که بذرهای گیاهان را در محیط مساعد قرار می‌دهد تا اسعادهای نهفته

۱. سورهٔ نوح، آیهٔ ۱۷.

آنها شکوفا گردد. آری، در درون وجود انسان همه چیز وجود دارد، باغبان شایسته‌ای می‌خواهد که آن را پرورش دهد. و لذا در روایتی از وجود مقدس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم:

«الْإِنْسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؛^(۱) مردم معدنهایی همچون معادن طلا و نقره‌اند».

بنابراین، همه مردم معدنند منتهی یکی معدن طلا دیگری معدن نقره و سومی معدن دیگر. انبیا آمده‌اند تا این معادن را استخراج کنند.

خوانندگان محترم! از آیه شریفه و روایت مذکور نتیجه می‌گیریم که هیچ موجودی بد آفریده نشده است، بلکه هر انسانی در درون وجود خود معدنی دارد و همه معادن ارزش و قیمتی دارند. اگر شیطان رانده درگاه الهی شد به اراده خودش بود، و اگر شمر شد آن هم به سوء اختیارش بود، وگرنه خداوند هیچ‌کس را بد نیافریده است؛ بلکه در درون ذات همه معدن پر ارزشی را به ودیعت نهاده، که باید آن را کشف کرد. بذر کوچکی که کشاورز در دل خاک پنهان می‌کند به ظاهر کوچک است، اما همه چیز در آن وجود دارد. این هسته خرما، در حقیقت درخت بزرگی با تمام شاخ و برگ و خرماهایش در آن پنهان است. باغبانی نیاز دارد که آن بذر و این هسته را پرورش دهد و استعدادهايش را به فعلیت برساند. خیلی از مردم می‌توانند همچون سلمان و ابوذر و مقداد و اصحاب امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در روز عاشورا شوند؛ زیرا خداوند در وجودشان این استعداد و لیاقت را به ودیعت نهاده است؛ مشروط بر این که زیر نظر معلمهایی الهی و انبیا و اولیاء قرار بگیرند.

بنابراین، این که گفته می‌شود: «بعضی فطرتاً بدبخت و بعضی خوشبخت آفریده شده‌اند». سخن صحیحی نیست، بلکه خداوند ابزار خوشبختی را در اختیار همه مردم نهاده، آنها

به اختیار خود راه سعادت یا شقاوت را انتخاب می‌کنند.

راه روشن برای اثبات معاد

حضرت نوح علیه السلام پس از استحکام پایه‌های توحید و خداشناسی، به سراغ اصل معاد رفته و می‌فرماید:

«ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا؛^(۱) سپس شما را به زمین بازمی‌گرداند، و بار دیگر شما را خارج می‌سازد».

راه اثبات معاد نیز سیر در آفاق و انفس است. کسانی که معاد را باور ندارند زمستان به باغها و زمین‌های کشاورزی و مانند آن نگاه‌کنند. هیچ اثری از حیات درختان و گیاهان دیده نمی‌شود. اما در فصل بهار همان زمین مرده زنده گردیده، و همه درختان و گیاهان سبز می‌شوند. همانگونه که خداوند به زمین مرده حیات مجدد می‌بخشد، انسانهای مرده را نیز از قبرها بیرون آورده و زندگی نوینی به آنها می‌دهد. ای انسانی که شصت سال عمر کرده‌ای! شصت بار صحنه معاد را در بهار هر سال مشاهده نموده‌ای. چگونه در مورد حیات پس از مرگ انسانها دچار شک و تردید شده‌ای؟

حضرت نوح علیه السلام در ادامه سیر انفس و آفاقی به خلقت زمین و کوهها اشاره کرده، می‌فرماید:

«وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ لَأَرْضَ بَسَاطًا * لِيَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَا جًا؛^(۲) و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد، تا از راههای وسیع و دژه‌های آن بگذرید (و به هر جا می‌خواهید بروید)».

وجود کوهها و دشتها در کره زمین از نعمتهای الهی است. زیرا اگر تمام زمین کوه

۱. سوره نوح، آیه ۱۸.

۲. سوره نوح، آیات ۱۹ و ۲۰.

بود زندگی امکان‌پذیر نبود، همان‌گونه که اگر خبری از کوه نبود و تمام زمین دشت صاف و پهناوری بود، نیز زندگی بسیار سخت و مشکل بود؛ چون باده‌ها و طوفانها دایم در جریان بود و چیزی مانع وزش همیشگی آن نمی‌شد. و لذا خداوند متعال زمین را همچون فرش گسترده‌ای در میان کوهها قرار داد، تا زندگی ممکن شود.

نکته دیگر این که کوهها سر بر سر یکدیگر نگذاشته و امکان عبور و مرور از بین آنها وجود دارد. اگر کوهها همانگونه که از پایین به هم متصلند از سمت قلّه هم به هم متصل بودند و قسمتهای مختلف کره زمین را از هم جدا می‌کردند، رفت و آمد و سفر به قسمتهای دیگر کره زمین ممکن نبود.

بنابراین، آفرینش کوهها به شکل کنونی خود نعمت و لطف دیگری از سوی پروردگار عالم است.

در فصل دوم ملاحظه کردید که حضرت نوح علیه السلام برای هدایت قومش چه سختی‌ها و زحمات و مشکلاتی را به جان خرید و بصورت منطقی و دلسوزانه آنها را نصیحت کرد. اما عکس‌العمل آنها چه بود؟

در فصل سوم درباره واکنش آنها بحث خواهیم کرد.

سفید

فصل سوم
عکس العمل قوم نوح علیہ السلام

سفید

عکس العمل‌ها

پیامبران و انبیای الهی با استدلال‌های منطقی و عقلی، البته با زبانی ساده و در خور فهم مردم و بصورت محترمانه و مؤدبانه و در نهایت دلسوزی و مهربانی، مردم را به سوی سعادت و نیکی و قرب الی الله دعوت می‌کردند. اما مردم ناسپاس و جاهل و نادان، عکس العملی متفاوت در برابر آن بزرگان داشتند، که به هفت نمونه آن با استفاده از آیات قرآن اشاره می‌کنیم:

۱. فرار از واقعیتها!

همانگونه که در فصل قبل گذشت قوم نوح در برابر نصایح خیرخواهانه پیامبر خود و استدلال‌های معقول و منطقی وی، انگشتان خود را در گوش کرده و لباس‌هایشان را بر سر می‌کشیدند^(۱) تا نه سخنان آن حضرت را بشنوند و نه قیافه حضرتش را مشاهده کنند و بدین ترتیب از واقعیت فرار می‌کردند.

آیا عقل به شخصی که در بیابانی گم شده اجازه می‌دهد در مقابل راه بلدی که می‌خواهد به او آدرس بدهد تا به مسیر اصلی بازگردد انگشتان خود را در گوش کند و لباسش را بر سر بکشد تا سخنان راهنما را نشنود؟ یا عقل می‌گوید: سخنانش را بشنو،

۱. سوره نوح، آیه ۷.

اگر نشانه‌های صدق و راستی در گفتارش بود به آن عمل کن و خود را از وادی حیرت و سرگردانی نجات بده.

اگر برای بیماری که در بستر بیماری از درد به خود می‌پیچد، طبیعی حاضر کنند تا بیماری‌اش را درمان کند و بیمار به هنگام سخنان پزشک و توصیه‌های او، انگشتانش را در گوش کند و پتو را بر سر بکشد تا سخنان پزشک را نشنود، او را متهم به جنون و دیوانگی نمی‌کنند؟ حقیقتاً نامی مناسب‌تر از مجنون برای چنین انسانهایی نمی‌توان پیدا کرد.

متأسفانه چنین افراد متعصب لجوجی در مقابل انبیا وجود داشتند و اولین عکس‌العمل آنها قرار از واقعیتها بود.

این مشکل اختصاص به آن زمان نداشت؛ اکنون نیز عده‌ای از واقعیتها گریزانند. به عنوان مثال هنگامی که در مجلسی سخن از مرگ و جهان آخرت به میان می‌آید، عده‌ای ناراحت شده و توصیه می‌کنند که رشته کلام را عوض کنید و به موضوع دیگری بپردازید!

مگر مرگ یک واقعیت انکارناپذیر نیست؟! مگر انسان نباید از هم‌اکنون به فکر معاد و جهان پس از مرگ باشد؟! مگر دنیا مزرعه آخرت نیست^(۱) و نباید در اینجا کاشت تا در آنجا برداشت کرد؟! پس فرار از گفتگو درباره مرگ چرا؟

معروف است که وقتی در فصل زمستان صیاد در دشت پوشیده از برف به دنبال کبک می‌رود تا آن را شکار کند، کبک سر خود را در برف فرو می‌کند و چون شکارچی را نمی‌بیند خیال می‌کند شکارچی هم او را نمی‌بیند. و لذا، به راحتی شکار می‌شود. و ضرب المثل «مثل کبک سرش را زیر برف کرده»^(۲) اشاره به همین مطلب است.

۱. میزان الحکمه، ج ۳، باب ۱۲۱۲، ح ۵۷۴۷.

۲. امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۶۹.

بنابراین، واقعیت با انکار ما از بین نمی‌رود؛ بلکه با انکار و نادیده انگاشتن آن، فرصت مقابله با آن را از خود سلب کرده و به ناگاه اسیر آن می‌شویم. حضرت علی علیه السلام، که جان عالمیان به قربانش باد، در این زمینه چه جالب فرموده است:

«وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ مِمَّا لَيْسَ يَغْفُلُكُمْ^(۱)؛ چگونه از چیزی غافل می‌شوید که او از شما غفلت نمی‌کند».

شما از مردن غافل می‌شوید، اما مرگ هرگز از شما غافل نمی‌شود. مثال دیگر این که: بعضی‌ها هنگام عبور از قبرستان صورتشان را برمی‌گردانند تا نگاهشان به قبرها نیفتد. قبرستان و مرگ و دفن در گور واقعیتی است که فراری از آن نیست. آیا کسی که از قبرستان روی برمی‌گرداند هنگامی که بمیرد او را به قبرستان نمی‌برند و در دل خاک دفن نمی‌کنند؟! عقل می‌گوید: انسان هر از چندی به قبرستان برود و به کسانی که روزی همچون او زنده بوده، و صاحب زن و فرزند و زندگی بودند و هزاران آرزو داشتند و اکنون زیر خروارها خاک آرمیده‌اند فکر کند و بداند که روزی او هم به سرنوشت آنها گرفتار خواهد شد، پس از الان به فکر آن روز باشد و چاره‌ای بیندیشد و به قول امام مجتبی علیه السلام توشه‌ات را قبل از فرا رسیدن زمان مرگ آماده کن:

(وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ)^(۲)

نتیجه این که یکی از عکس‌العمل‌های مشرکان و بت‌پرستان در برابر انبیا، فرار از واقعیتها بود.

۲. مکر بزرگ

دومین عکس‌العمل قوم لجوج و عنود نوح در برابر آن حضرت علیه السلام مکر بزرگی است که خداوند متعال در آیه ۲۱ و ۲۲ سوره نوح علیه السلام از آن سخن گفته است. می‌فرماید:

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

«قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا * وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا؛ نوح (بعد از نومیادی از هدایت آنان) گفت: پروردگارا! آنها نافرمانی من کردند و از کسانی پیروی کردند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده است. و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند».

چند نکته در این آیه قابل تأمل است: نخست این که مال چیز خوبی است و فرزند نعمت خدا، اما گاه اینها وبال انسان می‌شوند. افرادی را با چشم خود دیده‌ایم که اموال زیاد و فرزندان متعدّد داشته‌اند، اما چون بچه‌های خود را درست تربیت نکرده و با مسایل دینی آشنا نساختند وبال آنها شدند. نمونه‌ای از این افراد را در اواخر عمرشان دیدم که همان فرزندان تربیت نشده، تمام اموال پدر را از کفش درآورده بوده و پدر را راهی خانه سالمندان نمودند! البته گاهی هم مال و فرزند مایه افتخار و وسیله خدمت بیشتر و تقرّب افزونتر است. سعی کنیم وبال ما نشوند و مایه خسران و زیان نگردند. نکته دیگر این‌که: منظور از «مکرکبار» که در این آیه به آن اشاره شده چیست؟ مفسران قرآن در این زمینه بحثهای زیادی کرده‌اند؛ ولی از آیه بعد استفاده می‌شود که منظور از مکر بزرگ، نهادن بنیان بت پرستی و دفاع همه جانبه از آن بوده است. به آیه بعد توجه فرمایید:

«وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا؛^(۱) و گفتند: دست از معبودان خود بردارید (بخصوص) بت‌های «ود»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید».

آری قوم نوح علیهم‌السلام در مقابل تبلیغات پیامبرشان دست به مکر بزرگی زدند. و آن، دفاع همه جانبه از بت‌هایشان مخصوصاً پنج بت معروف بود که در آیه فوق نام آنها ذکر شده است. تبلیغات بت پرستان به نفع بت پرستی و بر علیه حضرت نوح علیهم‌السلام به

اندازه‌ای بود که صدای آن حضرت به گوش نمی‌رسید و تبلیغاتش بی اثر می‌شد.

سرچشمه بت پرستی

برخی معتقدند بت پرستی از زمان حضرت نوح علیه السلام آغاز گشت و علل مختلفی داشته است. یکی از علل آن این است که وقتی انبیا و صالحان از میان مردم می‌رفتند مردم به خاطر علاقه‌ای که به آن بزرگواران داشتند مجسمه‌ای به یاد آنان می‌ساختند تا یاد و خاطره آن بزرگان را هرگز فراموش نکنند.

اما پس از گذشت یکی دو نسل مسأله یادبود به فراموشی سپرده می‌شد و نسل‌های بعد به پرستش آن مجسمه‌ها می‌پرداختند و بدین شکل بت پرستی رواج پیدا کرد.^(۱) و لذا، در مورد پنج بتی که در آیه ۲۳ سوره نوح آمده گفته شده که مجسمه پنج تن از افراد صالح و نیکوکاری بوده که در فاصله زمانی بین حضرت آدم و نوح علیه السلام زندگی می‌کردند که به عنوان یادبود آن بزرگواران ساخته شده و به تدریج بر اثر فراموشی مسأله یاد بود، مورد پرستش قرار گرفته شد.^(۲)

البته نظریه دیگری هم در مورد این بتها وجود دارد و آن این‌که؛ آنها به اشکال مختلف بوده است. بت «ود» به شکل مرد، و «سواع» به شکل زن، و «یغوث» به شکل شیر، و «یعوق» به شکل اسب، و «نسر» به شکل باز شکاری بوده است.^(۳) و شاید علت انتخاب این اشکال برای بتهای مورد پرستش این بوده که آنها را دارای قدرت و منشأ خیر و برکت می‌دانستند و لذا مورد پرستش قرار می‌دادند. همانگونه که مردم مصر قدیم رود نیل، که عامل رونق اقتصادی آنها بود، را می‌پرستیدند. متأسفانه آنها مسبب الاسباب، یعنی خداوند قادر توانا را فراموش نموده، و در عالم اسباب گیر کرده بودند.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۳۷.

۲. ترجمه تفسیر صافی، ج ۶ ص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

به هر حال، پس از طوفان نوح آن پنج بت در زیر گل و لای پنهان شد و در دوران جاهلیت آنها را پیدا کرده و دوباره شروع به پرستش آنها نمودند.^(۱) بت‌های دیگری همچون لات و هبل نیز بر آن اضافه شد و همه را داخل خانه کعبه قرار داده و آنجا را مرکز بتها کرده، و بدین شکل دوباره بت پرستی شایع شد.

نتیجه این که دومین عکس العمل آنها دفاع همه جانبه از بت پرستی بود.

۳. اتهام جنون به پیامبر خدا ﷺ

سومین عکس العمل قوم نوح در برابر زحمات طاقت فرسای پیامبرشان اتهام جنون به آن حضرت بود. خداوند متعال در آیه شریفه ۹ سوره قمر در این باره چنین می‌فرماید:

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ؛ پیش از قوم

نوح (پیامبرشان) را تکذیب کردند، (آری) بنده ما را تکذیب کرده و گفتند: «او دیوانه است». و باز داشته شد.»

اگر تعجب نکنید این اتهام تنها از سوی قوم نوح نسبت به پیامبرشان مطرح نشد، بلکه همه اقوام پیامبرانشان را متهم به جنون می‌کردند! شاهد این مطلب آیه شریفه ۵۲ سوره ذاریات است. خداوند می‌فرماید:

«كَذَّالِكَ مَا اتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ؛ این گونه است

که هیچ پیامبری به سوی کسانی که قبل از آنها بودند فرستاده نشد مگر این که گفتند: او ساحر است یا دیوانه!»

سؤال: چرا مشرکان و بت پرستان پیامبران را متهم به جنون می‌کردند؟

جواب: چون دنیا پرستان منطقی دارند. آنها معتقدند: «هر کس نان را به نرخ روز نخورد دیوانه است». و تفاوتی نمی‌کند که نرخ روز حلال باشد یا حرام، از مال یتیم و

صغیر باشد یا کبیر، حق دیگران را ضایع کند یا نه، رشوه و ربا و تقلب و باج‌گیری و مانند آن باشد یا نه. آنها می‌گویند: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت باش. اگر هم‌رنگ جماعت نشدی دیوانه‌ای».

آنها می‌گویند: «مگر دیوانه‌ای که بر خلاف جوّ حاکم بر جامعه و به اصطلاح امروز برخلاف موج حرکت می‌کنی». خلاصه عقل از نظر آنها تقلید کورکورانه از آباء و اجداد، و رفتن دنبال انحرافات و خرافات و بدعتها، و نان را به نرخ روز خوردن است و هر کس که مطابق معیار آنها عمل نکند عاقل نیست.

و چون اصلاح مفاسد اجتماع و دعوت به سوی خدا و پیامبر و خیر و سعادت هر دو جهان با معیارهای آنها نمی‌سازد دیوانگی است.

جالب این که گاه می‌گفتند: «پیامبر ساحر است». و گاه او را متهم به جنون می‌کردند. در حالی که سحر و جنون ضدّ هم هستند. چون ساحر آدم با ذکاوت و هوشیاری است و کسی که هوش و ذکاوت کافی نداشته باشد نمی‌تواند جادو کند، در حالی که مجنون و دیوانه حظّ و بهره‌ای از هوش و عقل ندارد. بنابراین، سحر و جنون با هم جمع نمی‌شوند و ساحر نمی‌تواند مجنون باشد؛ همانگونه که مجنون قادر بر سحر نیست.

اما انسانهایی که بی حساب و کتاب حرف می‌زنند و اهل منطق نیستند، سخنان ضدّ و نقیض در گفتارشان فراوان است.

نتیجه این که سومین عکس العمل قوم نوح متهم کردن آن حضرت به جنون بود. اتهامات سه گانه‌ای که متوجه حضرت نوح علیه السلام شد، در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز وجود داشت. هنگامی که آن حضرت قیام کرد هم ساحر و مجنونش خواندند، و هم مانع رسیدن صدایش به مردم شدند و هم از واقعیتها فرار می‌کردند و حاضر به شنیدن سخن حق نبودند. اما آن حضرت در مقابل همه این عکس العمل‌ها صبر و مقاومت

کرد و بالاخره سدها را شکست و بر آنها فایق شد و توانست دین و آیین خود را جهانی کند. بنابراین، در مقابل برجسبها و تهمتها و استهزاء افراد بی ایمان نباید میدان را خالی کرد، بلکه باید با اعتقاد راسخ به وظیفه خود عمل کرد.

امروز هم دشمن از همان ابزار مشرکان و بت پرستان عصر انبیا علیهم السلام به اضافه ابزارهای مدرن و پیشرفته روز استفاده می‌کند، تا به مقصود خود برسد و مقاومت افراد با ایمان را در هم بشکند. اگر ما هم با تأسی و پیروی از پیامبرگرمی اسلام، حضرت محمد ﷺ، به درستی راهمان ایمان داشته باشیم و در مسیر عمل به احکام آن صبر و پایداری به خرج دهیم، بدون شک موفق و پیروز خواهیم شد.

۴. اتهام گمراهی!

عکس العمل دیگر قوم نوح در برابر آن پیامبر عظیم الشان این بود که آن حضرت را متهم به گمراهی کردند. شاهد این ادعا، آیه شریفه ۶۰ سوره اعراف است. توجه بفرمایید:

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ (ولی) اشراف قرمش به او گفتند: «ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم».

راستی! چه می‌شود که یک عده انسانهای گمراه نادان بی خبر بت پرست مشرک ظالم و ستمگر، یک فرد پاکدامن و عالم و آگاه و دلسوزی همچون نوح پیامبر ﷺ را گمراه بدانند؛ آن هم گمراهی آشکار؟

واقعیت این است که گاه بر اثر خو گرفتن و همنشینی با منکرات و زشتیها، منکر در نظر انسان معروف، و معروف منکر می‌شود! شاهد این مطلب روایت تکان دهنده‌ای است که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است. روزی حضرتش خطاب به اصحاب فرمود: چگونه می‌بینید روزی را که زنانان به فساد کشیده می‌شوند و جوانان راه فسق و فجور را می‌پیمایند و شما به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل نمی‌کنید؟

با تعجب گفتند: مگر چنین چیزی اتفاق می‌افتد؟

حضرت فرمود: بله و بدتر از این هم رخ می‌دهد. چگونه می‌بینید زمانی را که امر به منکر می‌کنید و مانع معروف می‌شوید؟

گفتند: مگر چنین مطلبی امکان دارد؟

حضرت فرمود: «نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، فَكَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا»؛^(۱) «بله، چنین چیزی واقع می‌شود و بدتر از آن این که معروف در نظر شما منکر و منکر، معروف به شمار رود!».

هوای نفس از یک سو و شیطان از سوی دیگر، اعمال زشت را در نظر انسان زیبا جلوه داده، و اعمال زیبا را در لباسی زشت ارایه می‌کنند. مثلاً می‌گوید: «لباسی برای زنان خوب است که زینتی باشد و نقش و نگاری زیبا بر آن نقش شده باشد تا توجه دیگران را جلب کند و مردم نیز حق دارند این زیبایی‌ها را ببینند!»

در تاریخ اسلام می‌خوانیم که معاویه دستور داد جانشین بلافصل رسول خدا ﷺ، حضرت علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر فراز منابر لعن و نفرین کنند. و به قدری بر این کار منکر و زشت اصرار کرد و پافشاری نمود که تارکان آن را مؤاخذه می‌کرد. روزی به مدینه آمد، سعد بن وقاص فرمانده معروف لشکر اسلام را ملاقات کرد. به عنوان شکایت و اعتراض به او گفت: شنیدم تو علی را لعن نمی‌کنی؟

سعد گفت: از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سه خصلت مهم در مورد علی شنیده‌ام که با توجه به آن فضایل محال است او را لعن کنم^(۲)! آری معاویه به کمک شیطان کاری کرد که منکری همچون لعن علی معروف شد و بعضی از مردم فریب خورده با این کار تقرب می‌جستند.^(۳)

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۱۷۷، ح ۳۵۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، کتاب فضایل الصحابة، ص ۱۸۷۱، ح ۳۲.

۳. شرح ابن قسبة غمبار را در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۷۸ به بعد و کتاب معارف و معاریف، ج ۳، ص ۵۱ به بعد مطالعه بفرمایید.

حال عده‌ای در عصر و زمان ما قصد دارند با ساخت فیلم و سریال^(۱) چهره معاویه را تطهیر کنند.

آیا امکان دارد چهره کسی که دستو رداه اولین مسلمان دنیا^(۲) فداکارترین مردم در عصر رسول خدا ﷺ از معدود کسانی که در جنگ احد پشت به دشمن نکرد،^(۳) و شخصی که ضربت او در جنگ خندق به شهادت پیامبر ﷺ برتر از عبادت جن و انس است^(۴)، یعنی علی علیه السلام را سب و لعن کنند تطهیر کرد؟

به هر حال حضرت نوح در پاسخ قومش که به وی اتهام گمراهی زده بودند فرمود: «من هیچ گونه گمراهی ندارم! بلکه من فرستاده‌ای از جانب پروردگار شما هستم. من مأمورم که رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ کنم و خیر خواه شمایم و از خداوند چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»^(۵)

خلاصه این که چهارمین عکس العمل قوم نوح علیهم السلام، متهم کردن آن حضرت به گمراهی بود.»

۵. اصلاً چرا انسانی؟!

یکی دیگر از اعتراضات و عکس العمل‌های قوم نوح این بود که:

«اگر تو پیامبری، چرا بشری همچون ما هستی!»

به آیه ۲۷ سوره هود توجه کنید:

۱. برای اطّلاع بیشتر از محتوای این سریال، می‌توانید به پایگاه اطّلاع رسانی رجانیوز، اخبار روز یکشنبه مورخ ۱۳۹۰/۵/۱۶، کد ۹۸۱۹۸، مراجعه فرمایید.
 ۲. شرح این مطلب را در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۳۱۹، به بعد و بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۰۱، باب ۶۵ و کتاب آیات ولایت در قرآن، ص ۳۵۷ به بعد مطالعه فرمایید.
 ۳. اوج فداکاری حضرت علی علیه السلام در لیلۃ المبیت تحقق یافت. شرح این مطلب را در کتاب فروغ ولایت، ص ۶۳ به بعد و کتاب آیات ولایت در قرآن، ص ۲۷۱ به بعد، مطالعه بفرمایید.
 ۴. فروغ ولایت، ص ۱۰۴ به بعد.
 ۵. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲.
 ۶. سوره اعراف، آیات ۶۱ و ۶۲

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَكِ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا؛» (اشراف کافر قومش

در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم».

البته این عکس العمل اختصاص به قوم نوح عليه السلام نداشت، بلکه بت پرستان و مشرکان عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز چنین اعتراضی داشتند. خداوند متعال در این زمینه در آیه هفتم سوره فرقان می‌فرماید:

«وَقَالُوا مَا لِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ

مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا؛ وگفتند: چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه

می‌رود؟! (نه سنت فرشتگان را دارد و نه روش شاهان را!) چرا (لااقل) فرشته‌ای بر او

نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند (و گواه صدق دعوی او باشد)؟!»

در حالی که بشر بودن انبیا از امتیازات آنها محسوب می‌شود؛ چون انبیای الهی باید اسوه و الگو و سرمشق مردم باشند، و اگر آنها همچون سایر انسانها، انسان نبودند نمی‌توانستند الگوی انسانها باشند. اگر بخواهند به انسانها درس شجاعت بدهند می‌گویند: «ما بشری همچون شما هستیم؛ ولی از چیزی هراس نداریم. شما هم شجاع و بی‌باک باشید». همچنین اگر بخواهند در زهد و تقوی و مانند آن اسوه و الگو باشند.

در حالی که اگر پیامبری از جنس ملائکه بود و پیروانش را به تقوی فرا می‌خواند، به او می‌گفتند: «تو همچون ما احساسات و خواسته‌های جنسی نداری و براحتی می‌توانی متقی باشی».

قرآن مجید داستان یوسف پیامبر عليه السلام را نقل کرده تا جوانان درس عفت را از آن بیاموزند. او که در سن جوانی و اوج زیبایی و شهوت و تجرد، دست ردّ به سینه زلیخای زیبا زد و در حالی که همه امکانات و شرایط برای آلودگیش وجود داشت خود را کنترل کرد و به لطف خدا آلوده نشد. این پیامبر جوان الگوی همه جوانان در مسأله عفت و مبارزه با شهوت است. در حالی که اگر حضرت یوسف عليه السلام فرشته بود نمی‌توانست الگو

باشد؛ زیرا مردم می‌گفتند: «او همچون ما انسانها دارای شهوت و میل به جنس مخالف نیست و لهذا به راحتی خود را در مقابل این مسایل کنترل کرد».

آری پیامبران و امامان علیهم‌السلام باید از جنس انسان باشند تا علیرغم داشتن تمام ضعف‌ها و نیازها و شهوات انسانی، بتوانند الگو باشند.

حلم و بردباری امام حسن علیه‌السلام

امام حسن مجتبی علیه‌السلام همراه اصحاب و یارانش از مسجد خارج شد و به سمت منزل حرکت کرد. مردی از شام که برای انجام کاری به مدینه آمده بود و بر اثر تبلیغات مسموم بنی امیه دشمنی سرسختی با علی علیه‌السلام و فرزندانش داشت، هنگامی که ملاحظه کرد مرد محترمی به همراه عده‌ای از یارانش به سمت او می‌آیند، پرسید آن مرد کیست؟ گفتند: او حسن بن علی علیه‌السلام است. مرد شامی جلو آمد و شروع به فحاشی به امام مجتبی علیه‌السلام کرد. و به قول معروف دهانش را باز و چشمانش را بست و تا آنجا که توانست به حضرت ناسزا گفت.

امام مجتبی علیه‌السلام که مظهر حلم و بردباری است، از حرکت باز ایستاد و مشغول تماشای مرد شامی شد. هنگامی که مرد شامی از ناسزاگفتن خسته شد و دم فرو بست، امام علیه‌السلام، که می‌خواهد به اصحاب و یارانش و همه مسلمانان درس بدهد، خطاب به او فرمود: به نظر می‌رسد که غریبی و اهل مدینه نیستی؟ عرض کرد: بله، از شام آمده‌ام. امام فرمود: «به خانه ما بیا و میهمان ما باش. اگر مشکلی داری مشکلت را حل می‌کنیم، و چنانچه به کسی بدهکاری بدهی ات را می‌پردازیم و در صورتی که کسی در این شهر به تو ظلم و ستم کرده یاریت می‌کنیم تا انتقامت را از ظالم بگیریم، و هر چند روز که در مدینه باشی خانه ما خانه توست. اگر هم از این برخوردت عذر خواهی کنی، عذرت را می‌پذیریم!»

مرد شامی هنگامی که این برخورد کریمانه و بزرگووارانه را دید تکانی خورد، و گریست! در حالی که امام علیه‌السلام می‌توانست با اشاره‌ای به همراهانش مرد شامی را به

سختی ادب کند. و لذا، گویا آبی بر آتش ریخته شد و آن مرد صد و هشتاد درجه تغییر کرد و خطاب به امام علیه السلام عرض کرد:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ، وَ كُنْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ الْآنَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ؛ شهادت می‌دهم که تو خلیفه خدا در زمین هستی. خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را در کجا (و بر عهده چه کسی) قرار دهد. (ای حسن بن علی!) هنگامی که وارد مدینه شدم شما در نظرم مبعوض ترین مردم دنیا بودی، اما هم اکنون محبوب ترین مردم دنیا در نظرم شما هستی. (۱)»

اگر امام حسن علیه السلام فرشته بود، این برخورد او نمی‌توانست الگو و سرمشق باشد؛ چون مردم می‌گفتند: «فرشته که قوه غضبیه ندارد و عصبانی نمی‌شود. بنابراین، حلم و بردباری از او امری سهل و آسان است».

خلاصه این که یکی دیگر از اعتراضات قوم نوح به آن حضرت این بود که: چرا تو انسانی همچون ما انسانها هستی؟ پیامبر باید از جنس فرشته باشد!

ع. تو هوای سلطنت در سر داری!

یکی دیگر از عکس العمل‌ها و اعتراضات قوم نوح این بود که به آن حضرت می‌گفتند: «تو نبوت و پیامبری را بهانه‌ای قرار داده‌ای تا به قدرت برسی و بر ما حکومت کنی! تو هوای سلطنت داری و قصد داری از مسیر ادعای نبوت به آن برسی! این مطلب در آیه شریفه ۲۴ سوره مؤمنون آمده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَكُمُ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ؛ جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم او که کافر بودند گفتند: این (مرد) بشری همچون شماست، که می‌خواهد بر شما برتری جوید».

۱. منتهی الآمال عربی، ج ۱، ص ۴۲۳ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴، ح ۱۶.

همین مطلب دربارهٔ پیامبر اسلام ﷺ نیز در تاریخ ثبت شده است. پس از آن که رسول اکرم ﷺ مردم مکه را به پرستش خدای یگانه و ترک عبادت بتها دعوت کرد، عده‌ای از جوانان مکه به آن حضرت ایمان آورده و دیگر برای بتها ارزشی قایل نبودند. مشرکان احساس خطر کردند نزد ابو طالب عموی پیامبر رفته و از حضرت محمد ﷺ به او شکایت کردند، که او به بت‌های ما بی احترامی نموده و جوانانمان را فریفته است. او را صدا کن تا دربارهٔ این مشکل با او گفتگو کنیم. پیامبر ﷺ آمد، سران شرک و بت پرستی، خطاب به آن حضرت گفتند: مشکل تو چیست تا آن را بر طرف کنیم؟ اگر در پی پست و مقام هستی از تو دریغ نمی‌کنیم. و چنانچه همسر زیبایی می‌خواهی، زیباترین زنان مکه را به نکاح تو در می‌آوریم. در صورتی که طالب مال و ثروتی، آنقدر در اختیار می‌گذاریم که از همه بی‌نیاز شوی.

پیامبر ﷺ در پاسخشان فرمود: اینها که گفتید سهل است، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهید تا از مأموریتم که مبارزه با بت پرستی و دعوت به پرستش خدای واحد است دست بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد. شما اگر در یک کلمه با من موافقت کنید کاری به شما ندارم.

یکی از سران مشرکین گفت: «بله، حتی در ده کلمه با تو هماهنگ خواهیم شد»
حضرت فرمود:

«قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَ تَخْلَعُونَ الْأَنْدَادَ»^(۱) بگویند خدایی جز خدای یکتا

نیست تا رستگار شوید و بتها را رها کنید»

گفتند: تمام دعوای ما با تو سر همین یک کلمه است. مشرکان که از سازش با پیامبر ﷺ نا امید شدند مجلس را ترک کرده و نقشهٔ قتل او را کشیدند.

خلاصه این که ششمین اعتراض و عکس العمل قوم نوح این بود که: تو در پی

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۰، ح ۱۰، ص ۱۸۲، ح ۱۲ و ص ۱۸۵، ح ۱۵.

حکومت و سلطنتی و ادعای نبوت مقدمه آن است.

۷. چرا جوانان فقیر گرد تو را گرفته‌اند؟

هفتمین اعتراض و عکس العمل قوم نوح به پیامبرشان این بود که چرا جوانان فقیر و تهیدست در اطراف تو جمع شده‌اند؟

این مطلب در آیه شریفه ۲۶ سوره هود آمده است:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرُكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرُكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ»^(۱) اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم، و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز افراد پست ساده لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم؛ بلکه گمان می‌کنیم که شما دروغگو هستید».

«ملأ» یعنی چشم پر کن؛ افرادی که ظاهری دارند، اما باطنشان خالی و تهی است. اشخاص ثروتمند و صاحب مقامی که دارای ظاهری چشم پرکن، اما درونی خالی از فضایل انسانی هستند را ملأ می‌گویند.

«اراذل» جمع «رذل» به معنی پست است، که هم شامل موجود پست می‌شود و هم شیء پست. بنابراین، به انسان پست، رذل گفته می‌شود. همانگونه که به (مثلاً) پارچه پست نیز رذل می‌گویند.

ثروتمندان و مقامات قوم نوح که ثروت و مقام آنها چشم مردم پر کرده بود، اما از درون، خالی و تهی بوده و بهره‌ای از فضایل انسانی نبوده بودند، به حضرت نوح عليه السلام اعتراض می‌کردند که: چرا انسانهای رذل و پست در اطراف تو جمع شده‌اند؟ با وجود این اشخاص جایی برای افراد با شخصیتی همچون ما نیست.

۱. سوره هود، آیه ۲۶.

سؤال: آیا واقعاً ایمان آوردگان به نوح پیامبر علیه السلام انسانهای پستی بودند؟
جواب: مؤمنان به آن حضرت، اراذل نبودند؛ بلکه جوانان فقیر و تهیدستی بودند که دستشان از مال دنیا خالی بود و مقامی نداشتند.

منتهی ثروتمندان و مقامات، قوم نوح معیار و ملاک دیگری داشتند. از دیدگاه آنها انسانهای بی پول و فاقد مقام، جزء اراذل بودند؛ هر چند واجد تمام ارزشهای اخلاقی باشند. و انسانهای پولدار و صاحب مقام، اشخاص با شخصیتی هستند، هر چند پایبند به هیچ یک از ارزشهای اخلاقی نباشند.

آری، جوانان پاک و با صفایی که با قلبهای صاف خود و با خلوص نیت ایمان آورده بودند، به جرم بی پولی و نداشتن مقامهای دنیوی، از سوی مرقه‌بین بی درد اراذل و اوباش نامیده می‌شدند.

جوانان پیشگامان ایمان به پیامبران

از قرآن مجید استفاده می‌شود اولین گروهی که به پیامبران ایمان می‌آوردند جوانان تهیدست بودند؛ و سرمایه داران و پولداران ایمان نمی‌آوردند.

سؤال: چرا جوانان اولین گروه ایمان آوردگان بودند و ثروتمندان و صاحبان مقام ایمان نمی‌آوردند؟

جواب: چهار دلیل می‌توان برای این مطلب بیان کرد:

۱. اگر ثروتمندان ایمان می‌آوردند، باید به احکام مالی و اقتصادی دین، نظیر خمس و زکات و مالیات و کمک به نیازمندان و مانند آن، عمل می‌کردند و این باعث می‌شد که بخشی از ثروت خویش را از دست بدهند. و لذا، برای حفظ ثروت خود ایمان نمی‌آوردند.

۲. همهٔ پیامبران حلال و حرام دارند؛ بعضی از امور را حلال و برخی دیگر را حرام می‌دانند. و ثروتمندان خوشگذران و مقام داران دنیا پرست، مقید به حلال و حرام

بودن ثروت و مقامی که کسب می‌کنند نیستند. اگر ایمان بیاورند، نمی‌توانند از هر راهی به ثروت بیشتر یا مقام بالاتر برسند. و لذا، در مقابل پیامبران مقاومت کرده و ایمان نمی‌آوردند.

۳. ثروتمندان و صاحبان مقام فاقد فضایل اخلاقی، در پی خوشگذرانی و لذات دنیوی اند، و دین مانع عیش و نوش حرام است، و لذا ایمان نمی‌آورند.

۴. آنها با خود می‌گفتند: اگر ایمان بیاوریم باید در جماعت مؤمنان و پیروان پیامبر خدا شرکت کنیم و در کنار سایر مؤمنان، که غالباً از فقرا و نیازمندانند، بنشینیم. یا در صف نماز جماعت دوشادوش جوانان تهیدست قرار بگیریم و این، دون شأن و موقعیت ماست و لذا ایمان نمی‌آوریم.

به این ادله چهارگانه، ثروتمندان از خود راضی و مقامات دنیا پرست کمتر به انبیا ایمان می‌آوردند، بلکه در نقطه مقابل آن حضرات قرار گرفته و به مبارزه با آنها می‌پرداختند.

این مطلب در داستان قیام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز به چشم می‌خورد. مطابق آنچه که در سوره کهف آمده، جمعی از ثروتمندان مشرک مکه خدمت رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده و عرض کردند: اگر می‌خواهی ما ایمان بیاوریم این افراد فقیر و نیازمند و طبقات پایین جامعه، نظیر کارگران و کشاورزان را از خود دور کن. خداوند در پاسخ آنها خطاب به پیامبرش فرمود:

وَ اضْرِبْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ قُرْطًا^(۱) بَاكْسَانِي بَاشْ كَهْ پَرُورْدِگَارِ خُود رَا صَبِيح وَ شَام مِي خُوانند، وَ تنها رضای او را مِي طلبند؛ وَ هرگز بخاطر زبوره‌های دنیا، چشمان خود

۱. سوره کهف، آیه ۲۸.

را از آنها برمگیر، و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن.»

آری، اطرافیان پیامبر اسلام ﷺ نیز غالباً جوانان تهیدست و فقیر بودند. به هر حال، نوح پیامبر ﷺ در پاسخ آنها فرمود:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَءَاتَيْتُم مِّن عِنْدِهِ فَعَمِيتَ عَلَيْكُمْ أَلَنْزِمُكُمْهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ؛^(۱) ای قوم من! خبر دهید اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم، و او از سوی خود رحمتی که شما از آن بی خبرید، به من داده باشد (آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید؟! آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور سازیم، با این که شما کراهت دارید؟!».

ما در کتابهای تاریخی ندیده‌ایم که معجزه حضرت نوح ﷺ چه بوده، اما از این آیه استفاده می‌شود که آن حضرت معجزه روشنی داشته است.^(۲)

به هر حال، حضرت نوح ﷺ در ادامه چنین می‌فرماید:

«وَيَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لِكِنِّي أَرْكُم قَوْمًا تَجْهَلُونَ؛^(۳) وای قوم من! به خاطر این دعوت اجر و پاداشی از شما نمی‌طلبم، اجر من تنها بر خداست و من کسانی را که ایمان آورده‌اند، (به خاطر شما) از خود طرد نمی‌کنم؛ چرا که آنها پروردگارشان را

۱. سوره هود، آیه ۲۸.

۲. مرحوم طبرسی در مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۱۱ و علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰۰، معتقدند مطلبی که در آیه ۷۱ سوره یونس آمده که حضرت نوح علیه السلام علی رغم این که یگانه و تنها بود به مشرکان فرمود: «شما قادر بر کشتن من نیستید؛ چون خداوند حافظ و ناصر من است» از معجزات آن حضرت محسوب می‌شود. ابن کثیر هم در البداية و النهاية، ج ۶ ص ۲۹۰، داستان ساختن کشتی نجات با آن شرایط و امکانات و همچنین دعای حضرت در مورد مرگ همه‌ی کافران و به سلامت ماندن تمام مؤمنان که به اجابت رسید، را از معجزات آن حضرت شمرده است.

۳. سوره هود، آیه ۲۹.

ملاقات خواهند کرد؛ (اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود؛)

ولی شما را گروهی می‌بینم که جهالت به خرج می‌دهید».

به هر حال در ایمان آوردن به حضرت نوح علیه السلام و سایر پیامبران جوانان پیشقدم بودند و و ثروتمندان و صاحبان مقام فاقد فضایل اخلاقی ایمان نمی‌آورند، بلکه دشمنی می‌کردند. فراموش نمی‌کنیم که در انقلاب اسلامی مردم شریف ایران نیز این گونه بود. جوانهای پر شور و انقلابی اما فاقد ثروت و گمنام در صف اول بودند. هم اکنون نیز همان جوانان خالص و مخلص و بی توقع، حافظ ارزشهای انقلابند و در هر کجا انقلاب نیاز به آنان داشته باشد جانفشانی می‌کنند. همانگونه که در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران همین جوانان دلاور بسیجی غالباً خط شکن بودند و دشمن را به زانو در می‌آوردند و باعث غرور ایرانیان می‌شدند.

مراقب جوانان باشید

باید قدر این جوانان را دانست و خدماتشان را ارج نهاد و آنها را حمایت کرد. دشمن برای از بین بردن مقاومت جوانان و نیروی معجزه آسای آنان و درهم شکستن نقش آفرینی هایشان، دو برنامه خطرناک در دستورکار دارد، بلکه مشغول اجرای آن شده است:

الف) شبهه افکنی؛ دشمن به درستی پی برده که تمام این مقاومتها و تلاشها و ایثارها و از خود گذشتگیها، ریشه در ایمان عمیق جوانان دارد؛ لذا، ایمان آنان را نشانه گرفته و شروع به تولید و نشر انواع و اقسام شبهات عقیدتی نموده، و در این راه از هر وسیله‌ای بهره گرفته و می‌گیرد.

ب) ترویج مفاسد اخلاقی؛ دومین هدف دشمن، فاسد کردن اخلاق جوانان است. و لذا، فیلمهای زشت و مستهجن، مواد مخدر، کتابها و مجلات فاسد و مفسد، تولید و عرضه‌ی لباسهای تحریک کننده و خلاف شئونات اسلامی و مانند آن را به طور وسیع

و بعضاً با قیمت نازل در اختیار جوانان گذاشته، و از سوی دیگر تلاش می‌کند تا بی بند و باریهای اجتماعی را گسترش دهد. و برای رسیدن به اهداف خود، از ابزار قدیم و جدید نظیر ماهواره‌ها، سایتهای اینترنتی، فرستنده‌های رادیویی، روزنامه‌ها و مجلات و کتابها، سی دی‌ها و حتی موبایلها بهره می‌گیرد. و این تلاش نامقدس وسیع، مسئولیت ما را سنگین می‌کند. ما باید جوانان عزیز را در مقابل وسوسه‌های شیاطین درونی و بیرونی بیمه کنیم و در این مسیر هر چقدر جهت تقویت پایه‌های ایمان و تقوا و اخلاق آنها سرمایه‌گذاری شود، بجا و شایسته است. باید جوانها را هر چه بیشتر جذب مجالس مذهبی و دینی کرد، و در اردوهای زیارتی و سفرهای تفریحی برنامه ریزی شده، شبه‌های اعتقادی آنها را مستدل و منطقی پاسخ داد، تا نقشه دشمنی خنثی گردد.

نظام ارزشگذاری در جوامع انسانی

در هر جامعه‌ای چیزهایی ارزشمند، و اموری نیز ضد ارزش محسوب می‌شود. و به تعبیر دیگر، در هر اجتماعی اموری نشانه شخصیت، و مسایلی دیگر علامت بی شخصیتی به شمار می‌رود. شخصیت و ارزش از دیدگاه دنیا پرستان و افرادی که تفکر مادی دارند چیزی، و از منظر خدا پرستان و موحدان چیز دیگری است. معیار شخصیت در جوامع مادی، یا داشتن مقام‌های مادی است، یا مال و ثروت فراوان از هر طریقی که به دست آید و به هر وسیله‌ای که حاصل شود. و لذا، عالم بر جسته‌ای که فاقد مال و ثروت است و با جنبه‌های مادی هماهنگ نیست، یا انسان وارسته‌ی با ایمانی که واجد همه فضایل انسانی است، اما پست و مقامی ندارد، از نظر آنان ارزشمند نیستند؛ چون ارزش را در مال و مقام می‌دانند. اخیراً هم به تقلید از غربی‌ها برخی چیزها را اضافه کرده‌اند. مثلاً فلان کس را که

بازیگر بزرگ سینماست، یا فلان شخص که قهرمان رشته ورزشی است، هر چند پایبند به هیچ یک از اصول اخلاقی نباشد و در ایمان و اخلاق و دانش بسیار ضعیف باشد، انسان با شخصیتی می‌دانند. ما نمی‌گوییم ورزش بد است، بلکه آن را بسیار لازم می‌دانیم، چون سلامتی بدون ورزش تأمین نمی‌شود. و لذا، ورزش از کودکی تا آخر عمر لازم است. علاوه بر این که می‌تواند سرگرمی سالم و مفیدی هم باشد. اما این که بخواهیم آن را ملاک ارزش و شخصیت قرار دهیم و در نتیجه برای کسب یک مدال میلیاردها هزینه کنیم، با فرهنگ دینی ما سازگار نیست. در اسلام ورزش وجود دارد و حتی مسابقه هم هست؛ مسابقه اسب‌سواری و مسابقه تیراندازی.^(۱) اما اینها مقدمه است برای هدف مهمتر، که جهاد و مبارزه در راه خدا، یا دفاع از کیان مسلمانان و کشور اسلامی است. بنابراین، اسلام ورزش را به عنوان مقدمه قبول دارد نه هدف. در اینجا توجه به داستانی که پیامبر ﷺ با جمعی از وزنه‌برداران داشتند شایسته است.

روزی حضرت از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد. عده‌ای از جوانان را دید که سنگهای متعددی در قطعات و اندازه‌های مختلف تهیه کرده و می‌خواهند مسابقه وزنه‌برداری بدهند. وقتی چشمشان به پیامبر اسلام ﷺ افتاد از آن حضرت خواستند داور مسابقه آنها باشد و در مورد آنها قضاوت کند. حضرت قبول کرد و مسابقه انجام شد. پیامبر اکرم ﷺ پس از پایان مسابقه فرمودند:

«أيا به شما بگویم پهلوانتر از این مرد کیست؟ رَجُلٌ سَبَّهَ رَجُلٌ فَحَلَمَ عَنْهُ فَغَلَبَ نَفْسَهُ، وَ غَلَبَ شَيْطَانَهُ وَ شَيْطَانَ صَاحِبِهِ؛^(۲) مردی که دیگری او را دشنام دهد و او بردباری ورزد و بر نفس خود غلبه کند و بر شیطان خود و شیطان او چیره شود».

یعنی بلند کردن وزنه سنگین و قهرمان وزنه‌برداری شدن معیار شخصیت نیست، بلکه

۱. روایت مربوط به این بحث را، در کتاب شریف حلیة المتقین، باب ۱۴، فصل ۱۲، مطالعه فرمایید.
 ۲. میزان الحکمة، ج ۱۱، باب ۴۰۴۶، ح ۲۱۴۹۷. شبیه این روایت در همین کتاب، ج ۷، باب ۳۰۷۴، ح ۳۳ و ۱۵۰۳۲، و نیز درج ۵، باب ۱۹۵۹، ح ۹۱۷۰ نیز آمده است.

قهرمانی در مبارزه با هوای نفس، معیار ارزش‌گزاری و شخصیت می‌باشد. به هر حال، نظام ارزش‌گزاری دنیاپرستان، داشتن مال و ثروت و پست و مقام است. اما انبیای الهی ارزش و کرامت انسانی را در امور دیگری می‌دانند.

معیارهای ارزشی دین مداران

یکی از ملاکها و معیارهای ارزش، در منطق دین مداران تقوی است. و لذا خداوند متعال در آیه شریفه ۱۳ سوره حجرات می‌فرماید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»^(۱) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست».

دیگر ملاک ارزش از نظر مؤمنان و خدا باوران، علم و دانش است. خداوند در این زمینه، در آیه شریفه ۱۱ سوره مجادله می‌فرماید:

«يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^(۲) خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

بنابراین، ملاک ارزش از نظر اسلام اموری همچون ایمان و تقوی و علم و دانش است.

معیارهای ارزشی دنیا پرستان از نظر قرآن

در مورد معیار ارزش از نظر دنیا پرستان و مشرکان آیات و روایات متعددی وجود دارد که به نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:

نمونه اول: آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء؛ این آیات که به طور مستقیم خواسته‌ها، و به تعبیر بهتر بهانه‌های مشرکان از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیان می‌کند، به صورت غیر مستقیم نحوه تفکر و نگرش آنها به امور ارزشی را نیز می‌رساند. توجه فرمایید:

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره مجادله، آیه ۱۱.

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن تَحْتِهَا عَيْنٌ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَافَهَا تَفْجِيرًا* أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا رَعِمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ؛ و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این‌که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی، یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد؛ و در لابه لای آن نهرها جاری سازی، یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آنچنان که می‌پنداری، بر سر ما فرود آری، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری، یا برای تو خانه‌ای (پر نقش و نگار) از طلا باشد؛ یا به آسمان بالا روی، و حتی اگر به آسمان روی ایمان نمی‌آوریم مگر آن‌که نامه‌ای (از سوی خدا) بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم».

مطابق آنچه که در آیات مذکور آمده جمعی از مشرکان و بت پرستان خدمت پیامبر رسیده و گفتند: «ما هفت چیز می‌خواهیم که اگر انجام دهی ایمان می‌آوریم».

از هفت خواسته آنها، حدود نیمی از آنها جنبه مادی داشت، و برخی محال و ناممکن، و برخی باعث نابودی خود آنها می‌شد.

آری، چنین افراد بی‌خبر و نادانی در برابر پیامبران بودند، و انبیای الهی برای هدایت آنها تلاش زیادی می‌کردند و زحمات فراوانی متحمل می‌شدند.

خوانندگان محترم! اسلامی که امروز در دست ما و شما امانت است ارزان به دست نیامده است. چقدر پیامبر اسلام ﷺ و امامان اهل بیت علیهم‌السلام و علمای دین در طول تاریخ برای حفظ و نشر آن خون دل خورده‌اند. چقدر مجاهدان و رزمندگان دلاوری همچون امام حسین علیهم‌السلام و اصحابش خونشان را نثار کردند. و خلاصه در طول بیش از ۱۴۰۰ سال تمام مسلمانها در سراسر جهان در حفظ و نگهداری آن زحمات بسیاری کشیده‌اند. آری، اسلام ارزان به دست نیامده، که ارزان از کف برود. آنها که خیال

می‌کنند با مشتی تبلیغات و یاوه سرایی و ورق پاره و مانند آن می‌توانند این اعتقادات راسخ را از مردم مسلمان بگیرند سخت در اشتباهند. زیرا ما مسلمانان تا آخرین قطره خون خود برای حفظ اسلام و ایمان و زحمات ارزشمند پیامبر گرامی اسلام ﷺ ایستاده‌ایم.

نمونه دوم: آیات ۳۴ و ۳۵ سوره سبأ؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ*
وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ؛ و ما در هیچ شهرودیاری
(پیامبر) بیم دهنده‌ای نفرستادیم مگر این‌که ثروتمندان (که مست ناز و نعمت بودند)
گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم». و گفتند: «اموال و فرزندان ما (از همه)
بیشتر است (و این نشانه‌ی علاقه‌ی خدا به ماست.) و ما هرگز عذاب نخواهیم شد».

«مترفوها» جمع «مترف» از ماده «ترف» (بر وزن طرف) به معنای تنعم است. و مترف به کسی می‌گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست و مغرور و غافل کرده و به طغیان‌گری واداشته است.^(۱) ثروتمندان مغرور و مرفهین بی‌درد آنقدر مست ثروت و زندگی اشرافی خود شده بودند که محال می‌دانستند خداوند آنها را عذاب کند. چون آنچه را به زعم آنها معیار تقرب و شخصیت بود، یعنی مال و ثروت و مقام، داشتند. در حالی که خداوند متعال این تفکر غلط را رد کرده و در آیه شریفه ۲۸ سوره انفال بر آن خط بطلان کشیده است. می‌فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛^(۲) و بدانید
اموال و فرزندان شما، وسیله‌ی آزمایش است؛ و (برای کسانی که از عهده امتحان
برآیند،) پاداش عظیمی نزد خداست».

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۱۰۵.

۲. این مضمون در آیه ۱۵ سوره تغابن نیز تکرار شده است.

طبق این آیه شریفه، اموال و اولاد ملاک شخصیت و معیار ارزشگذاری نیست، بلکه وسیله و ابزار آزمایش و امتحان انسانهاست.

نمونه سوّم: سخنان حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه؛ امام در این خطبه به داستان ملاقات حضرت موسی علیه السلام با فرعون پرداخته و در این داستان به نظام ارزشگذاری دنیا پرستان از زبان فرعون اشاره کرده است. می‌فرماید:

«موسی بن عمران به همراه برادرش هارون علیهما السلام بر فرعون وارد شدند؛ در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی بود؛ با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود حکومت و ملکش باقی بماند و قدرتش دوام یابد. اما او گفت: «أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَا يَنْ يَشْرِي بِإِي دَوَامِ الْعِزِّ وَ بَقَاءِ الْمَلِكِ، وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الدُّلِّ، فَهَلَّا أَلْتِي عَلَيَّهَا أَسَاوِرَةً مِنْ ذَهَبٍ؟؛ آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید؟ که با من شرط می‌کنند بقاء ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد، در حالی که خودشان فقیرند و بیچارگی و نداری از سر و وضعشان می‌بارد. (اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟»

حضرت در ادامه فرمودند:

فرعون این سخن را به خاطر بزرگ شمردن طلا و جمع آوری آن و تحقیر پوشیدن لباسهای ساده گفت. در حالی که اگر خداوند می‌خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبران درهای گنج هلو معادن طلا و باغهای خرّم و سرسبز را به روی آنان بگشاید، می‌گشود.^(۱)

نظام ارزشی از دیدگاه دنیا پرست و کافری همچون فرعون نیز زر و زیور و مال و ثروت دنیاست.

نتیجه این که نظام ارزشی اسلام، اموری همچون ایمان و تقوی و علم و دانش، و نظام ارزشی مشرکان و بت پرستان، اموری همچون مال و ثروت و مقام است.

تغییر نظام ارزشی توسط پیامبر اسلام ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ مبعوث شدند که نظام ارزش‌گذاری جامعه را تغییر دهند، تا فرهنگ جامعه عوض شود، و آن حضرت موفق بر این کار شد. اثر این تغییر را می‌توان در محصولات جامعه مشاهده کرد. محصول جامعه در عصر جاهلیت ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها بود، اما محصول جامعه پس از بعثت رسول اکرم ﷺ، سلمان‌ها و مقدادها و ابوذر‌ها شد. حضرت محمد ﷺ برای تغییر نظام ارزشی چند گام مهم برداشت:

۱. **زندگی ساده؛** آن حضرت زندگی بسیار ساده‌ای داشت، خانه آن حضرت ساده بود. و غذای ساده‌ای می‌خورد، و بر روی زمین بدون فرش می‌نشست. در جلسات به صورت دایره می‌نشستند تا امتیازی نسبت به دیگران نداشته باشد. به بچه‌ها سلام می‌کرد^(۱) و خلاصه با زندگی ساده‌اش^(۲) به همگان اعلان کرد که زندگی اشرافی و مال و ثروت ارزش نیست.

۲. **اهمیت دادن به افراد با ایمان؛** آن حضرت به انسان‌های با ایمان، در هر طبقه اجتماعی که بودند، احترام می‌گذاشت. ولذا مؤذن خود را، که حکم سخنگوی آن عصر و زمان را داشت، برده سیاه پوستی قرار داد که قیافه زیبایی هم نداشت؛ اما فرد با ایمانی بود.^(۳) بلال حبشی حتی بعضی از مخارج حروف را به درستی ادا نمی‌کرد. او «اشهد» را «اسهد» تلفظ می‌نمود^(۴)؛ اما ایمان راسخ او باعث شد که پیامبر اکرم ﷺ وی را به عنوان مؤذن خود انتخاب کند. حضرت، با این انتخاب اعلان کرد که موقعیت اجتماعی و مال و ثروت و مانند آن معیار شخصیت نیست.

۱. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۰، ح ۳۸.

۲. شرح بیشتر را در کتاب منتهی الامال، ج اول، باب اول، فصل چهارم و کتاب اخلاق انبیا، ص ۳۸۰ به بعد، مطالعه فرمایید.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۲، ص ۶۳.

۴. منتهی الامال، ج ۱، باب اول، فصل دهم.

۳. صفوف نماز جماعت؛ اهمیت فراوان اسلام به نماز جماعت^(۱) باعث شد که همه مسلمانان، اعم از ثروتمند و فقیر، بزرگ و کوچک، افراد دارای مقامات اجتماعی و انسانهای فاقد آن، همه در کنار هم در صفوف فشرده نماز جماعت شرکت می‌کردند و ایمان و اعتقاد به خداوند متعال عامل اتحاد و یکی شدن آنها بود.

۴. زیارت خانه خدا؛ خداوند متعال همه افراد با ایمان که توانایی زیارت کعبه را داشتند، فارغ از تمام مشخصات و تمایزات دنیایی، به زیارت خانه‌اش فرا خواند. خانه‌ای که در نهایت سادگی و در درّه‌ها و لابه لای کوهها و منطقه‌ای گرم و سوزان قرار داشت.

توصیف این خانه با عظمت و مقدّس را از زبان حضرت علی علیه السلام بشنویم:

«مگر نمی‌بینید که خانه‌اش را... در پرسنگلاخ‌ترین مکانها و بی‌گیاه‌ترین نقاط زمین، و کم فاصله‌ترین درّه‌ها قرار داد. در میان کوههای خشن، رملهای فراوان، چشمه‌های کم آب، و آبادی‌های از هم جدا و پر فاصله، که نه شتر، و نه اسب و گاو و گوسفند هیچکدام در آن جا به راحتی زندگی نمی‌کنند... اگر خداوند می‌خواست خانه محترمش را در میان باغها و نهرها و سرزمین‌های هموار و پر درخت و پر ثمر، مناطقی آباد و دارای خانه و کاخهای بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته؛ در میان گندم زارها و باغهای خرم و پر گل و گیاه، و در میان بستنهای زیبا و پر طراوت و پر آب و در وسط باغستانی بهجت زا و جاده‌های آباد قرار بدهد، قرار می‌داد. اما در این صورت به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده‌تر بود پاداش و جزا نیز کمتر بود»^(۲).

اقدامات چهارگانه فوق به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کمک کرد نظام ارزشی مال و ثروت و زر و زیور و پست و مقام عصر جاهلیت را به نظام ارزشی ایمان و تقوی تغییر دهد.

۱. بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۱ تا ۲۰

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

انقلاب اسلامی ایران نیز با الگو گرفتن از معارف دینی و تعلیمات پیامبر اسلام ﷺ نظام ارزشی دوران طاغوت که لباسهای مجلل و زر و زیور و کاخهای سر به فلک کشیده و اتومبیل‌های گران قیمت بود را تبدیل به ارزش نهادن به خانواده شهدا و جانبازان و اسرا و احیاء معارف دینی کرد.

فصل چهارم

تهدیدهای شرکان و تقربین های حضرت نوح علیه السلام

تهدیدها و نفرین‌ها

حضرت نوح علیه السلام پس از یک دوره طولانی تبلیغ و انذار و بشارت، و مواجه شدن با تهدیدهای جدی مشرکان و بت پرستان، از ایمان آوردن افراد دیگر مأیوس و ناامید شد. لذا، بناچار آنها را نفرین کرد؛ البته نفرین حساب شده و معنی دار، که شرح آن خواهد آمد.

ابتدا به بیان تهدیدهای مشرکان و بت پرستان پرداخته، سپس به سراغ نفرین حضرت نوح علیه السلام می‌رویم.

تهدیدهای مشرکان و بت پرستان

خداوند متعال در دو آیه از قرآن تهدیدهای آنان را ذکر کرده است:

۱. در آیه شریفه ۳۲ سوره هود تهدید آن قوم لجوج و عنود را چنین بیان می‌کند:
«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» گفتند: ای نوح! با ما جز و بحث کردی، و زیاد مجادله نمودی! (بس است!)

اکنون اگر راست می‌گویی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می‌دهی بیاور!

آدم‌های بی‌منطق، آنقدر از خود راضی هستند که با دست خودشان هیزم آتش خود

را فراهم می‌کنند. اگر کمی عقل و منطق داشتند، حداقل باید احتمال بسیار کمی می‌دادند که حضرت نوح علیه السلام در گفتارش صادق است و تقاضای عذاب نکنند.

۲- در آیه شریفه ۱۱۶ سوره شعراء تهدیدات خشن تری از آنها نقل شده است:

«قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ؛ گفتند: ای نوح! اگر (از ادعاهای

خود) دست برداری، سنگسار خواهی شد.».

طبق این آیه شریفه، مشرکان بی منطق و بت پرستان لجوج و جاهل، پیامبر خدا را

به مجازاتی سخت یعنی رجم و سنگار تهدید کردند.

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که سنگسار سابقه زیادی داشته و در میان قوم

نوح رایج بوده است.

نفرین‌های مستدل حضرت نوح علیه السلام

حضرت نوح علیه السلام تمام تلاش خود را به کار گرفت و از تمام ظرفیتهای استفاده کرد و

تعداد قلیلی از مردم قومش را هدایت کرد^(۱)، و اضافه بر آن کسی ایمان نیاورد. با توجه

به این که دیگر هیچ امیدی به ایمان آوردن بقیه نبود، علاوه بر این، بر اثر تبلیغات و

فعالیت‌های اکثریت مشرک، احتمال گمراه شدن افراد مؤمن نیز وجود داشت، حضرت

نوح علیه السلام دست به نفرین بلند کرد تا با از بین رفتن مشرکان، گروه اندک مؤمنان جایگزین

آنها شده و جامعه سالمی را بنیان کنند. نفرین حضرت در دو آیه قرآن آمده است:

۱- خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره نوح، به نقل از آن حضرت می‌فرماید:

«وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا؛ و آنها بسیاری را گمراه کردند.

خداوند! ستمکاران را جز گمراهی میفز!

۱. در طول نهصد و پنجاه سال دعوت حضرت نوح علیه السلام تنها حدود هشتاد نفر به او ایمان آوردند، که اگر این دو عدد را بر یکدیگر تقسیم کنیم روشن می‌شود که برای هدایت هر یک نفر به طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد!! (تفسیر نمونه، ج ۲۵؛ ص ۶۶)

همانگونه که گذشت، مشرکان و بت پرستان قوم نوح نه تنها خود گمراه و فاسد بودند، که دیگران را نیز به گمراهی و فساد می‌کشاندند. و لذا، حضرت نوح علیه السلام آنها را نفرین کرد که بر گمراهی‌شان افزوده شود تا به پرتگاه نزدیک شده و سقوط کنند، تا دیگران از فساد آنها در امان باشند.

۲- در آیه ۲۶ سوره نوح نفرین آن حضرت شدت بیشتری به خود گرفته است. می‌فرماید:

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا؛ و نوح گفت:

پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.»

علت نفرین نوح و تقاضای مرگ برای طاغیان و سرکشان و مفسدان، انتقام شخصی و خنک شدن دل آن حضرت نبود؛ بلکه این نفرین هم در راستای رسالت الهی و در رابطه با هدایت مردم بود. لذا در آیه بعد، که در حقیقت علت آن نفرین بیان شده، می‌فرماید:

«إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا؛ «چرا که اگر آنها را

باقی بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به دنیا نمی‌آورند.»

تبلیغات آنان آن قدر وسیع و گسترده، و وسوسه هایشان به قدری زیاد و مداوم بود که اگر ادامه پیدا می‌کرد ممکن بود همان گروه اندک مؤمنان در ایمانشان متزلزل شده و به آنها بپیوندند.

سؤال: حضرت نوح علیه السلام از کجا می‌دانست که نسل آنها نیز نسل کافر و بی‌ایمانی خواهند شد؟

جواب: آنها اصرار عجیبی داشتند که بغض و کینه و نفرت خود از نوح پیامبر را به فرزندان‌شان منتقل کنند. بدین جهت، دست بچه‌ها را گرفته و حضرت نوح را به آنها

نشان می‌دادند و او را فردی دیوانه معرفی می‌کردند.^(۱) و لذا امیدی به هدایت آنها نبود. خلاصه جمعیتی که در جهل و نادانی و لجاجت به انتهای آن رسیده و نسلی کافر و بی‌ایمان خواهند داشت و دیگران را نیز به گمراهی می‌کشند، جز مرگ و نیستی استحقاق چیز دیگری ندارند. به قول شاعر:

نه شکوفه و نه برگی، نه ثمر نه سایه دارم

متحیرم که دهقان، به چه کار کشت ما را^(۲)

بنابراین، زنده ماندن آن قوم هیچ توجیه منطقی و معقولی نداشت، و جز مرگ هیچ مجازاتی سزای آنها محسوب نمی‌شود. شاعر می‌گوید:

بسوزند چوب درختان بی‌بر سزا خود همین است مر بی‌بری را^(۳)

و نفرین حضرت مستجاب شد و خداوند دستور ساخت کشتی را به آن حضرت داد.

دعا آری، نفرین نه!

پیامبران تا زمانی که وارد به استخوانشان نمی‌رسید و چاره‌ای داشتند، نفرین نمی‌کردند. بنابراین، این‌که در بعضی خانواده‌ها دیده می‌شود که با کمترین مشکل، همدیگر را نفرین می‌کنند کار درستی نیست، و با معارف دینی و سیره پیشوایان سازگاری ندارد.

کار صحیح آن است که در چنین مواردی برای اصلاح و هدایت آنان دست به دعا برداشت، تا خداوند آنها را مشمول هدایتش کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ احد از ناحیه مشرکان مکه بسیار آزاردید. پیشانی حضرت

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۷، ح ۹۶ و ص ۲۹۹.

۲. این شعر از «ذوقی اردستانی» است.

۳. دیوان اشعار ناصر خسرو، قصاید، قصیده ششم.

را مجروح کرده، و دندانهای مبارکش را شکستند، و تعداد زیادی از مسلمانان از جمله عمومی بزرگوارش حضرت حمزه سیدالشهداء را به شهادت رساندند، اما حضرت آنان را نفرین نکرد، بلکه دست به دعا برداشت و فرمود:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛^(۱) خدایا! قوم و قبیله‌ام را به راه راست

هدایت کن؛ آنها جاهل و نادانند».

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام نیز مطلب عجیبی در تاریخ ثبت شده است. فرستادگان خداوند به صورت افراد ناشناس میهمان آن حضرت شدند. حضرت ظاهراً آنها را شناخت. غذای مفصلی برای آنها تهیه دید؛ اما آنها دست به سوی غذا دراز نکردند. در آن زمان معمول و مرسوم بود که اگر میهمان غذای میزبان را نخورد نیت شومی در سر دارد و شخص خطرناکی است، ولی اگر غذا بخورد نمک گیر می‌شود و نمکدان را نمی‌شکند. حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی مشاهده کرد که آنها غذا نمی‌خورند ترسید.

میهمانان که ترس را در چهره میزبان مشاهده کردند، گفتند: ای ابراهیم! نترس. ما فرستادگان پروردگارت هستیم و دو مأموریت داریم:

نخست این که به تو بشارت فرزندی را بدهیم. حضرت با تعجب گفت: آیا من در این سن و سال پیری و در حالی که همسرم عقیم است صاحب فرزندی می‌شوم؟ گفتند: تعجب نکن. این خواسته خداست.

و مأموریت دوم ما، نابودی قوم لوط است. قرآن مجید می‌فرماید:

«فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»؛^(۲)

هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست، و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می‌کرد؛ (و تقاضای عفو آنان را داشت)».

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱ و ص ۱۱۲.

۲. سوره هود، آیه ۷۴.

از قوم لوط کثیف‌تر وجود نداشت؛ ولی حضرت ابراهیم نه تنها آنها را نفرین نکرد، که برای به تأخیر انداختن عذابشان با مأموران عذاب آنها چانه زد؛ هر چند این شفاعت نتیجه‌ای نداشت و خداوند در جوابش فرمود:

«يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَن هٰذَا اِنَّكَ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ رَّبِّكَ وَاِنَّهُمْ لَآتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»^(۱) یا ابراهیم! از این (درخواست) صرف‌نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده؛ و به یقین عذاب بدون بازگشت (الهی) به سراغ آنها می‌آید».

آری، سیره انبیای الهی این بود که حتی الامکان نفرین نمی‌کردند؛ مگر در مواردی که به آخر خط می‌رسیدند، و در مقابل آدمهای لجوج و عنود و بی‌منطق چاره‌ای جز نفرین نداشتند؛ کسانی که همواره تکیه بر زور می‌کردند و جز زبان زور نمی‌فهمیدند. چنین انسانهایی همواره وجود داشته و در عصر و زمان ما وهابی‌های تند رو سلفی مصداق آن هستند. علت این که این انسانهای خشن اینقدر دست به کشتار می‌زنند این است که منطق ندارند و تنها تکیه بر زور دارند. آنها حتی حاضر نیستند به طور آشکار نبرد کنند، بلکه کمین کرده و ناجوانمردانه بمبی را در مسجد یا حسینیه یا مرکز تجمع دیگری منفجر نموده و بزرگ و کوچک و زن و مرد را به شهات می‌رسانند. آری، کسانی که به سخنان منطقی گوش نمی‌دهند، و همواره متوسل به زور می‌شوند، و جز زبان زور نمی‌فهمند، مستحق لعن و نفرینند.

نفرینی که تحقق نیافت!

حضرت رسول اکرم ﷺ هرگز کسی را نفرین نکرد و تنها در یک مورد تصمیم بر نفرین گرفت که آن هم انجام نشد. و آن زمانی بود که تمام راههای منطقی و معقول را برای هدایت جمعی از مسیحیان عصر و زمان خود طی کرد و آنها سر سختی و لجاجت نموده و تسلیم حق نشدند. خداوند در این زمینه چنین می‌فرماید:

۱. سوره‌ی هود، آیه ۷۶.

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
 أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ
 عَلَى الْكَاذِبِينَ»^(۱) هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی دربارهٔ مسیح
 با تو به ستیز برخیزند، بگو: «بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان
 خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را، ما از نفوس خود (و کسی
 که همچون جان ماست) دعوت می‌کنیم، شما نیز از نفوس خود، آنگاه مباحله (و نفرین)
 کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

پیامبر اکرم ﷺ به آنها پیشنهاد داد که ما شما را لعن و نفرین کنیم و شما هم
 نسبت به ما همین کار را انجام دهید، تا خداوند دعای هر یک از ما که بر حقیق را به
 اجابت برساند و بدین ترتیب حق آشکار گردد. مسیحیان پذیرفتند و به خانه‌هایشان
 بازگشتند تا برای مراسم مباحله در روز بعد آماده شوند. شب هنگام جلسه‌ای گرفتند که
 فردا چه کنند؟ بالاخره به این نتیجه رسیدند که اگر پیامبر اسلام ﷺ با خدم و حشم و
 جمعیت زیادی از مسلمانان و ثروتمندان و صاحب منصبان برای مباحله آمد در مباحله
 شرکت می‌کنیم و پیروز می‌شویم. اما اگر چنین نبود، بلکه کودکان و زنان را با خود
 همراه کرد، حاضر به مباحله نمی‌شویم؛ چون شکستمان قطعی است.

لحظهٔ موعود فرا رسید، جمعیت مسلمانان در یک سو و گروه مسیحیان در سوی
 دیگر. مسیحیان منتظر بودند ببینند پیامبر ﷺ چگونه در مباحله حاضر می‌شود.
 ناگهان مشاهده کردند که پیامبر ﷺ به همراه گروه کوچک چهار نفری پا به میدان
 مباحله گذاشت. امام حسین کوچولو در بغل حضرت و دست امام حسن را نیز گرفته و
 حضرت علی در سمت دیگر آن حضرت و حضرت فاطمه را در پشت سرش
 حرکت می‌کند.

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶۱

حضرت رسول ﷺ خطاب به هیئت چهار نفره همراهش فرمود: «مباهله که شروع شد من نفرین می‌کنم شما آمین بگویید».

بزرگان مسیحیت هنگامی که این ترکیب را دیدند گفتند: «چهره‌هایی را می‌بینیم که اگر نفرین کنند آسمان بر زمین فرو می‌ریزد». و لذا از مباهله صرف‌نظر کرده، و حاضر شدند همانند یک اقلیت سالم در کنار مسلمانان زندگی نموده، و جزیه بپردازیند.

اگر در فضیلت علی علیه السلام و خانواده‌اش جز این آیه نباشد کافی است. ^(۱) مرحوم قاضی نور الله شوشتری رحمته الله از شصت نفر از علمای بزرگ اهل سنت نقل می‌کند که این آیه شریفه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است. ^(۲)

ضمناً منظور از «ابنائنا» امام حسن و امام حسین علیهم السلام و منظور از «نسائنا» حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و منظور از «انفسنا» علی علیه السلام است. آری، علی علیه السلام جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

بعضی از بهانه‌گیران ^(۳) می‌گویند: این تفسیر با آیه سازگار نیست، چون امام حسن و امام حسین علیهم السلام دو نفر بودند، ولی «ابنائنا» جمع است. و «نسائنا» نیز به صیغه جمع شده، در حالی که فاطمه زهرا علیها السلام یک نفر است. «انفسنا» نیز جمع است، اما حضرت علی علیه السلام یک نفر است.

در پاسخ این بهانه می‌گوییم: اولاً: علمای خودتان که آیه شریفه را بر افراد مذکور تطبیق داده‌اند نیز باید پاسخ این سوال را بدهند و این اشکال تنها متوجه ما نیست. ثانیاً: جمع در این آیه به معنی جنس است، یعنی جنس فرزندان، جنس زن و جنس نفس، و جنس با تحقق یک مصداق هم محقق می‌شود. و لذا اگر در روایتی بگوید: «چنانچه مردان شک بین سه چهار کنند باید فلان عمل را به جا آورند» چنین روایتی

۱. شرح بیشتر را در کتاب ما «آیات ولایت در قرآن» ص ۲۰۱ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۶ به بعد.

۳. این مطلب از نویسنده‌ی تفسیر المنار نقل شده است. (پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۵۳)

شامل حال مردی که چنین شکی کرده نیز می‌شود و باید مطابق آن عمل کند، با این که جمع نیست.

نتیجه این که پیامبر اسلام ﷺ تنها در این مورد تصمیم بر نفرین کردن داشت، که آن هم انجام نشد.

پاسخ کوبندهٔ سعد بن وقاص به معاویه

«صحیح مسلم»، که از معتبرترین کتب حدیثی اهل سنت است و همه روایات آن رامعتبر می‌دانند، روایت عجیبی در این زمینه از سعد بن وقاص، فرماندهٔ معروف سپاه اسلام، نقل می‌کند. به این روایت توجه کنید:

روزی معاویه سعد بن وقاص را دید. به او اعتراض کرد که چرا ابوتراب (علی بن ابیطالب) را سب (ولعن) نمی‌کنی؟ سعد گفت: سه فضیلت (بسیار مهم) از او به خاطر دارم که پیامبر ﷺ درباره‌اش گفته، بدین جهت هرگز او را سب (ولعن) نخواهم کرد. اگر یکی از آن سه، متعلق به من بود بهتر از تعداد زیادی شتران سرخ مو است (این حیوان از گرانبهاترین سرمایه‌های عرب محسوب می‌شود). این سه فضیلت به شرح زیر است:

۱. در یکی از جنگ‌ها (جنگ تبوک) پیامبر ﷺ علی را به عنوان جانشین خود در مدینه نصب کرد، تا به سمت میدان جنگ حرکت کند. علی عرض کرد: ای رسول خدا! مرا همراه زنان و کودکان در مدینه می‌گذاری و خود به جهاد در راه خدا می‌روی؟ پیامبر ﷺ فرمود: آیا راضی نمی‌شوی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی ع باشی، جز این که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟!

۲. در جنگ خیبر (پس از آن که افراد مختلفی فرماندهی سپاه اسلام را بر عهده گرفته و به خیبر حمله کرده و دست خالی برگشتند) از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسولش را (از صمیم قلب) دوست دارد و

خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند (و او پیروز خواهد شد). همه ما توجه خود را به سمت پیامبر جلب کرده و با دقت گوش می‌دادیم تا بدانیم منظور حضرت کیست. فرمود: علی را صدا بزنید. علی علیه السلام در حالی که از درد چشم اذیت می‌شد (و گویا به همین جهت مشغول استراحت بود) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقداری از آب دهان مبارکش را بر چشم علی مالید و (بدینوسیله چشمش شفا یافت، سپس) پرچم سپاه اسلام را به او سپرد و خداوند قلعه خیبر را به دست علی علیه السلام گشود.

۳. هنگامی که آیه مباحله (آیه ۶۱ سوره آل عمران) نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخوانده و به خداوند عرض کرد: «خدا یا! اینها اهل بیت من هستند»^(۱).

اگر تنها همین یک روایت در شأن علی وارد شده بود برای نشان دادن فضایل و جایگاه مهم و بی‌نظیر او در اسلام و نزد خدا و رسولش کافی بود. همانگونه که این روایت برای پی بردن به عمق خباثت و کینه و عناد معاویه کافی است و نشان می‌دهد که نمی‌توان چهره او را با فیلم‌ها و سریال‌ها تطهیر کرد.

در پایان این بحث توجه به این اشعار پر مغز خالی از فایده نیست:

گر برتر از آسمان بود منزل تو وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعی‌های بی‌حاصل تو^(۲)

۱. صحیح مسلم، ج ۴، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۸۷۱، ح ۳۲.
۲. این شعر از شاه سنجان خوافی است، که در کتاب ستایشگران خورشید، ص ۳۰۳ و ص ۳۳۱ آمده است.

فصل پنجم
ساختن کشتی نجات

کشتی نجات

در این بخش از سرگذشت نوح پیامبر علیه السلام، به داستان ساختن کشتی نجات می‌پردازیم. این داستان در آیات ۳۶ تا ۴۱ سوره هود آمده است. توجه بفرمایید:

«وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئَسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ به نوح وحی شد که: «جز آنها که (تا کنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. پس، از کارهایی که انجام می‌دادند غمگین مباش.»

این آیه شریفه امید حضرت نوح را نسبت به ایمان آوردن مشرکان و بت پرستانی که تا آن روز ایمان نیاورده بودند نا امید کرد، تا دیگر زحمت تبلیغ و ارشاد آنان را به خود ندهد. آیه فوق در حقیقت پایان مأموریت تبلیغ و ارشاد و هدایت بود. و آیه بعد آغاز مرحله دیگری از وظیفه نوح پیامبر است:

«وَأَصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تَخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ؛^(۱) و (اکنون) در محضر ما و طبق وحی ما، کشتی بساز، و درباره آنها که ستم کردند با من سخن مگو (و شفاعت مکن) که (همه) آنها غرق شدنی هستند!»

سؤال: با توجه به این که همه جا محضر خداست چرا خداوند می‌فرماید: در محضر ما به کار ساختن کشتی بپرداز؟

۱. سوره هود، آیه ۳۷.

پاسخ: این جمله به معنای عنایت خاص و ویژه حضرت حق است. همه جا محضر خداست؛ اما خداوند به مسجد الحرام و کعبه مقدّس، و مسجد النبی و حرم حضرت رسول ﷺ و شهر نجف و حرم حضرت علی ﷺ و کربلا و حرم امام حسین ﷺ و مانند آن، عنایت مخصوصی دارد. اگر انسان توجّه به این نکته داشته باشد که همه جا محضر خداست آلوده به گناه و معصیت نمی‌گردد.

نکته دیگری که در این آیه وجود دارد این که خداوند به حضرت نوح ﷺ می‌فرماید: «در مورد ظالمان و مشرکان و بت پرستان شفاعت مکن». چون آنها لیاقت و استحقاق شفاعت ندارند.

بعضی تصوّر می‌کنند شفاعت بی حساب و کتاب است؛ در حالی که هم قابلیت قابل و هم فاعلیت فاعل ضرورت دارد. حضرت علی ﷺ شفیع روز جزاست^(۱)، اما کسانی را شفاعت می‌کند که رابطه‌ای با آن حضرت داشته باشند. اگر ما تمام پله‌های پشت سر خود را خراب کنیم و هیچ ارتباط و سنخیتی با آن حضرت نداشته باشیم، نباید امید شفاعت داشته باشیم. شفاعت مانند بذر افشانی است که در زمین آماده نتیجه و ثمر می‌دهد، نه در شوره زار.

عکس العمل زشت مشرکان

به هر حال، حضرت نوح ﷺ مطابق فرمان پروردگار کار ساخت کشتی را آغاز کرد. اما در این مرحله هم با واکنشهای تلخی از سوی مشرکان و بت پرستان مواجه شد. توجّه بفرمایید:

«وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا

۱. روایات مختلفی دلالت دارد که آن حضرت یکی از شفیعان روز قیامت است. از جمله آنچه که در میزان الحکمة، ج ۵، باب ۲۰۴۴ آمده است.

مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ؛^(۱) او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند؛ (ولی نوح) گفت: اگر ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد».

قرآن مجید در مورد ویژگی‌های کشتی نوح سخن نگفته است؛ ولی طبق برخی از روایات طول آن ۶۰۰ متر و عرض کشتی ۳۰۰ متر بوده است^(۲) و حضرت نوح و حدود هشتاد نفری که به او ایمان آورده بودند^(۳) مشغول ساختن آن شدند. قوم نوح وقتی با صحنه ساخت کشتی در منطقه‌ای به دور از دریا مواجه شدند شروع به مسخره کردن نوح پیامبر و پیروانش کردند.

در مورد چگونگی تمسخر آنها چیزی در منابع معتبر ندیده‌ایم؛ ولی ممکن است جملات زیر را می‌گفتند. مثلاً: «ای نوح! این همه برای تبلیغ دینت زحمت کشیدی، اما کارت به جایی نرسید و آخر عمرت نجار شدی!» یا مثلاً: «حالا که کشتی می‌سازی، در کنارش دریایی هم بساز، چون کشتی بدون دریا که فایده‌ای ندارد!» یا مثلاً: «اگر کشتی‌ات را خواستی بفروشی ما خریداریم. راستی چند می‌فروشی؟» و جملاتی از این قبیل. تنها چیزی که در منابع آمده این است که گاهی او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: «نجار شده‌ای» و گاه می‌گفتند: «ناخدای کشتی ای در بیابان گشته‌ای».^(۴)

حضرت نوح علیه السلام در پاسخشان گفت: «نوبت ما هم می‌رسد که شما را مسخره کنیم. هنگامی که طوفان در بگیرد و آب شما را همچون پر گاهی از این سو به آن سو ببرد و هیچ پناهگاهی نخواهید داشت، و از میان امواج سهمگین فریاد بکشید و التماس کنید

۱. سوره هود، آیه ۳۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۶۶ ح ۲۵، البته روایات در این زمینه مختلف است و شرح آن را می‌توانید در تفسیر نمونه، طبع

جدید، ج ۹، ص ۱۲۱ مطالعه فرمایید

۳. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۲۵، ح ۴۴.

۴. کافی، ج ۸، ص ۲۸۳.

که ما را نجات دهید. آن روز، مؤمنان بر افکار شما و غفلت و جهل و بی‌خبریتان می‌خندند. ادامه کلام حضرت نوح علیه السلام در آیه بعد آمده است. توجه فرمایید:

«فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُثْقِلٌ»^(۱) بزودی

خواهید دانست چه کسی عذاب رسواکننده به سراغش خواهد آمد، و عذاب ابدی بر او

وارد خواهد شد!

غفلت و بی‌خبری و جهل و نادانی تمام وجود آنها را گرفته بود و به هیچ وجه حاضر به تجدید نظر در افکار و اعمال خود نبودند و چون عقل کافی نداشتند به حکم «دفع ضرر محتمل» هیچ کاری برای مقابله با ضرر احتمالی نکردند، تا این‌که نشانه‌های عذاب الهی آشکار گشت:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^(۲) (این

وضع همچنان ادامه یافت) تا آن زمان که فرمان ما فرا رسید، و تنور جوشیدن گرفت؛

(به نوح) گفتیم: از هر یک از انواع حیوانات، یک جفت (نر و ماده) در آن (کشتی) حمل

کن. همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن)^(۳) مگر آنها که قبلاً وعده هلاکت آنان داده

شده [= همسر و یکی از فرزندان]؛ و همچنین مؤمنان را». اما جز عده کمی همراه او

ایمان نیاوردند».

خداوند نشانه‌ای از عذاب را آشکار ساخت. و آن این‌که درون تنورها که محل آتش

و پختن نان بود، آب فوران کرد. و تمام تنوره‌های قوم نوح پر از آب شد. تنور را معمولاً

۱. سوره هود، آیه ۳۹.

۲. سوره هود، آیه ۴۰.

۳. طبق برخی از روایات کشتی حضرت نوح علیه السلام دارای سه طبقه بود. در طبقه زیرین حشرات و حیوانات وحشی و در طبقه دوم جنبندگان و چهارپایان جای داده شدند. و طبقه سوم متعلق به حضرت نوح علیه السلام و کسانی که به آن حضرت ایمان آورده بودند و زاد و توشه آنها بود. (بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۰۳)

در جای بلندی می‌سازند که به دور از رطوبت و آب باشد. هنگامی که از چنین مکانی آب جوشیدن گرفت باید متوجه شوند که خبری در پیش است.

اما آن غافلان، که گویی بر چشم و گوش و قلبشان مهر زده شده بود متوجه نبودند. ولی حضرت نوح علیه السلام که به وعده‌های خدا ایمان داشت با مشاهده این نشانه‌ها فرمان سوار شدن بر کشتی را صادر کرد.

«وَقَالَ اٰذْكُبُوْا فِيْهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰهَا وَمُرْسٰهَا اِنَّ رَبِّيْ لَعَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ»^(۱) وگفت: بر

آن (کشتی) سوار شوید به نام خدا؛ در هنگام حرکت آن و توقفش، که پروردگارم

آمرزنده و مهربان است».

و مؤمنان دستور نوح پیامبر علیه السلام را اطاعت کرده و سوار بر کشتی شدند.

نکته‌ها و پیام‌ها

از آیاتی که شرح آن گذشت نکته‌های زیر استفاده می‌شود:

۱. بشر در آزمایشگاه‌ها به همه علوم دست نیافته، بلکه بسیاری از علوم و دانشها از طریق وحی الهی به انسان منتقل شده، و علم کشتی سازی از جمله این علوم است. لذا، خداوند به پیامبرش می‌گوید: «در حضور ما و مطابق وحی ما، کشتی را بساز». نمونه دیگر، صنعت ساخت زره جنگی است، که خداوند به حضرت داود تعلیم داد. در آیه شریفه ۸۰ سوره انبیا می‌خوانیم:

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِّنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ اَنْتُمْ شٰكِرُوْنَ؛ و

ساختن زره را بخاطر شما به او آموختیم، تا شما را در جنگ‌هایتان (از آسیب) حفظ کند؛

آیا شما شکرگزار (این نعمتهای خدا) هستید؟!»

شاهد دیگر این ادعا، تعلیم سخنان پرندگان و امکان ارتباط گفتاری با آنان، به حضرت سلیمان علیه السلام بود. خداوند متعال در این باره در آیه شریفه ۱۶ سوره نمل

می‌فرماید:

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِّن كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ؛^(۱) و سلیمان وارث داود شد، وگفت: «ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هر چیزی به ما عطا گردیده؛ به یقین این فضیلت آشکاری است.»

آری، حیوانات در عالم خود فهم و شعور دارند، و ارتباط گفتاری برقرار می‌کنند، و خداوند زبان حیوانات را به حضرت سلیمان عليه السلام یاد داد. در بعضی از مسایل درک و فهم حیوانات از انسان بالاتر است. مثلاً پلیسی که سالها درس خوانده و آموزش دیده، گاه از کشف مواد مخدر عاجز می‌شود، اما سگهای تعلیم دیده با شامه قوی خود به راحتی آن را کشف می‌کنند. برخی از حیوانات وقوع زلزله را زودتر از انسان تشخیص می‌دهند. دانشمندان می‌گویند:

«انواع مختلف هواپیماها را با الهام از انواع بالهای پرندگان ساخته‌اند!»

خلاصه این‌که از آیات مورد بحث استفاده می‌شود که برخی از علوم از طریق وحی به انسان منتقل شده است.

۲. مسخره کردن کار افراد بی‌عقل یا کم‌عقل و جاهل و مغرور است. برخی انسانهای نادان، هنگامی که دیوانه‌ای را می‌بینند شروع به مسخره کردن او می‌کنند. در حالی که اگر اهل تعقل و تفکر بودند می‌دانستند که بین عقل و جنون فاصله‌ای نیست. هر انسان عاقلی ممکن است بر اثر یک ضربه مغزی یا خوردن غذای نامناسب، یا اشتباه مصرف کردن یک دارو، و یا حتی شنیدن یک خبر وحشتناک، عقل خود را از دست بدهد. آیا راضی خواهد بود که در آن حالت او را مسخره کنند؟! مشرکان و بت پرستان قوم نوح نیز که افراد جاهل و نادان و سبک مغزی بودند، هنگامی که عملیات

۱. سوره نمل، آیه ۱۶.

کشتی‌سازی را مشاهده کردند، آن حضرت را به سخریه گرفتند.
 ۳. سومین درسی که از این آیات می‌گیریم، درس صبر و استقامت و پایداری است. کسانی که خواهان نجاتند، باید صبور باشند. در مورد مدتی که ساخت کشتی نجات زمان برد چیزی در دست نیست،^(۱) اما روشن است که ساخت کشتی بزرگی در ابعاد ۶۰۰×۳۰۰ متر، آن هم با ابزار و وسایل ابتدایی آن زمان، وقت بسیار و زمانی طولانی نیاز داشت که نوح پیامبر و یارانش با صبر و استقامت آن زمان طولانی را پشت سر گذاشته، و کشتی را آماده کردند؛ آن هم در برابر تبلیغات مسموم دشمن و زخم زبانها و مسخره کردن آنها. بنابراین، بدون صبر و استقامت و پایداری، در هیچ کاری موفقیت حاصل نمی‌شود.

۴. حضرت نوح علیه السلام به پیروانش دستور داد هنگام سوار شدن و پیاده شدن از کشتی نام خدا را ببرند. این هم درسی دیگر است. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ آتِرٌ»^(۲) هر کار ارزشمندی که بدون بسم الله شروع شود به انجام نمی‌رسد.

بنابراین، همه کارها را با نام خدا آغاز کنیم. در ابتدای سفر، هنگام خروج از خانه، لحظه ورود به منزل، زمان خوردن غذا، هنگام باز کردن در مغازه و شروع به کسب و کار و مانند آن با نام خدا آغاز کنیم و گرنه آن کار به فرجام نمی‌رسد.

۵. خداوند متعال که رحمان و رحیم است بعد از ۹۵۰ سال تبلیغ پیامبرش، و هشدارها و اندازهای فراوان، در آخرین لحظات سه هشدار دیگر به آنها داد، تا شاید بیدار شوند:

۱. در برخی روایات مدّت آن یکصد و در دیگر روایات دویست سال ذکر شده است! (بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۳۳۶، ح ۱، و ص ۲۸۵، ح ۲)
 ۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۰۵، ح ۱.

الف) چهل سال قبل از طوفان زندهای آنها را عقیم کرد^(۱) و از آن زمان هیچ زنی فرزندی به دنیا نیاورد تا بچه‌ها بزرگ شوند و حجت بر آنها تمام شود و بی‌گناهی در طوفان نابود نشود. اما خواب غفلت آنها بقدری سنگین بود که با این هشدارها بیدار نمی‌شدند.

ب) نشانهٔ دوم فوران و جوشش آب از تنورها بود که شرح آن گذشت.

ج) این‌که حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام و هشتاد نفر از مؤمنان بطور جدی مشغول ساخت کشتی شدند و اعلان کردند که هر کس ایمان نیاورد و بر کشتی سوار نشود هلاک می‌شود، خود هشدار دیگری بود، تا لا اقل احتمال طوفان و نزول عذاب الهی را بدهند، که متأسفانه ندادند. و این هشدارها هیچ اثری در آنها نگذاشت و به آن سرنوشت دردناک گرفتار شدند.

کشتی نجات ما اهل بیت پیامبرند عَلَيْهِمُ السَّلَام

«حدیث سفینه» از احادیث معروف و مشهور است، که در مورد اهل بیت پیامبر عَلَيْهِمُ السَّلَام و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام سخن می‌گوید. این حدیث به صورت گسترده در کتب معروف شیعه و اهل سنت نقل شده است. روایت مورد بحث را حداقل هشت نفر از صحابه به شرح زیر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند:

۱. ابوذر ۲. ابوسعید خدری ۳. ابن عباس ۴. انس ۵. عبدالله بن زبیر ۶. عامر بن واثله ۷. سلمة بن الاکوع ۸. علی عَلَيْهِ السَّلَام^(۲) که در اینجا روایت را به نقل از ابوذر ذکر می‌کنیم:

ابوذر در کنار خانهٔ خدا دست در حلقهٔ در خانه کعبه کرد و خطاب به مردم گفت: کسانی که مرا می‌شناسند که می‌شناسند و هر کس مرا نمی‌شناسد من ابوذر غفاری هستم (همان ابوذری که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره‌اش فرمود: آسمان سایه نینداخته و زمین

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۸۳، جلد ۱۱، ص ۳۲۰ و ۳۰۳.

۲. پیامبر قرآن، ج ۹، ص ۸۱.

بر دوش خود حمل نکرده انسانی که صادقتر از ابوذر باشد)^(۱). سپس گفت:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِ

نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛^(۲) از رسول خدا ﷺ شنیدم که

می‌فرمود: اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح هستید. هر کس بر آن سوار شود

نجات می‌یابد و هر کس از آن جدا شود هلاک می‌گردد».

پیامبر ﷺ با چه زبانی باید موقعیت علی علیه السلام و سایر اهل البیت را برای مردم

تشریح کند تا آنها شک نکنند؟ در زمان حضرت نوح علیه السلام یک کشتی نجات بیشتر نبود و

آن کشتی نوح پیامبر بود. در عصر پیامبر اسلام نیز یک کشتی نجات بیشتر وجود

نداشت و آن کشتی اهل بیت پیامبر علیهم السلام بود. آیا کسانی که از این کشتی جدا شده و به

دیگران پناه بردند اهل نجات خواهند بود؟!.

عجیب این‌که روایت فوق در بیش از سی کتاب از کتابهای معروف و معتبر اهل

سنت نقل شده است^(۳) اما در مقام عمل به آن عمل نشده و از این کشتی نجات تخلف

جسته و به جای دیگر پناه برده‌اند. و لذا، در هیچ یک از کتابهای آنها حدیثی از امام

باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام دیده نمی‌شود، یا بسیار کم دیده می‌شود. مگر این دو امام

بزرگوار جزء اهل بیت پیامبر و کشتی نجات او نیستند؟ آیا این کار، تخلف از کشتی

نجات اهل بیت علیهم السلام محسوب نمی‌شود؟ در اینجا باید دستانمان را به سمت آسمان

بلند کنیم و خداوند را با جان و دل شکر گوئیم که به دنبال کسانی هستیم که سفارش

به پیروی آنها کرده، و جزء متخلفین از کشتی نجات نیستیم.

۱. منتهی الآمال عربی، ج اول، ص ۲۲۹.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰.

۳. شرح این مطلب را در کتاب احقاق الحق، ج ۹، ص ۲۷۰ به بعد مطالعه فرمایید.

فصل ششم
داستان طوفان

سفید

طوفان وحشتناک

قبل از شرح و تفسیر آیات مربوط به طوفان نوح، ذکر مقدمه‌ای لازم است: خداوند رحمان و رحیم است. رحمانیت خداوند بدین معناست که لطف و فیضش به دوست و دشمن می‌رسد و اختصاص به مؤمنان ندارد. همه مردم از نعمت خورشید و باران و مواد غذایی زمین استفاده می‌کنند؛ چه مؤمن باشند و چه کافر؛ چون مقتضای رحمانیت اوست.

اما لطف ویژه‌ای نیز دارد که فقط شامل دوستان خاصش می‌شود، که مقتضای رحیمیت اوست. جالب این‌که در موقع پاداش دادن علاوه بر عدالت، رحمانیت و رحیمیت نیز اضافه می‌شود. اما کیفر اعمال و جزای کارهای زشت، فقط بر اساس عدالت است. و لذا در قرآنش می‌فرماید:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَلِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^(۱) هر کس کار نیکی بجا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد جز همانند آن کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد».

یک پاداش بر اساس عدالت، و ۹ پاداش دیگر به مقتضای رحیمیت است. اما به مقتضای عدالت فقط یک مجازات می‌کند و ظلمی صورت نمی‌گیرد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

البته ده پاداش برای هر حسنه‌ای حداقل است و گاه تا هفتصد، بلکه ۱۴۰۰ برابر و بیشتر اضافه می‌شود^(۱) و به بعضی بی حساب و کتاب پاداش می‌دهد.^(۲)

در عین حال خداوند حکیم است، و تمام کارهایش بر اساس حکمت. و لذا، اگر ملتی با زبان حال و قال بگویند: «ما لایق ماندن بر روی زمین نیستیم» خداوند متعال آنها را نابود می‌کند. اقوامی که نابود شدند ثابت کردند که شایستگی زنده ماندن نداشتند. قوم نوح پیامبر از جمله این ملتها بود، و لذا خداوند آنها را در هم کوبید و نابود کرد.

با توجه به این مقدمه، به شرح و تفسیر آیات هشتم به بعد سوره قمر توجه بفرمایید:

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ اِرْدُدْجِرْ؛^(۳) پیش از آنها قوم نوح علیهم السلام (پیامبرشان را) تکذیب کردند، (آری) بنده ما را تکذیب کرده و گفتند: «او دیوانه است». و باز داشته شد».

در این آیه شریفه سخن از دو تکذیب است. معلوم می‌شود قوم نوح علیهم السلام یک تکذیب ساده داشتند و یک تکذیب غلیظ. البته آن مردم لجوج و جاهل، به تکذیب قناعت نکرده و به پیامبرشان برچسب جنون هم زدند. چون آن حضرت نان را به نرخ روز نمی‌خورد، و چنین کسی از نظر آنها دیوانه بود. علاوه بر تکذیب و اتهام جنون، به آزار و اذیت او نیز پرداختند. در برخی روایات^(۴) آمده که گاه گلوی آن حضرت را گرفته آنقدر فشار می‌دادند که بی‌هوش بر روی زمین می‌افتاد. هنگام که به هوش می‌آمد دست به دعا بر می‌داشت و خطاب به خداوند عرضه می‌داشت:

۱. این مطلب از آیه شریفه ۲۶۲ سوره بقره استفاده می‌شود.

۲. سوره زمر، آیه ۱۰.

۳. سوره قمر، آیه ۸.

۴. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۹ و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۳۶۸.

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱) خدایا! قوم مرا هدایت کن، زیرا کارهای

زشت آنها از سر جهالت و نادانی است».

فحش و ناسزا و نسبت‌های ناروا، از دیگر آزارهای آنها بود.^(۲) اما حضرت نوح به کار خود ادامه می‌داد و توجهی به این امور نمی‌کرد، تا این که از هدایت بقیه آنها ناامید شد. که آهنگ دعای حضرت تغییر کرد:

«فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»^(۳) «او به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: «من

مغلوب (این قوم) شده‌ام، پس (مرا) یاری کن».

دعای حضرت نوح عليه السلام مستجاب شده و خداوند به یاری پیامبرش شتافت و در واقع طوفان آغاز گشت. می‌فرماید:

«فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّثَمَّرٍ»^(۴) «در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان

و بی‌وقفه گشودیم».

آری، طوفان با بارش شدید باران از آسمان شروع شد. البته نه بارش معمولی، بلکه بارش بسیار فراوان و پرزور. گویا درهای آسمان باز شده بود. باران به صورت آبشار به زمین می‌ریخت. قوم نوح که مدتی دچار خشکسالی بودند^(۵) هنگامی که آثار بارش باران را ملاحظه کردند خوشحال شده و گویا با خود گفتند: «به برکت بتها باران خواهد باردید و خشکسالی برطرف می‌شود» اما هنگامی که بارش سیل گونه باران را دیدند به اشتباه خود پی بردند. تازه این آغاز طوفان بود. در آیه بعد در مورد ادامه طوفان می‌فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸ و کامل این اثیر، ج ۱، ص ۶۸ به نقل از اخلاق انبیاء، ص ۸۸ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۱۹۲.

۲. الکشاف، ج ۴، ص ۴۳۳.

۳. سوره قمر، آیه ۱۰.

۴. سوره قمر، آیه ۱۱.

۵. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۹.

«وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ؛^(۱) و زمین را شکافتیم و چشمه‌های زیادی بیرون فرستادیم، و این دو آب برای هدفی که مقدر شده بود درهم آمیختند».

علاوه بر بارش شدید باران، آبهای زیر زمینی نیز به دستور خداوند جوشش گرفت و فوران کرد و زندگی آنها را فلج نمود.

سؤال: چگونه ممکن است آبهای زیر زمینی از نقاط مختلف بجوشد؟

جواب: ممکن است خداوند قادر عالم، به گازهای موجود در دل زمین فرمان دهد که آبهای زیر زمینی را تحت فشار قرار دهند، تا بناچار به سمت پوسته زمین حرکت کرده و آن را شکافته، در سطح زمین جریان پیدا کند.

به هر حال، آبهای آسمانی و زمینی به هم رسیدند و آن بارش و این جوشش به مقدار معلوم و معین ادامه پیدا کرد. به قدری که از قامت انسانها گذشت و ارتفاع خانه‌های آنها را طی کرد و حتی از قلّه کوهها گذشت^(۲) و تمام انسانها و خانه‌ها و کوهها به زیر آب رفت! با توجه به عمق زیاد آب و بارش شدید آسمان و جوشش زاید الوصف زمین و تلاش و دست و پا زدن انسانها و حیوانات، امواج سهمگینی ایجاد شد که مشرکان و بت پرستان را همانند برگ خشکیده‌ای از این سو به آن سو می‌برد. اما حضرت نوح و پیروانش، که سوار بر کشتی نجات شده بودند، نجات پیدا کردند. این مطلب در آیه بعد بیان شده است:

«وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْحِ وَ دُسْرٍ؛^(۳) و او را بر (کشتی) ساخته شده از الواح و میخ‌ها سوار کردیم».

کشتی نوح علیه السلام از نظر فنی و صنعت کشتی سازی، یک کشتی ابتدایی و کم مقاومت

۱. سوره قمر، آیه ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳. سوره قمر، آیات ۱۳.

بود و علی القاعده نباید در برابر آن امواج کوه پیکر و سهمگین دوام بیاورد، اما خداوند متعال حرکت آن را زیر نظر گرفت و آن را در برابر آن امواج حفظ کرد. به این مطلب در آیه زیر اشاره شده است:

«تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفْرًا»^(۱) (کشتی) تحت مراقبت حرکت می‌کرد، این

پاداشی بود برای کسانی که مورد انکار قرار گرفته بودند».

آن کشتی که جای خود دارد، اگر پیشرفته‌ترین کشتی‌های عصر و زمان ما هم در آن طوفان حضور داشتند در برابر آن امواج مقاومت نمی‌کردند و درهم کوبیده می‌شدند، اما چون اراده خداوند بر حفظ آن کشتی قرار گرفته بود، همان وسیله ساخته شده با مقداری چوب و میخ، آرام و بی‌دغدغه بر روی موج‌ها حرکت می‌کرد و به لطف خدا هیچ مشکلی به وجود نیامد. البته این عنایت خداوند در حقیقت پاداش ایمان و مقاومت و صبر و پایداری مؤمنان بود.

در پایان به این نکته اشاره می‌کند که آنچه گفته شد تنها یک داستان نیست، بلکه مایه عبرت است:

«وَلَقَدْ تَرَكُنَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^(۲) ما این ماجرا را نشانه‌ای در میان امت‌ها

باقی گذاریم؛ آیا کسی هست که پندگیرد؟!

این است قدرت نمایی خداوند

هنگامی که خداوند تصمیم می‌گیرد قوم و ملتی را عذاب کند، با همان چیزی که مایه حیات و زندگی آنها محسوب می‌شود نابودشان می‌کند، و نیازی ندارد که از لشکریان آسمان و زمین استفاده کند.

۱. سوره قمر، آیه ۱۴.

۲. سوره قمر، آیه ۱۵.

آب مایهٔ حیات قوم نوح، بلکه همه انسانهاست.^(۱) خداوند همین مایهٔ حیات را مأمور مرگ آنها کرد. این که خداوند از دل حیات، عامل مرگ اقوام سرکش را بیرون می‌کشد مایهٔ عبرت است.^(۲) قوم عاد و ثمود به وسیله تند باد نابود شدند. تند باد از همان اکسیژن و هوای آزادی تشکیل می‌گردد که جانداران بدون آن نمی‌توانند زندگی کنند. اگر هوا و نسیم و باد نباشد نه انسانی بر روی زمین خواهد ماند، و نه حیوانی قادر بر ادامهٔ حیات خواهد بود، و نه گیاه و درخت باقی می‌ماند. اما هنگامی که خداوند اراده می‌کند قوم عاد و ثمود را نابود کند همین نسیم و باد را تبدیل به تند بادی کرده، و آنها را درهم می‌کوبد.

جالب این که حفظ و نگهداری و یاری خداوند نیز با امور بسیار ساده صورت می‌پذیرد. خداوند در آن طوفان پر تلاطم و ویرانگر و با آن امواج سهمگین و کوه پیکر، پیامبرش و مؤمنان به آن حضرت را با مقداری تخته پاره که با تعدادی میخ به هم متصل شده بودند حفظ کرد. همانگونه که پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ را در برابر مشرکان و بت پرستان حجاز، به وسیلهٔ تارهای عنکبوت حفظ کرد. به این داستان توجه کنید که شنیدنی است:

داستان آن شب تاریخی (لیلة المبيت)

لیلة المبيت شبی بود که حضرت علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، تا پیامبر صلی الله علیه و آله بتواند از حلقهٔ محاصرهٔ دشمن، که اطراف خانه‌اش تشکیل داده بودند، عبور کرده و به مدینه هجرت نموده، و خود را از شر دشمنان نجات دهد. این واقعه را تمام علمای اسلام نقل کرده‌اند، و ما در تفسیر پیام قرآن حدّ اقل ده

۱. سورة انبیاء، آیه ۳۰.

۲. آلوسی می‌گوید: از عجایب قوم نوح این است که سالها مبتلی به خشکسالی بودند و طلب باران می‌کردند و خداوند با همان چیزی که مطلوب آنها بوده ایشان را به هلاکت رساند. (روح المعانی، ج ۲۷، ص ۸۲)

سند برای آن ذکر کرده‌ایم^(۱)؛ منابع مهمی همچون تفسیر ثعلبی، کفایة الطالب گنجی، الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، احیاء العلوم غزالی و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی. و این فضیلت بسیار مهم، از جمله فضایل مخصوص پیامبر اکرم ﷺ و امیرمؤمنان علی علیه السلام است. پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: من از طرف خداوند مأمور شده‌ام که به یثرب هجرت کنم، اما با توجه به این که دشمن خانه‌ام را محاصره کرده و رختخوابم را زیر نظر گرفته، تا صبحگاهان حمله کرده و مرا به قتل برساند، باید یک نفر در بستر من بخوابد تا آنها متوجه نبودن من در خانه نشده و به تعقیبم نپردازند تا از دسترس آنها دور شوم. شما در بستر من بخواب.

علی علیه السلام، که جان عالمیان به فدایش باد، نرسید این کار برای من خطری دارد یا نه، بلکه عرض کرد: ای رسول الله ﷺ! اگر من در بسترتان بخوابم شما به سلامت هجرت خواهید کرد؟ فرمود: آری، علی علیه السلام با جان و دل پذیرفت و به سجده افتاد و اولین سجده شکر را در اسلام بجا آورد. علی در بستر پیامبر آرمید و گهگاه تکانی می‌خورد تا دشمن یقین داشته باشد بستر خالی نیست. پیامبر ﷺ به سلامت از میان حلقه شمشیر به دستان دشمن خارج شد و بر خلاف جهت مدینه، که در شمال مکه بود، به سمت جنوب مکه حرکت کرد تا پس از بر طرف شدن خطر دشمن مکه را دور زده و به سمت مدینه برود.

لذا، در جنوب مکه به سمت غار ثور رفت و در آنجا پنهان شد. شمشیر زنان دشمن، صبح هنگام، طبق نقشه قبلی به داخل خانه پیامبر ﷺ هجوم آورده و با شمشیرهای برهنه اطراف بستر پیامبر ﷺ جمع شدند تا کار پیامبر را تمام کنند. اما همین که رو پوش را کنار زدند متوجه شدند پیامبر رفته و علی علیه السلام در بستر او خوابیده است. از علی پرسیدند: پیامبر کجاست؟ فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که سراغش را از من می‌گیرید!

۱. پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۶۵ به بعد.

بعضی از آنان قصد کشتن علی علیه السلام را کردند. یکی از آنان گفت: او را رها کنید. او انسان ساده‌ای است که پیامبر فرییش داده و در بسترش خوابانیده است! ^(۱) با این سخن علی را رها کردند. خداوند به وسیله جمله‌ای از دشمن، علی علیه السلام را حفظ کرد. دشمن برای یافتن پیامبر جستجوی وسیعی را آغاز نمود و از متخصصان ردّ یابی استفاده کرد و ردّ پیامبر را تا غار ثور زد. ردّ یاب گفت: پیامبر داخل غار است، اما یکی از همراهان، ضمن ردّ سخن او گفت: «مگر تارهای عنکبوت را بر دهانه غار نمی‌بینی؟!» اگر کسی داخل غار می‌شد تارها از بین می‌رفت. مشرکان مایوس و نا امید برگشتند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از برطرف شدن خطر به سمت مدینه حرکت کرد و صحیح و سالم به مدینه رسید. علی علیه السلام نیز پس از چند روز و انجام مأموریت‌های محوّله از سوی پیامبر، به آن حضرت ملحق شد ^(۲).

آری! اگر خداوند اراده نماید پیامبرش را با چند تار عنکبوت حفظ می‌کند. پیامبری که در سایه تلاش‌ها و مجاهدت‌ها و زحمات او و دیگر مسلمانان در طول تاریخ، اکنون ۱/۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ پیرو در سراسر دنیا دارد. اگر به فرمان خدا آن تارها تنیده نمی‌شد الان اسلام در چه موقعیتی قرار داشت؟!

نتیجه این‌که: هر زمان خداوند بخواهد قومی را عذاب کند، عوامل حیاتشان را تبدیل به عامل مرگشان می‌کند. و اگر بخواهد قوم یا اشخاص را حفظ کند، با ابزار بسیار ساده دست به این کار می‌زند و نیازی به لشکرکشی ندارد.

۱. علی علیه السلام خطاب به گوینده آن سخن سخیف، که ابوجهل بود، فرمود: «ابوجهل! آیا سادگی و خامی را به من نسبت می‌دهی؟ (گویا مرا نشناخته‌ای، بگذار خود را معرفی کنم؛ آن طور که شما خیال می‌کنید نیست؛ بلکه) خداوند آن قدر به من عقل داده که اگر بین تمام احمق‌های دنیا تقسیم شود، همه آنها صاحب عقل و خرد می‌شوند! و آن قدر به من قوّت و قدرت عطا کرده که اگر در بین تمام ضعیفان عالم تقسیم شود، همگی نیرومند و پر قدرت می‌شوند! و آن قدر به من شجاعت داده، که اگر بین ترسوه‌های جهان تقسیم گردد، همه از شجاعان خواهند شد!». (آیات ولایت در قرآن، ص ۲۸۸)

۲. شرح این داستان را در کتاب ما «آیات ولایت در قرآن»، ص ۲۷۱ به بعد، مطالعه فرمایید.

فصل هفتم
سر نوشت درناک فرزند نوح علیه السلام

سفید

سرنوشت دردناک

یکی از فرزندان حضرت نوح علیه السلام، به نام کنعان^(۱)، همچون همسرش انسان ناخلفی بود و به پدر ایمان نیاورد. آیات ۴۲ تا ۴۸ سوره هود به شرح حال او پرداخته است. توجه بفرمایید:

«وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ
إِزْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ؛ و کشتی، آنها را از میان امواجی همچون کوهها
حرکت می داد؛ (در این هنگام،) نوح فرزندش را که در گوشه ای بود صدا زد: پسر من!
همراه ما سوار شو، و با کافران مباش.»

همانگونه که قبلاً گفته شد، خداوند متعال به لطف و عنایت خاصش کشتی نوح را حفظ کرد؛ زیرا امواج کوه پیکر طوفان به قدری شدید و سهمگین بود که هیچ کشتی ای تاب مقاومت نداشت. به قول شاعر:

گر نگهدار من آن است که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد^(۲)
ضمناً از جمله «کان فی معزل» استفاده می شود که پسر نوح در مکانی بود که نه

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰۴.

۲. طبق آنچه که در سایت «انتشارات شادان» آمده، این شعر منسوب به شاعری به نام «خیرانی» است.

مکان مؤمنان ثابت قدم بود و نه جایگاه کافران و بت پرستان لجوج، بلکه مکان جداگانه‌ای بود. به هر حال حضرت نوح با شروع طوفان و حرکت کشتی نجات، از پسرش خواست دست از لجاجت بر دارد و سوار کشتی شود. به نظر شما کنعان چه پاسخی داد؟ آیه بعد به همین مطلب پرداخته است. توجه فرمایید:

«قَالَ سَأُوۡىٓ اِلٰى جَبَلٍ يَّعۡصِمُنِي مِنَ الْمَآءِ قَالَ لَا عَٰصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِيۡنَ»^(۱) گفت: «بزودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از آب حفظ می‌کند!» (نوح) گفت: «امروز هیچ نگهدارنده‌ای در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند» در این هنگام، موج در میان آن دو جدایی افکند؛ و او در زمرة غرق شدگان قرار گرفت!»

نتیجه لجاجت و خیره‌سری!

آنچه که باعث هلاکت و نابودی فرزند نوح شد لجاجت و خیره‌سری بود. او با چشم خود می‌دید طوفان چه غوفایی بر پا کرده و امواج چگونه این سو و آن سو می‌رود، و پدر مهربان چگونه راه نجات را بیان می‌کند و او را دعوت به خیر و صلاح می‌نماید؟ اما باز هم به لجاجت و خیره‌سری را ادامه داد تا آنجا که در امواج سهمگین غرق می‌شد! یکی از بدبختی‌های بشر این است که گرفتار لجاجت شده و در دام خیره‌سری می‌افتد. این کار پیامدهای شومی دارد که به عنوان نمونه می‌توان به پرونده‌های دادگستری لجاجت اشاره کرد. اگر لجاجت نبود سالها در پیچ و خم دادگاهها معطل نمی‌شدند و این همه خون دل نمی‌خوردند و وقت و پولشان را هدر نمی‌دادند. اگر داستان خیره‌سری شیطان رجیم را مطالعه کنیم به عمق پیامدهای نامیمون لجاجت پی خواهیم برد. شیطان مطابق آن چه که در خطبة قاصعه (خطبة ۱۹۲

نهج البلاغه) آمده ۶۰۰۰ سال عبادت خدا را کرد و عجیب این که بعضی معتقدند این مدت طولانی را با یک نماز دو رکعتی گذراند!^(۱) به هر حال هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور داد بر حضرت آدم علیه السلام سجده کنند، همه اطاعت کردند جز ابلیس، که حاضر نشد بر حضرت آدم علیه السلام سجده کند. خداوند به ابلیس فرمود: «چرا سجده نکردی؟» گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد».

خداوند او را از صف فرشتگان بیرون کرد و از درگاهش راند و فرمود:

«وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»^(۲) «و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز

قیامت بر تو خواهد بود».

اما شیطان متنبه نشد و توبه نکرد، بلکه بر لجاجت خویش پافشاری کرد و گفت:

«پروردگارا! تا روز رستاخیز به من مهلت بده تا فرزندان آدم را وسوسه کنم!».

بر فرض که تمام فرزندان آدم را وسوسه کند، چه چیزی نصیب شیطان می‌شود؟

جز این که شریک جرم تمام گنهکاران خواهد بود؟

متأسفانه لجاجت اجازه نمی‌دهد فرد لجوج به عواقب آن بیندیشد. همه باید از عاقبت لجاجت شیطان رانده شده، و فرزند غرق شده نوح عبرت بگیریم. خانواده‌ها لجبازی نکنند. دولتمردان اگر اشتباهی کردند لجبازی نکنند و اصرار بر ادامه اشتباه نداشته باشند.

نویسندگان مطبوعات اگر اشتباه نوشتند، لجبازی نکنند و اشتباه خود را بپذیرند و عذرخواهی کنند. کسانی که در مسایل اقتصادی کشور فعالیت دارند اگر برنامه‌ای را دنبال کردند و متوجه شدند برای کشور و مردم مفید نیست با لجاجت ادامه ندهند، بلکه با شجاعت آن را متوقف کرده و با صراحت اعلان کنند که اشتباه کرده‌اند. زن و

۱. منهج البراعه فی شرح نهج البلاغه ج ۱، ص ۲۷۵ ونور الثقلین، ج ۳، ص ۱۴، ج ۴۷.

۲. سوره حجر، آیه ۳۵.

شوهرهای جوان هم مراقب وسوسه‌های شیطان در لجبازیها باشند، که در صورت عدم کنترل ممکن است تا مرز جدایی پیش برود.

نکوهش لجاجت در کلمات معصومین علیهم‌السلام

با توجه به اهمیت این بحث، و پیامدهای خطرناک لجاجت، به چند روایت در این زمینه توجه فرمایید:

۱. پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «إِيَّاكَ وَاللُّجَاجَةَ؛ فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرُهَا نَدَامَةٌ»^(۱) از لجاجت بپرهیز؛ چون آغاز آن جهالت و نادانی و انتهای آن ندامت و پشیمانی است. حقیقتاً که این روایت، تصویر گویایی از لجاجت ارایه کرده است.

۲. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «الْلِجَاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ»^(۲) لجاجت عقل انسان را از کار می‌اندازد. آری، لجاجت دانشمند آگاه دانا را تبدیل به انسان احمق نموده، و عقلش را از کار می‌اندازد.

۳. حضرت علی علیه‌السلام در حدیث دیگری فرمود:

«الْلِجَاجُ بَدْرُ الشَّرِّ»^(۳) لجاجت بذر همه شرور و بدی هاست.

انسان لجباز بذر شومی می‌کارد و آن بذر، نهال شومی می‌رویانند که ثمره‌اش ریختن آبروی خود و اطرافیان‌ش می‌باشد. گاه ثمره لجاجت از هم پاشیدن خانواده و جدایی زن و شوهر و بی‌سرپرست شدن فرزندان است.

۴. در روایت سومی از آن حضرت می‌خوانیم: «الْلِجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضَرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ»^(۴) لجاجت بدترین زیانها و ضررها را در دنیا و آخرت نصیب انسان می‌کند.

۱. میزان الحکمة، ج ۹، باب ۳۵۵۴، ح ۱۸۱۳۳.

۲. میزان الحکمة، ج ۹، باب ۳۵۵۴، ح ۱۸۱۱۷.

۳. میزان الحکمة، ج ۹، باب ۳۵۵۴، ح ۱۸۱۱۹.

۴. میزان الحکمة، ج ۹، باب ۳۵۵۴، ح ۱۸۱۲۴.

یعنی لج بازی دنیا و آخرت انسان را تباه می‌سازد.

۵. در روایت دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم:

«الْجَاجُ يُنتِجُ الْحُرُوبَ؛^(۱) لجاجت (گاه) آتش جنگ‌هایی را روشن می‌کند».

مصدق این روایت را هم اکنون در کشور لیبی شاهد هستیم. رئیس جمهور مستبد و ظالم لیبی که مردم او را نمی‌خواهند با لجاجت بر مقام خود پافشاری می‌کند و به هیچ وجه حاضر نیست کوتاه بیاید و لذا چقدر خرابی و خونریزی به وجود آمده و در نهایت مجبور به فرار خواهد شد و کشوری ویران تحویل مردم خواهد داد. چرا باید انسان برای حفظ مقام زود گذر دنیایی اینقدر بهایا بپردازد و سبب این همه خرابی و ویرانی و قتل و غارت و ناامنی و ترسی و وحشت ملت خود شود؟!

با توجه به زیانهای سنگین و پیامدهای شوم و نتایج وحشتناک لجاجت، بیا بید تصمیم بگیریم اگر اشتباه کردیم لج‌بازی نکرده و دنیا و آخرت خود را تباه نسازیم؛ بلکه با شجاعت اعتراف به اشتباه نموده و عذرخواهی کنیم.

طرف مقابل هم لج نکند و عذرخواهی را بپذیرد، که عذرخواهی و قبول آن هر دو شجاعت می‌خواهد. از سرنوشت شیطان که بر اثر لجاجت و خیره‌سری از درگاه خدا رانده شد و تا روز قیامت لعن و نفرین خدا را به جان خرید، عبرت بگیریم.

فصیح‌ترین آیات قرآن^(۲)

پس از آن که همه کافران و مشرکان و بت‌پرستان به سزای اعمال خود رسیدند. و در طوفان غرق شدند و مأموریت طوفان پایان گرفت، خداوند متعال چنین فرمود:

«وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَ يَا سَمَاءُ أَفْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ

۱. میزان الحکمة، ج ۹، باب ۳۵۵۴، ج ۱۸۱۲۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۱۰.

اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛^(۱) و گفته شد: «ای زمین، آبت را فرو بر! و ای آسمان، (از بارش) خودداری کن!» و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلو گرفت؛ و (در این هنگام،) گفته شد: «دور باد گروه ستمکاران (از رحمت خدا!!)».

کشتی نوح علیه السلام شش ماه روی آب بود. برخی گفته‌اند از اوّل ماه رجب تا پایان ماه ذی‌الحجّة^(۲) و عده‌ای شش ماه را از دهم رجب تا دهم ماه محرم (روز عاشورا) می‌دانند.^(۳) به هر حال، پس از شش ماه کشتی در کنار کوه جودی^(۴) پهلو گرفت. در مورد این‌که: کوه جودی کجا بوده؟ در میان مفسران اختلاف نظر زیادی وجود دارد، ولی از مجموع قرائن استفاده می‌شود که کوه جودی در یک منطقه خوش آب و هوا در شمال عراق نزدیک سرزمین شام بود، و کشتی در آنجا به زمین نشست.^(۵) در این جا روایت جالبی نقل شده که نشان دهنده اعجاز قرآن در زمینه فصاحت و بلاغت است، که خلاصه آن به شرح زیر خدمتان تقدیم می‌شود:

کفّار قریش جلسه‌ای گرفته و جمع زیادی از ارباب شعر و ادب عرب را، که در فنّ سخن و سرودن شعر مهارت زیادی داشتند، دعوت کرده و به آنها گفتند:

«پیامبر مسلمانها مدّعی است که قرآن کلام خداست و هیچ کس قادر نیست همانند قرآن، یا ده سوره مثل قرآن، و یا حتی یک سوره شبیه آن بیاورد. شما تمام توان خود را به کار بگیرید و با هم مشورت و هم‌فکری نمایید و یک سوره مثل قرآن بیاورید. تمام هزینه‌های لازم را هم ما می‌پردازیم!»

۱. سوره هود، آیه ۴۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۳۷.

۳. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۳۴.

۴. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۳۳، ح ۵۶.

۵. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۳۹، ذیل آیه ۴۴ سوره هود.

امکانات تهیه شد. ابزار و وسایل پذیرایی مهیا گشت، و آنها مشغول مطالعه‌ی قرآن شدند، تا با استفاده از فنون به کار رفته در قرآن به زعم خودشان بتوانند سوره‌ای مثل قرآن بیاورند. پس از چهل روز مطالعه، به آیه‌ی مورد بحث (آیه ۴۴ سوره هود) رسیدند. در کمال تعجب مشاهده کردند که خداوند متعال با فصاحت و بلاغت عجیبی یک داستان مفصل را در شش جمله کوتاه در ضمن یک آیه بیان کرده است. در مقابل فصاحت و بلاغت قرآن سر تعظیم فرود آورده و عقب نشینی نموده، و اعلان کردند که ما قادر بر مقابله با قرآن مجید نیستیم.^(۱)

وظیفه ما در برابر قرآن

همه ما در برابر این نعمت بی بدیل خداوند مسئولیم. باید همگان، مخصوصاً جوانان، سعی کنند بیشتر با قرآن آشنا شوند و حظ و بهره فزونتری از آن بگیرند. الحمدلله برنامه تلاوت‌های دسته‌جمعی، ختم قرآن و حفظ آیات آن فراگیر شده و اقبال مردم در این زمینه روز به روز بیشتر می‌شود، که این خود جواب دندان شکنی است به دشمنان شیعه، مخصوصاً وهابی‌های سلفی، که شیعه را از قرآن بیگانه می‌دانند.

ولی قناعت به تلاوت و ختم و حفظ قرآن صحیح نیست. ما باید سعی کنیم با مفاهیم و مضامین بلند این کلام الهی نیز آشنا شویم.

به تعبیر دیگر، ما در برابر قرآن چهار وظیفه داریم: ۱. خوب بخوانیم. ۲. خوب بفهمیم. ۳. خوب عمل کنیم. ۴. خوب تبلیغ نماییم. اگر هر چهار کار را انجام دهیم، به وظیفه خود در برابر قرآن عمل کرده‌ایم.

سفید

فصل هشتم
گفتگوی نوح علیه السلام با خداوند متعال
بعد از غرق فرزندش

سفید

خداوندا وعده تو حق است!

پس از آن که نصیحت‌های حضرت نوح علیه السلام نسبت به فرزندش اثر نکرد، و کنعان دعوت پدر را در مورد سوارشدن بر کشتی نجات نپذیرفت، و طوفان آن فرزند ناخلف را از پدر جدا کرد، و امواج بین پدر و پسر جدایی افکند، مهر پدری بر نوح پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه کرد و به فکر نجات دادن فرزندش افتاد و بدین منظور به گفتگو با خداوند پرداخت.

به این گفتگو توجه فرمایید:

«وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»^(۱) نوح به پروردگارش عرض کرد: پروردگارا! پسر من از خاندان من است، و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است، و تو بهترین حکم‌کنندگانی. آری، حضرت نوح علیه السلام با صدای بلند شکوه کرد که: فرزندم جزء اهل بیت من است، و تو وعده نجات اهل را دادی و وعده تو حق است، پس چرا او غرق شد؟ جمله «وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» معنی لطیفی دارد. یعنی: «خدایا! اگر شکایت و گله‌ای داشته باشم به نزد خودت می‌آورم. و برای دیگری مطرح نمی‌کنم چون تو احکم الحاکمین و از همه بهتر قضاوت می‌کنی». چقدر زشت است که انسان از خالق خود در برابر مخلوقی شکایت کند.

۱. سوره هود، آیه ۴۵.

اینک پاسخ خداوند خطاب به نوح را بشنویم:

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ
إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست؛ او عمل غیر صالحی
است [= فرد ناشایسته‌ای است]؛ پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه؛ من به تو اندرز
می‌دهم که از جاهلان نباشی».

خداوند متعال در پاسخ نوح چهار جمله فرمود، که در هر کدام نکته یا نکاتی نهفته
است. توجه بفرمایید:

جمله اول: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ؛ او (فرزندت) از خاندان تو نیست».

سؤال: منظور از این جمله چیست؟ آیا کنعان فرزند حقیقی حضرت نوح عليه السلام نبود، یا
منظور خداوند چیز دیگری است؟

جواب: بعضی از مفسران گفته‌اند: همسر نوح، مادر کنعان، قبل از ازدواج با نوح
پیامبر عليه السلام شوهر دیگری داشت که کنعان از او بود. سپس با حضرت نوح عليه السلام ازدواج کرد
و فرزندش را همراه خود به خانه نوح عليه السلام آورد.^(۱) بنابراین، کنعان فرزند واقعی نوح عليه السلام
نبود، و از اهل او محسوب نمی‌شد.

اما این نظریه توسط مفسران شیعه رد شده و آنها معتقدند کنعان فرزند حقیقی
حضرت نوح عليه السلام بود، اما چون رابطه روحانی خود را با آن حضرت قطع کرد و به کفار و
مشرکان و بت پرستان پیوست نا اهل محسوب شد و خداوند او را جزء اهل بیت نوح
محسوب نکرد.

همانگونه که عکس این مطلب هم صادق است. سلمان فارسی از فارس بود و
ارتباطی با عرب نداشت، تا چه رسد به بنی هاشم و خاندان رسالت، اما از آنجا که رابطه
معنوی و روحانی قوی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد کرد، آن حضرت او را جز اهل بیت

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۹۴.

خود خواند: «سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلِ الْبَيْتِ»^(۱)

آری ارتباط معنوی و روحانی بسیار کار ساز است، تا آنجا که ممکن است به غیر انسان هم سرایت کند. در داستان اصحاب کهف، مطابق آنچه که در قرآن مجید آمده، سگ اصحاب کهف همراه آنها شد و در دهانه غار استراحت کرد.^(۲) و ظاهراً آن حیوان نیز همانند بقیه سیصد و نه سال خوابید و سپس بیدار شد. این حیوان همراه خوبان شد و جزء آنها به شمار رفت. لذا شاعر می گوید:

| | |
|--------------------------|--|
| با بدان یار گشت همسر لوط | خاندان نبوتش گم شد |
| پسر نوح با بدان نشست | خاندان نبوتش گم شد |
| سگ اصحاب کهف روزی چند | پی نیکان گرفت و مردم شد ^(۳) |

خلاصه این که منظور از اهل در آیه شریفه این است که او جز افراد با ایمان نبود.

جمله دوم: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ؛ او عمل غیر صالحی است».

خداوند متعال با دلیل و برهان با پیامبرش سخن می گوید. علت این که فرزند نوح از اهل نوح نیست این است که او عمل غیر صالحی است و طبیعی است که عمل غیر صالح با عمل صالح سنخیتی نداشته باشد.

سؤال: چرا خداوند متعال فرمود: «پسر نوح عمل غیر صالحی است» و نفرمود: «عامل غیر صالحی است»؟

جواب: به دو شکل می توان از این سوال پاسخ داد:

۱. گاه یک نفر کاری را آن قدر انجام می دهد که گویا خود آن کار می شود. مثل این که پرسیده می شود: «فلان کس چگونه انسانی است؟» می گویند: «سرتا پا سخاوت

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۸۵.

۲. سوره کهف، آیه ۱۸

۳. گلستان سعدی، باب اول، حکایت چهارم.

است». نمی‌گویند: انسان سخاوتمندی است؛ بلکه می‌گویند: سر تا پا سخاوت است؛ چون بسیار سخاوتمند است.

یا اگر پرسیده شود: «صدام چگونه انسانی بود؟» گفته می‌شود: «سر تا پا جنایت بود». زیرا بسیار جنایت کرده بود. در مورد پسر نوح هم که بسیار کار ناشایست انجام داده بود. «عمل غیر صالح» گفته شده است. و این نشان از فصاحت و بلاغت قران مجید می‌دهد که برای بیان کردن اهمیّت فوق العادهٔ مطلبی «مصدر» جانشین «اسم فاعل» می‌شود.

۲. شفاعت در مورد پسر نوح، در صورتی قابل قبول است که انحراف کمی داشته باشد؛ اما کسی که سر تا پا عمل غیر صالح است قابلیت شفاعت ندارد. بنابراین، شفاعت هر چند حق است و پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام می‌توانند شفیع ما در روز قیامت باشند، اما این کار بدون حساب و کتاب نیست و تنها شامل کسانی می‌شود که قابلیت شفاعت داشته باشند و تمام پلهای پشت سر خود را خراب نکرده باشند.

جملهٔ سوم: «فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ «پس آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه». پس از آن که خداوند با دلیل و منطق برای پیامبرش، حضرت نوح ﷺ، ثابت کرد که در مورد فرزندش اشتباه کرده، از او می‌خواهد که در آینده نسبت به آنچه اطلاعات کاملی ندارد تقاضایی نکند. ظاهراً آنچه که باعث شد حضرت نوح ﷺ دچار این اشتباه شود این بود که به هنگام شروع طوفان فرزندش را در گوشه‌ای جدا از کفار و مشرکان ملاحظه کرد (وَ كَانَ فِي مَعْرَلٍ) و تصور کرد که می‌خواهد ایمان بیاورد و لذا در مقام شفاعت بر آمد.

جملهٔ چهارم: «إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی؛ حضرت نوح ﷺ هنگامی که متوجه اشتباه خود شد اصرار و پافشاری و لجajt نکرد؛

بلکه فوراً در مقام جبران برآمد. و لذا، خطاب به پروردگارش چنین گفت:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِنْ أَتَاكَ عِزِّي وَرَحْمَتِي
أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^(۱) عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن
آگاهی ندارم. و اگر مرا نیامرزی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود».

آری، حضرت نوح علیه السلام به خاطر ترک اولی (نه گناه و معصیت) به درگاه خداوند توبه
کرد و از گفته‌اش عذر خواهی نمود و خواهان غفران و بخشش الهی شد؛ چون معتقد
بود محرومان از غفران و رحمت خدا زیان کارند. خداوند متعال هم عذرش را پذیرفت
و از خطایش درگذشت.

ترک اولی چیست؟ آیا پیامبران ترک اولی می‌کنند؟

برخی تصوّر می‌کنند که «ترک اولی» به معنای «انجام کار خلاف» است. در حالی
که چنین نیست، بلکه حتی ممکن است آن کار مستحب باشد، اما از شخص امام و
پیامبر مستحب بالاتر انتظار می‌رود. مثلاً نماز خواندن در مسجدی که صد نفر در نماز
جماعت آن شرکت می‌کنند مستحب است؛ اما شرکت در مسجدی که ۱۰۰۰ نفر نماز
گزار دارد استحباب بیشتری دارد. حال اگر شخص معصومی به جای شرکت در مسجد
دوم به مسجد اول برود مرتکب کار خطا و اشتباهی نشده، بلکه «سزاوارتر» را رها کرده
و «سزاوار» را انجام داده، و این را ترک اولی می‌گویند.

مثال دیگر: اگر حادثه‌ای دردناک مانند زلزله در منطقه‌ای رخ دهد و مردم آن منطقه
شدیداً نیاز به کمک مالی داشته باشند، چنانچه کارگر کم در آمد روز مزدی، حقوق یک
روزش، مثلاً ۲۰۰۰۰ تومان، را به عنوان کمک به زلزله زدگان بپردازد همه مردم او را
تمجید می‌کنند، اما اگر شخص سرمایه داری، که در آمد میلیونی دارد، به همین مقدار
کمک کند مورد تقییح و سرزنش دیگران قرار می‌گیرد، با این‌که کار حرام یا حتی

۱. سوره هود، آیه ۴۷.

مکروهی نکرده است، ولی شایسته‌تر این بود که کمکش متناسب با مقدار در آمدش باشد. و به تعبیر دیگر «حسنات الابرار سیئات المقربین»^(۱) یعنی گاه کاری که من و شما انجام می‌دهیم حسنه محسوب می‌شود، ولی همان کار اگر توسط امامان یا پیامبران انجام شود، که مقرب درگاه الهی اند، سیئه محسوب می‌گردد. از آنچه که گفته شد معنای ترک اولی روشن شد. به هر حال حضرت نوح علیه السلام به خاطر ترک اولی توبه کرد و خداوند توبه‌اش را پذیرفت.

پیاده شوید.

در ادامه داستان حضرت نوح علیه السلام به آیه ۴۸ سوره هود می‌رسیم، که خداوند به آن حضرت و دیگر مؤمنان کشتی نجات، دستور می‌دهد پیاده شوند. توجه بفرمایید:

«قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَّمٍ مِّنْ مَّعَكَ وَ أُمَّمٌ سَمِعَتْهُمُ ثَمَّ يَمْسُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (به نوح) گفته شد: «ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت‌هایی که با تو اند، فرود آی! و امت‌هایی نیز هستند که ما آنها را از نعمتها بهره‌مند خواهیم ساخت، سپس (به سبب کفران نعمت) عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می‌رسد».

اولاً کلمه «قیل» به صیغه مجهول، به جای «قال» به صیغه معلوم، شاید به خاطر ترک اولای حضرت نوح علیه السلام بوده است. یعنی، هر چند خداوند از آن در گذشت، ولی اثر آن این بود که خداوند مستقیم سلام و برکات بر نوح نفرستد، بلکه این کار توسط ملائکه صورت پذیرد.

ثانیاً: هنگامی که کشتی نجات پهلو گرفت و قرار شد نوح و همراهان پیاده شوند و پس از شش ماه^(۲) ماندن بر روی آب، به زندگی عادی خود ادامه دهند، شاید با خود

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵.

۲. البته در مورد مدت ماندن کشتی نجات بر روی آب، در میان دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. شرح این مطلب را در بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۳۴ مطالعه فرمایید.

گفته باشند: «همه جا را سیلاب گرفته و تمام خانه و زندگی ما از بین رفته و زمین همچون باتلاق خطرناکی است که انسان را در خود غرق می‌کند و مواد غذایی هم وجود ندارد و بیم بیماری هم می‌رود. ما چگونه پیاده شویم و به زندگی عادی خود ادامه دهیم؟ کفار و مشرکان بر اثر طوفان نابود شدند و ما هم بر اثر نداشتن سر پناه و مواد غذایی و شیوع بیماری خواهیم مرد!»^(۱)

خداوند متعال در این آیه شریفه به آنها دلداری می‌دهد تا آرامش پیدا کنند. خدایی که قادر است آن طوفان عظیم را ایجاد کند و شما را شش ماه بر روی آب زنده نگهدارد، قادر بر حفظ و نگهداری شما بر روی زمین و تأمین نیازها و بر طرف کردن بیماریها و سایر موانع نیز خواهد بود. البته بهره‌مند کردن از نعمتها تا زمانی است که مردم کفران نعمت نکنند، که در صورت کفران، نعمت از آنها سلب گشته و دچار عذاب سختی خواهند شد.

روایت جالبی از امام رضا علیه السلام

امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام از دوستانش پرسید: مردم (اهل سنت) آیه شریفه «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ» را چگونه تفسیر می‌کنند؟ یکی از حاضران عرض کرد: بعضی معتقدند: معنی آیه این است که کنعان فرزند حقیقی نوح نبود. امام فرمود:

«كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنَهُ وَ لَكِنَّ لَّمَّا عَصَى اللَّهُ تَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مِنْ كَانَ مِتًّا لَمْ يُطْعِ

اللَّهُ فَلَيْسَ مِتًّا؛^(۲) این سخن صحیح نیست؛ او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که

مر تکب گناه شد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت، خداوند فرزندی او را

نفی کرد. همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند».

بنابراین، خیال نکنید به صرف یک دعای توسل یا زیارت عاشورا یا قرآن بر سر

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۰، ح ۲.

گرفتن، هر چند در مسیر اطاعت الهی گام بر نداریم، همه چیز درست می‌شود. بلکه باید مطیع اوامر و نواهی الهی باشیم و در مسیر رضای خداوند قدم بگذاریم.

پیوندهای مادی و معنوی

انسانها دو رقم پیوند با یکدیگر دارند:

۱. پیوند مادی و جسمانی.

۲. پیوند معنوی و روحانی.

اسلام به هر دو پیوند اهمیت می‌دهد. سفارش فوق العاده اسلام در مورد پدر و مادر، نشانه اهمیت اسلام به پیوندهای جسمانی است. به عنوان نمونه به آیه ۲۳ و ۲۴ سوره اسراء توجه فرمایید:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا؛ و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید؛ و به پدر و مادر نیکی کنید، و هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار، و بر آنها فریاد مزن؛ و گفتار (لطیف و سنجیده و) بزرگووارانه به آنها بگو. و پر و بال تواضع خویش را از روی محبت و لطف، در برابر آنها فرود آر؛ و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

اولاً: خداوند متعال بعد از فرمان توحید و یکتاپرستی، بلافاصله دستور احترام به والدین را صادر می‌کند، که نشانگر اهمیت فوق‌العاده احترام به پدر و مادر است. ثانیاً: تأکید ویژه قرآن نسبت به زمانی که پدر و مادر پیر و فرتوت شده و از کار افتاده و نیاز به محبت و کمک و عاطفه دارند، نشان از عنایت ویژه اسلام به مسایل عاطفی دارد. همان چیزی که دنیای مادی غرب، قلم سرخ بر روی آن کشیده، و والدین را در

آن سن و سال که بیش از هر زمان دیگر نیاز به توجه و محبت و عاطفه دارند به خانه سالمندان و به تعبیر بهتر «فراموشخانه» برده و سال به سال هم به آنها سر نمی‌زنند. ثالثاً: خداوند متعال به فرزندان سفارش می‌کند که به پدر و مادر کوچکترین اهانتی نکرده، و کمتر از گل به آنها نگویند. مبدا به آنها بگویند: «خسته شدیم!»، «چقدر از شما پذیرایی کنیم!»، «چقدر برای شما زحمت بکشیم!»، «مگر ما چه گناهی کرده‌ایم که فرزند شما شده‌ایم!» و جملاتی از این قبیل؛ بلکه با آنها محترمانه سخن بگویند، و برخوردی محبت‌آمیز داشته باشند، و والدین را از چشمه سارهای عواطف خویش سیراب نمایند.

رابعاً: می‌فرماید: همچون پرندگانی که جوجه‌های خود را در مقابل گرما و سرما و حملات دشمن و دیگر خطرات زیر بال و پر می‌گیرند، شما فرزندان هم پدر و مادر خویش را، مخصوصاً در سن پیری و ناتوانی، زیر پر و بال محبت و عاطفه و عنایت خود قرار دهید تا مبدا دچار شکست روحی و عاطفی شوند. و در پایان برای آنها دعا کنید و از خداوند متعال بخواهید که به آنها رحم کند همانگونه که آنها در زمان کودکی به شما رحم کرده و در تربیت شما کوشا بودند.

خداوند در این قسمت می‌خواهد دوران ضعف و ناتوانی فرزند را به یادش بیاورد، که چگونه به هنگام تشنگی و گرسنگی به او آب و غذا می‌دادند، و تنهایی‌اش را پر می‌کردند، و نیازهای عاطفی‌اش را بر طرف می‌نمودند، و در تربیتش می‌کوشیدند، و خلاصه تمام تلاش خود را برای آسایش و امنیت او به کار می‌گرفتند. تا او هم اکنون که نیازمند کمک‌ها و عنایتها و محبت فرزند هستند، حمایتش را از آنها دریغ نکنند.

فرزندانی که نسبت به والدین خود حرمتها را رعایت نمی‌کنند و سفارشات خداوند را در مورد آنها به جا نمی‌آورند مطمئن باشند که فرزندانشان با آنها همان کار را خواهند کرد؛ و شاید هم بدتر!

به هر حال اسلام برای پیوندهای جسمانی و مادی اهمیّت قائل است. اما مهمتر از آن، پیوندهای معنوی و روحانی است، تا آنجا که اگر کسی پیوندهای معنوی و روحانی را بگسلد پیوندهای جسمانی ارزشی نخواهد داشت. ولذا، اگر برادر انسان، همچون قابیل، دست به کشتن انسان مظلومی همچون هابیل بزند، نمی‌توان به برادر قاتل محبت کرد و به او احترام گذشت. زیرا با قطع رابطه معنوی و پیوند روحانی، پیوند جسمانی تأثیر خود را از دست می‌دهد.

آیه شریفه ۲۳ سوره توبه ناظر بر همین مطلب است. توجه فرمایید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءِآبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولی (و یار و یاور و تکیه‌گاه) خود قرار ندهید. و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، آنان ستمکارانند».

نوح پیامبر ﷺ بر اساس پیوند جسمانی و مادی به فرزندش علاقمند است و سعی دارد او را نجات دهد، اما از آنجا که او پیوندهای معنوی و روحانی خویش را با خدای خود قطع کرده و از صف اهل ایمان جدا شده، دیگر اهل او محسوب نمی‌شود و در زمره خانواده نوح به حساب نمی‌آید، و صلاحیّت و شایستگی نجات ندارد.

مسلمانان مطرود

بر طبق برخی از روایات، حضرات معصومین علیهم‌السلام، بعضی از مسلمانان را به علت بریدن پیوندهای معنوی، طرد کرده و از خود نمی‌دانند. به چند نمونه از این روایات توجه فرمایید:

۱. سوره توبه، آیه ۲۳.

۱. امام کاظم علیه السلام فرمود:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ؛^(۱) مسلمانی که هر روز به حساب خودش رسیدگی نکند از ما نیست».

یعنی شب هنگام موقعی که به بستر می‌روی اعمال آن روزت را مرور کن، چنانچه اعمال ناپسندی مرتکب شده‌ای جبران کن و اگر اعمال نیکی بجا آورده‌ای، خداوند را بر اعمال شایسته شاکر باش، در غیر این صورت امام کاظم تو را از خود نمی‌داند؛ هر چند ادعای دوستی داشته باشی.

۲. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فِي شَرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا؛^(۲) کسی که مرتکب غش نسبت به مسلمانی در معامله‌ای شود (و به او جنس تقلبی بفروشد) از ما نیست». کسی که در شیر، آب می‌کند و آن را به عنوان شیر خالص می‌فروشد متقلب و خیانتکار است. میوه فروشی که ردیف رویین میوه‌ها را سالم و درشت، و ردیف‌های زیرین را ریز و خراب می‌گذارد نسبت به برادران مسلمان خود مرتکب غش و خیانت شده‌است؛ کاری که متأسفانه در میدان میوه و تره بار ما زیاد انجام می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین کسی را از خود نمی‌داند، هر چند بارها به زیارت قبر آن حضرت مشرف شده باشد.

۳. در روایت دیگری از وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «أَلَا مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ إِتْقَاءَ شَرِّهِ فَلَيْسَ مِنِّي»؛^(۳) آگاه باشید کسی که مردم او را به خاطر اجتناب از شرش گرامی بدانند و احترام بگذارند از من نیست».

مثل اینکه آدم بد زبانی است، برای این که از نیش زبانش در امان باشد و او را مورد تمسخر قرار ندهد، یا متهم به چیز ننماید، یا برایش شایعه سازی نکند به او احترام می‌گذارد. چنین کسی جزء خودیها و اهل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محسوب نمی‌شود.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۲.

۲. سفینة البحار، ج ۶، ص ۶۴۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۷۷، ح ۲.

۴. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ؛^(۱) کسی که به مردم ظلم

و ستم می‌کند از شیعیان ما نیست».

یعنی شیعه نباید به کس ظلم کند. شیعه بودن به صرف ادّعا نیست؛ بلکه شرایطی دارد که در روایات مختلف^(۲) ذکر شده است. بنابراین، تنها با خواندن دعای کمیل و ندبه و قرائت زیارت عاشورا و آل یاسین و رفتن به زیارت مراقد پاک و منور حضرات معصومین علیهم السلام انسان شیعه واقعی محسوب نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر همه این کارها، که در جای خود بسیار خوب و لازم است، باید شرایط دیگری نیز داشته باشد که یکی از آنها ظلم نکردن به مردم است.

۵. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَيْسَ بِوَلِيٍّ لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَاماً؛^(۳) کسی که مال

مردم را بدون رضایت آنها بخورد از دوستان ما نیست».

حرام خوری با دوستی امام صادق علیه السلام سازگاری ندارد. کاسبی که در شب احیا قرآن به سر می‌گیرد و به امام صادق و دیگر حضرات معصومین علیهم السلام متوسّل می‌شود، اما در روز و به هنگام کاسبی کم فروشی می‌کند، دوست امام صادق علیه السلام نیست. کارمندی که در شب احیاء پک یا الله می‌گوید و سپس خداوند را به چهارده نور پاک قسم می‌دهد، اما روز بعد، در محل کار رشوه می‌گیرد جزء اولیاء امام صادق علیه السلام نمی‌باشد.

بنابراین، اگر می‌خواهیم شیعه واقعی علی علیه السلام باشیم و انتظار داریم در آن جهان آب کوثر از دست مبارکش بنوشیم باید از آنچه که بین ما و علی و اولاد علی علیهم السلام فاصله می‌اندازد (که به پنج نمونه آن اشاره شد) جداً اجتناب کنیم.

خلاصه این‌که پیوندهای معنوی و روحانی بسیار مهم است و گاه پیوندهای مادی و

جسمانی را از بین می‌برد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۳، ح ۱۵.

۲. سفینة البحار، ج ۴، ص ۵۵۰.

۳. کافی، ج ۵، ص ۳۱۴، ح ۴۳.

باز هم گفتگویی درباره عدالت صحابه!

به مناسبت بحث‌های گذشته شایسته است سخنی منطقی و معقول با برادران اهل سنت داشته باشیم و در این بحث، ملاک را قرآن مجید قرار دهیم.

این برادران محترم معتقدند که تمام اصحاب پیامبر عادل بوده، و نمی‌توان به آنها توهین کرد. هر کس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را درک کرده، و از آن حضرت حدیثی نقل نموده باشد، جزء صحابه آن حضرت محسوب می‌شود و عادل است و نازکتر از گل نمی‌توان به او گفت.

آنها معتقدند معاویه بن ابوسفیان هم از اصحاب پیامبر است و عادل بوده و نباید به او توهین کرد! آیا این مطلب صحیح است؟ آیا این عقیده با آنچه که از داستان پسر نوح خواندیم مطابقت می‌کند؟ آیا براستی کسانی که پیوند معنوی و روحانی خود را با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بریدند، عادلند و باید به آنها احترام گذاشت؟ آیا همه صحابه پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عادل بوده‌اند؟

در پاسخ این سوالات باید گفت: انصاف این است که صحابه بر سه دسته‌اند:

۱. کسانی که در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افراد شایسته و خوبی بوده، و پس از رحلت آن حضرت نیز پیوند معنوی و روحانی خویش را با آن حضرت حفظ نموده، و در خطاً پیامبر و مسیر رضای الهی گام برداشتند. این گروه بی شک عادلند.

۲. کسانی که نه در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن حضرت همراه بوده، و نه پس از آن حضرت در مسیر او گام برداشتند؛ مانند منافقان و انسانهای دو چهره، که در سوره منافقین و توبه و اوایل سوره بقره و برخی دیگر از سوره‌ها به شدت مورد مذمت قرار گرفته و خطر آنها به مسلمانان گوشزد شده است. اینها هم با پیامبر نماز می‌خواندند، و در مجالس آن حضرت شرکت می‌نمودند، و گاه از آن حضرت روایت نقل می‌کردند، و جزء صحابه آن حضرت محسوب می‌شدند. آیا برادران اهل سنت این گروه را هم عادل

می‌دانند و معتقدند که باید مورد احترام همگان باشند؟! بی شک اینها نه عادلند و نه شایسته احترامند؛ بلکه در حقیقت همچون پسر نوح از دایره ایمان خارج شده و پیوندهای معنوی و روحانی را بریده و جزء مسلمانان محسوب نمی‌شوند.

۳. کسانی که در زمان پیامبر ﷺ در مسیر آن حضرت بوده، اما بعد از رحلت آن حضرت منحرف شده، و پیوندهای معنوی خود را با خدا و پیامبر قطع کردند. مانند تعدادی از صحابه که در کتب برادران اهل سنت تصریح شده که آنان مرتکب شرب خمر شده و حد شرعی بر آنها جاری شد.^(۱) آیا براستی اینها عادلند؟

یکی از صحابه پیامبر سمره بن جندب بود. او در باغ یکی از انصار درخت نخلی داشت، که راه عبور به سمت باغ از داخل خانه آن انصاری می‌گذشت. سمره هر زمان قصد سرکشی از درختش را داشت بدون اطلاع قبلی و گفتن «یا الله» وارد خانه انصاری گشته و داخل باغ می‌شد، و با این کارش برای خانواده انصاری ایجاد مزاحمت می‌کرد. مرد انصاری به سمره گفت: شما حق دارید از درخت خود سرکشی کنید، ولی موقع ورود به خانه ما، اطلاع دهید تا خانواده خود را بپوشد. سمره گفت: من حق عبور دارم و هر زمان بخواهم وارد می‌شوم و اطلاع هم نمی‌دهم. مرد انصاری از او به پیامبر اکرم ﷺ شکایت کرد. پیامبر ﷺ سمره را خواست و شکایت مرد انصاری را به وی گوشزد کرد و از او خواست بدون اطلاع قبلی وارد خانه آنها نشود. اما آن مرد لجباز سفارش پیامبر را هم نپذیرفت و بر همان عقیده اش پافشاری کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: این درخت را به من واگذار کن، تا در جای دیگر نخل بهتری به تو بدهم. این پیشنهاد را هم نپذیرفت. پیامبر ﷺ فرمود: به جای آن نخل، ده نخل به تو می‌دهم. باز هم قبول نکرد. پیامبر ﷺ هنگامی که دید او همچنان به لجاجت و خیره سری اش ادامه می‌دهد و قصد ضرر زدن به مرد انصاری را دارد، خطاب به مرد

۱. به وسایل الشیعه، ج ۱۸، ابواب حد المسکر، باب ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۹ و ۱۴ و السنن الکبری، ج ۸، ص ۳۱۲ به بعد مراجعه فرمایید.

انصاری فرمود: درخت نخلش را از ریشه بکن و بیرون بیداز؛ چون هیچ کس حق ندارد به دیگری ضرر برساند.^(۱)

این شخص جزء صحابه پیامبر ﷺ بود و در زمان آن حضرت مرتکب چنین کار حرام و گناه بزرگی شد. آیا او عادل است و واجب الاحترام؟!

پس از رحلت حضرت که پرونده به مراتب سیاهتری دارد. هنگامی که زیاد بن ابیه حکومت عراق را به دست گرفت سمرة بن جندب را والی بصره کرد. این مرد جنایتکار شروع به مبارزه با مخالفان کرد و در این راه ۸۰۰۰ نفر از آنان را کشت.^(۲) هنگامی که از او پرسیدند: با کشتن این همه انسان احساس ناراحتی نکردی؟ گفت: اگر ۸۰۰۰ نفر دیگر هم بکشم ناراحت نخواهم شد.^(۳) آیا برادران اهل سنت چنین انسان جنایتکار سفاک خونریزی را عادل می‌دانند؟!

سمره در زمان معاویه مأمور جعل حدیث بر علیه امیر مؤمنان علی علیه السلام و به نفع قاتل آن حضرت، ابن ملجم مرادی شد. آن دو، نسبت به قیمت این کار زشت با هم چانه زدند و در نهایت بر ۴۰۰۰۰۰ درهم توافق کردند. سمرة بن جندب اعلان کرد دو آیه زیر درباره حضرت علی علیه السلام نازل شده است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ؛ و بعضی از مردم در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می‌کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می‌گیرند، در حالی که آنان، سر سخت‌ترین دشمنان. (نشانه آنها، این است که) هنگامی که روی بر می‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین،

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۹۳ و قواعد الفقیه، ج ۱، ص ۲۶ به بعد

۲. قواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۷.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۴، ص ۱۶۰.

کوشش می‌کنند، و زراعتها و چهار پایان و انسانها را نابود می‌سازند، (با این‌که می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد».

در حالی که این دو آیه مطابق سخن مفسران، درباره «اخنس بن شریق منافق» نازل شده است، که در عصر رسول خدا ﷺ دست به جنایاتی زده بود.^(۱)

وی همچنین اعلام کرد که آیه ۲۰۷ سوره بقره، که می‌فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛ بعضی از مردم (با ایمان و

فداکار، همچون علی عليه السلام در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم)

جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند».

در وصف ابن ملجم نازل شده است، در حالی که این آیه در ماجرای لیلة المبيت

درباره علی عليه السلام نازل شده بود.^(۲)

آیا براستی برادران اهل سنت چنین انسانی را با این پرونده سیاه عادل می‌دانند؟!

برادران عزیز! بیایید براساس قرآن مجید قضاوت کنیم. کسانی که در عصر

پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم و بعد از رحلت آن بزرگوار در مسیر حق بوده‌اند را تمجید نموده، و

صحابه‌ای که در زمان پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم یا بعد از آن حضرت منحرف شده‌اند را طرد نماییم.

۱. رجوع کنید به: تفسیر فخر رازی، روح المعانی، در المنثور، مجمع البیان و تفسیر نمونه، ذیل تفسیر آیات فوق.

۲. عاشورا، ص ۱۸۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۸۹.

فصل نهم
عوامل اصلی انحراف فرزند نوح علیه السلام

سفید

علل انحراف

سؤال: مگر حضرت نوح علیه السلام فرزند خود را خوب تربیت نکرد که منحرف شد؟ حضرت نوح علیه السلام که در طول ۹۵۰ سال رسالت موفق شد حدود هشتاد نفر را هدایت کند^(۱) یعنی برای هدایت هر نفر بطور متوسط ۱۲ سال وقت گذاشت، چطور برای هدایت فرزندش وقت کافی نگذاشت؟ آیا نعوذ بالله نطفه این فرزند اشکال داشته است؟

جواب: هرگز اشکالی در نطفه فرزند نوح نبوده است و اساساً هیچ یک از همسران پیامبران، حتی آنها که از نظر عقیده راه کفر و شرک را پیمودند و مشکل عقیدتی داشتند، آلودگی جنسی نداشتند^(۲)، و هر کس مطلبی در این مورد بگوید باطل و بی اساس و بدور از واقعیت است. نتیجه این که بی شک فرزند نوح حلال زاده بوده و در مورد تربیت او هیچ کوتاهی از ناحیه حضرت نوح علیه السلام صورت نگرفته بوده است. بنابراین، علل انحراف او چیز دیگری بوده که برای پی بردن به آن لازم است به سراغ عوامل تربیتی برویم و در مورد آن بحث نماییم.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۳۶ و ص ۳۳۶، ح ۶۴
۲. در المنثور، ج ۶، ص ۲۴۵ و بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰۸.

مثلت تربیت انسان‌ها

دانشمندان تعلیم و تربیت معتقدند انسان در سه مکتب پرورش پیدا می‌کند و آن را مثلث تربیت می‌نامند:

۱. دامان مادر و آغوش پدر یا محیط خانواده.

۲. محیط تحصیل علم یا مکتب درسی؛ که شامل پیش دبستانی، دبستان، دوره راهنمایی، دبیرستان، پیش دانشگاهی و دانشگاه می‌شود.

۳. محیط جامعه؛ باید مراقب بود که فرزند در محیط کسب و کار با چه کسانی محسور است. در محله با چه افرادی رفاقت می‌کند. در تفریحگاه‌ها و پارک‌ها به سراغ چه کسانی می‌رود. در محیط اداره با چه انسانهایی حشر و نشر دارد. در مجالس با چه کسانی می‌نشیند. همه اینها محیط جامعه محسوب می‌شود.

در عصر و زمان ما، مکتب چهارمی نیز پیدا شده و مثلث تربیت را تبدیل به مربع تربیت کرده، و آن رسانه‌های ارتباط جمعی است. برنامه‌های رادیویی، تلویزیون، ماهواره، اینترنت، روزنامه‌ها، مجلات و حتی پیامک‌ها، تأثیر زیادی در تربیت فرزند دارد. اسلام در تمام این زمینه‌ها برنامه دارد. اگر کسی در هر سه زمینه، بلکه هر چهار زمینه، مراقب تربیت فرزندش باشد و بتواند او را کنترل کند، تربیت شایسته‌ای خواهد یافت. اما اگر در هر زمینه‌ای غفلت کند به همان نسبت در تربیت او ناموفق خواهد بود.

۱. محیط خانواده

سؤال: اسلام برای تربیت فرزند در محیط خانواده از چه زمانی برنامه دارد؟
از دوران نوجوانی، یا کودکی، یا شیرخوارگی، یا آغاز ولادت و یا حتی قبل از تولد؟
جواب: اسلام از زمانی که انسان می‌خواهد همسری برای خود انتخاب کند مسأله تربیت فرزند آینده آنها را شروع می‌کند. و لذا، در روایات ما برای همسر شایسته ویژگی‌های خاصی مطرح شده است. از جمله این‌که به مسلمانان توصیه شده به سراغ

همسری دین‌دار و متدین برونند.^(۱) یعنی هر چند هر کدام از جمال و کمال و میزان تحصیلات امتیاز خوبی است، اما امتیاز مهم، دینداری است. بسیاری کسانی که به دنبال جمال و زیبایی رفته و همسری زیبا انتخاب نموده، و به دین و عقیده او اهمیتی ندادند، و جمال همسرشان بالای بزرگی در زندگی مشترکشان شد. همانگونه که برخی به دنبال مال و ثروت همسرشان بودند و همان مال بالای جان آنها شد. و از آن بدتر، کسانی که هوای مال پدر دختر، با دختری ازدواج کرده و پس از ازدواج برای مرگ پدر زن لحظه شماری نموده، تا پس از مرگ وی، اموالش به دخترش برسد و سپس به تملک او درآید، اما خوشبخت نشدند! ازدواجهایی که با ملاک و معیار زیبایی و ثروت زوجه صورت گیرد ختم به خیر نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ لِحَمَالِهَا أَوْ لِمَالِهَا وَكُلَّ إِلَى ذَلِكِ، وَإِذَا تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ الْمَالَ وَالْجَمَالَ»؛^(۲) هرگاه مردی، زنی را به خاطر زیبایی یا ثروتش به عنوان همسر انتخاب کند، خداوند او را به همان مال و جمال واگذار می‌کند (و حمایتش نمی‌کند) ولی اگر به خاطر دین و ایمانش با او ازدواج نماید، خداوند مال و جمال نیز به او عنایت می‌کند».

بنابراین، تربیت فرزند از هنگام انتخاب همسر آغاز می‌شود و به هنگام عروسی و زفاف و آمیزش و انعقاد نطفه ادامه پیدا می‌کند و لهذا سفارشات فراوانی در مورد زمان و مکان آمیزش و کیفیت و چگونگی آن در روایات اسلامی به چشم می‌خورد^(۳) و سپس در دوران حاملگی شدت پیدا می‌کند و سفارشات متعددی از جمله استفاده آکید از غذای حلال به چشم می‌خورد.^(۴)

هنگامی که فرزند به دنیا می‌آید و دوران شیرخوارگی اش شروع می‌شود نیز

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۰، ح ۲، ص ۳۱، ح ۴ و ۵ و ۶.

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۰، ح ۱.

۳. بخشی از این روایات در وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۸۷، باب ۱۴۹ و ص ۱۸۸، باب ۱۵۰ و ص ۱۹۰، باب ۱۵۱، آمده است.

۴. حلیة المتقین، باب چهارم، فصل هشتم.

دستورات خاصی وجود دارد. از جمله این که اگر به هر علت مادر نتواند به نوزاد شیر بدهد و بخواهند دایه‌ای برای کودک انتخاب کنند باید دایه‌ای بیابند که احمق نباشد، عداوت و دشمنی اهل بیت را در دل نداشته باشد، و لب به شراب نزند.^(۱) و در همین راستا حقوقی را به نفع فرزند بر عهده پدر گذاشته، که به هشت نمونه آن در ضمن سه روایت اشاره می‌کنیم:

حقوق فرزند بر والدین

روایت اول: حضرت علی علیه السلام طبق آنچه که در نهج البلاغه آمده، فرمودند: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ؛^(۲) و حق فرزند بر پدرش این است که نام نیک برایش انتخاب کند، و خوب تربیتش نماید، و قرآن را تعلیمش دهد». ۱. نام نیک؛ علت سفارش نام نیک برای فرزندان این است که تکرار نام، اثر تلقینی در فرزند دارد. مثلاً وقتی نام پسر عبدالله باشد و این نام تکرار شود، فرزند به این فکر می‌کند که بنده خدا باشد، و در مقابل خداوند وظیفه‌ای دارد. و هنگامی که نام دختری را فاطمه بگذارند و این نام تکرار شود و او را با آن نام صدا کنند، تلاش می‌کند که از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پیروی نماید. همانگونه که نامهای بد اثر تلقینی منفی دارد و لذا از آن نهی شده است.^(۳) اگر در روایات از انتخاب نام «مالک» نهی شده،^(۴) بدان جهت است که صاحب این نام بر اثر تکرار آن خیال می‌کند که مالک هستی است. نام «خالد» نیز غافل کننده است و انسان را از مرگ و جهان آخرت غافل می‌کند و لذا نهی

۱. می‌توانید این روایات را در وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸۴، باب ۷۵ و ص ۱۸۵، باب ۷۶، و ص ۱۸۷، باب ۷۷ و ۷۸ و ص ۱۸۹، باب ۷۹ مطالعه فرمایید.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۹۹.

۳. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۳، ح ۳.

۴. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۰، ح ۱.

شده است.^(۱) از انتخاب نام دشمنان اسلام نیز نهی شده است.^(۲) پیامبر اسلام ﷺ گاه هنگام برخورد با نام‌های نامناسب آنها را تغییر می‌داد،^(۳) و نام مناسبی برای آن شخص انتخاب می‌کرد. نتیجه این‌که یکی از حقوق فرزند، نام نیک است.

۲. ادب نیکو؛ دوّمین حق فرزند این است که او را بطور صحیح ادب کند. برخی تصوّر می‌کنند ادب آن است که اگر کار بدی کرد او را به باد کتک بگیرد؛ این اشتباه است. تأدیب فرزند این است که کار صحیح را در اعمال و رفتار والدین خود مشاهده کند. مثل این‌که در برابر فرزندان سخنان زشت و بی‌ادبانه نگویند، و به یکدیگر توهین نکنند، فحاشی و بددهانی ننمایند، دروغ نگویند، تهمت نزنند، کتک کاری نکنند و خلاصه این‌که به بچه‌ها درس عملی بدهند. زیرا اگر خودشان آلوده این اعمال زشت باشند و به بچه‌ها سفارش به کارهای خیر کنند، هیچ اثری ندارد. پس بهترین راه تأدیب، ادب عملی است.

۳. تعلیم قرآن؛ سوّمین حق فرزند بر پدر این است که او را با قرآن آشنا سازد. خوانندگان محترم! فرزندان را از کودکی با قرآن آشنا کنید که هر چه با قرآن آشنا تر شوند از انحرافات و مفاسد اخلاقی بیشتر فاصله خواهند گرفت. انسان هنگامی که برنامه تلاوت قرآن بچه‌های کم سنّ و سال را از تلویزیون مشاهده می‌کند لذّت می‌برد. مخصوصاً که بسیار زیبا و بدون غلط و با رعایت تمام قواعد تجوید از عهده تلاوت قرآن برمی آیند. علاوه بر قرائت و تلاوت قرآن، باید تدریجاً آنها را با معارف بلند قرآن نیز آشنا سازیم.

روایت دوّم: پیامبرگرمی اسلام ﷺ در مورد حقوق فرزند، فرمودند:

«حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ، وَالسَّبَّاحَةَ، وَالرِّمَّاحَةَ، وَأَنْ

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۰، ح ۲.
 ۲. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۰، ح ۳.
 ۳. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۰، ح ۶.

لَا يَزُوقُهُ إِلَّا طَيِّبًا؛^(۱) حق فرزند بر پدرش این است که خواندن و نوشتن و شنا کردن و

تیراندازی به او تعلیم دهد، و جز غذای حلال به او نخوراند».

در این روایت به چهار حق دیگر فرزند اشاره شده است:

۴. تحصیل علم؛ فراگیری علم و قدرت بر خواندن و نوشتن از دیگر حقوق فرزند است. اکنون که عصر مبارزه با بیسوادی است این حق جلوه خاصی ندارد، اما طرح آن بیش از ۱۴۰۰ سال قبل در محیطی که تمام با سوادهای آن به بیست نفر نمی‌رسید^(۲) بسیار مهم بود، و نشان از اهمیّت فوق‌العاده اسلام به علم و دانش می‌دهد. بنابراین، بر پدر لازم است که زمینه تحصیل فرزندش را به مقدار امکاناتش مهیا سازد.

۵. تعلیم شنا؛ یکی دیگر از حقوق فرزند بر پدر این است که به او شنا یاد دهد. چون ممکن است فرزند در دریا یا رودخانه یا استخری گرفتار شود و اگر شنا بلد نباشد جانش به خطر بیفتد.

۶. تیراندازی؛ آمادگی دفاعی و نظامی از دیگر حقوق فرزند است. اگر ما در جنگ تحمیلی آمادگی کافی دفاعی نداشته بودیم بیگانگان و دشمنان ما را نابود کرده بودند. همانگونه که اگر جوانان حزب الله لبنان تعلیمات نظامی کافی نداشتند، اسرائیل آنها را بلعیده بود.

۷. غذای حلال؛ فرزند یکی از افرادی است که واجب التّفقه پدر محسوب می‌شود، و تا زمانی که قادر بر تهیّه نفقه خود نباشد و پدر قادر باشد باید نفقه‌اش را تأمین کند. ولی پدر باید دقت کند که غذای حلال به فرزندش بدهد؛ چون غذای حرام آثار زیانباری بر روح انسان می‌گذارد،^(۳) تا آن جا که امام حسین علیه السلام یکی از علل انحطاط و

۱. میزان الحکمة، ج ۱۱، باب ۴۲۱۱، ح ۲۲۷۳۴.

۲. فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ص ۲۵.

۳. برخی از آثار مورد اشاره، در بحار الانوار، ج ۶۶ ص ۳۱۴، ص ۳۷۲ آمده است.

شقاوت کوفیان را پر شدن شکمهای آنان از لقمه حرام شمرد.^(۱)
 حدیث سؤم: در روایت دیگری از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم:
 «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُزَوِّجَهُ إِذَا أَدْرَكَ، وَيُعَلِّمَهُ
 الْكِتَابَةَ؛^(۲) حق فرزند بر پدرش این است که برایش نام نیک انتخاب کند، و هنگامی که
 به سن ازدواج رسید مقدمات ازدواجش را فراهم نماید، و خواندن و نوشتن به او یاد
 دهد.»

در این روایت نیز به سه حق اشاره شده که در مورد دو حق آن در روایت قبل بحث
 شد، و حق دیگر آن ازدواج است.

۸. حق ازدواج؛ هشتمین حق فرزند، حق ازدواج و تشکیل زندگی مشترک است. پدر
 و مادر وظیفه دارند هنگامی که فرزندشان (چه پسر و چه دختر) به سن ازدواج رسید
 وسایل ازدواجش را آماده کنند. حدیث عجیبی داریم که باید پدر و مادرهای سخت‌گیر
 و اهل تجملات و تشریفات، و آنها که به دنبال مسابقه تجمل پرستی هستند، به آن
 توجه کنند. پیامبر ﷺ طبق این روایت می‌فرماید:

«اگر جوان بر اثر سخت‌گیری بی‌دلیل پدر و مادر موفق بر ازدواج نشود و به خاطر

ترک ازدواج به گناه بیفتد پدر و مادر نیز، در گناه این فرزند شریکند!»^(۳)

چرا اینقدر ازدواج را سخت می‌گیرید و برای خود و جوانان مشکل‌ساز شده‌اید؟ مگر
 عروس و دامادی برتر از فاطمه و علی علیهما السلام در این عالم سراغ دارید؟ ازدواج و مهریه و
 جهیزیه و جشن ازدواجشان را در کتابهای تاریخی مطالعه کنید و ببینید چقدر ساده
 بوده است.^(۴) بیایید با تأسی به این بزرگان، بتهایی که در مورد ازدواج و مهریه و

۱. سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص ۲۴۵.

۲. میزان الحکمة، ج ۱۱، باب ۴۲۱۱، ح ۲۲۷۳۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۶۴، ذیل آیه ۳۳ سوره نور.

۴. شرح این مطلب را در کتاب زهراء علیها السلام برترین بانوی جهان، ص ۲۹ به بعد مطالعه فرمایید.

جهیزیه و جشن عقد و عروسی ساخته‌ایم، بشکنیم و موانع را از سر راه جوانان برداریم. مهریه ساده، جهیزیه سبک، جشن کم خرج، مایهٔ آبروریزی نیست. انحراف جوانان و آلودگی جنسی آنان و روابط نامشروعی که به خاطر موانع ازدواج رخ می‌دهد، مایهٔ آبروریزی است!

خلاصه این‌که اولین مکتب تربیت فرزند، دامن مادر و آغوش پدر است، که اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

مکتب دوم: محضر استاد و معلم

دومین مکتب تربیتی انسان محضر استاد و معلم است که از دوران پیش دبستانی شروع می‌شود و تا مراحل مختلف دانشگاه ادامه می‌یابد. در این مرحله، اگر برنامه‌های تحصیلی مناسب، و کتابهای درسی سالم، و اساتید هم مطابق موازین صحیحی انتخاب شوند، تربیت صحیحی شکل خواهد گرفت. برنامهٔ اسلام در این بعد تربیتی چیست؟ آیات متعدّد و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد که به برخی از آنها خواهیم پرداخت. اما قبل از آن، توجه به این نکته لازم است که این روایات از معجزات اسلام است. زیرا این احادیث در زمانی بیان شده که خرافات سرتاسر جامعه حجاز را در بر گرفته بود^(۱) و علم و دانش ارزشی نداشت. بیان روایات بلندی در مورد علم و دانش در آن محیط، نوعی معجزه محسوب می‌شود. اینک به روایاتی در مورد تعلیم و تعلم و ارزش علم و دانش توجه فرمایید:

۱. دانش برای همه؛ از نظر اسلام علم آموزی هیچ محدودیت سنی و جنسی ندارد. اسلام دانش آموختن را بر همهٔ مسلمانان واجب می‌داند.

(طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ)^(۲)

۱. بخشی از این خرافات در کتاب فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، ص ۲۱ به بعد آمده است.

۲. میزان الحکمة، ج ۷، باب ۲۸۴۷، ح ۱۳۷۴۵، این روایت صراحت دارد که تحصیل علم بر مرد و زن لازم است و بر فرض که

بنابراین، از نظر اسلام زن و مرد، پیر و جوان، ثروتمند و فقیر، همه و همه باید به دنبال تحصیل علم باشند.

۲. دوران تحصیل؛ از نظر اسلام دوران تحصیل نیز محدود به زمان خاصی نیست؛ بلکه از گاهواره تا گور ادامه دارد. (أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ).^(۱)

بنابراین، در فرهنگ اسلامی چیزی به نام فارغ‌التحصیلی وجود ندارد، و انسان تا آخر عمر همواره باید در حال یادگیری باشد، و اگر دو روزش مساوی باشد و چیزی بر معلوماتش افزوده نشود ضرر کرده است.^(۲)

۳. ارزش فوق‌العاده فراگیری علم؛ در مورد اهمیت تعلیم علم روایات فراوانی وجود دارد، که به چند نمونه آن قناعت می‌کنیم:

الف) حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ، وَ مُدَارَسَتَهُ تَسْبِيحٌ، وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ، وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ»؛^(۳)

یادگیری علم (و گام‌هایی که به سوی کلاس درس بر می‌دارید) حسنه است. و مباحث علمی حکم تسبیح خدا را دارد. و بحث از علم و دانش جهاد است. و یاد دادن آن به انسانهای جاهل صدقه محسوب می‌شود».

دنیای امروز یادگیری را واجب کرده، و اگر معلوم شود کسی سواد خواندن و نوشتن ندارد او را مجبور به فراگیری می‌کند، ولی یاد دادن را واجب و اجباری نکرده است. اما

→ کلمه «مسلمه»، در روایت نباشد باز هم تحصیل علم بر زنان لازم بود. چون منظور از «مسلم» جنس مسلمان اعم از زن و مرد است، نه جنسیت مرد به تنهایی. بنابراین، در هر حال «طلب‌العلم» اختصاص به مردان ندارد، بلکه اسلام آن را بر زن و مرد هر دو لازم می‌داند.

۱. نویسنده کتاب «العلم والحکمة في الكتاب والسنة»، در ص ۲۰۶، پس از نقل روایت مذکور از برخی کتب می‌گوید: «بعد از جستجوی فراوان و تحقیق زیاد چنین روایاتی را در منابع معتبر روایی نیافتیم؛ هر چند در برخی کتب دیگر آمده است».

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۳، ح ۵.

۳. میزان الحکمة، ج ۷، باب ۲۸۶۲، ح ۱۳۸۴۰.

اسلام علاوه بر وجوب تحصیل علم، تدریس و تعلیم را نیز واجب شمرده است.

(ب) پیامبرگرمی اسلام، حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمودند:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ الْأَجُودِ الْأَجُودِ؟ اللَّهُ الْأَجُودُ الْأَجُودُ، وَ أَنَا أَجُودٌ وَوُلْدِ آدَمَ وَ أَجُودُكُمْ مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ عُلِّمَ عِلْمًا فَنَشَرَ عِلْمَهُ»^(۱) می‌خواهید سخاوتمندترین فرد را به شما معرفی کنم؟ سخاوتمندترین موجود خداوند متعال است. و سخاوتمندترین انسان در میان فرزندان آدم من هستم. و سخاوتمندترین شما بعد از من کسی است که چیزی را فراگیرد و به دیگران یاد دهد».

(ج) در روایت دیگری از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم:

«إِنَّ مَعْلَمَ الْخَيْرِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ، وَ حَيْثَانُ الْبَحْرِ، وَ كُلُّ ذِي رُوحٍ فِي الْهَوَاءِ، وَ جَمِيعُ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»^(۲) کسی که به مردم چیزهای خوب (دنیوی و اخروی، علم دین و دنیا) یاد می‌دهد تمام موجودات زمین و آسمان و جنبندگان، حتی ماهیان دریا و مرغان آسمان، برای او استغفار می‌کنند».

واقعاً مقام معلم چقدر والا و بالاست که تمام زمین و آسمان برایش استغفار نموده، و در مقابلش سر تعظیم فرود می‌آورند.

(د) در روایت سومی از آن حضرت چنین خوانیم:

«إِنَّ الْمَعْلَمَ إِذَا قَالَ لِلصَّبِيِّ بِسْمِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ وَ لِلصَّبِيِّ وَ لِوَالِدَيْهِ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ»^(۳) هنگامی که معلم به کودک می‌گوید بسم الله بگو، سه برائت از جهنم نوشته می‌شود: یکی برای معلم، دیگری برای خود بچه، و سومی برای پدر و مادر آن بچه».

گفتن یک بسم الله الرحمان الرحيم این قدر ثواب دارد، حال اگر آن بچه زیر نظر معلم، تمام قرآن را حفظ کند چقدر ارزش و ثواب دارد؟

۱. میزان الحکمة، ج ۷، باب ۲۸۵۹، ح ۱۳۸۲۵.

۲. میزان الحکمة، ج ۷، باب ۲۸۵۹، ح ۱۳۸۱۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۶، ح ۴.

از این روایات معلوم می‌شود که درس و تحصیل و تدریس بسیار مهم است.
 ۴. ویژگی‌های معلّم شایسته: ما حقّ نداریم نزد هر معلّمی زانو بزنییم و فرزندمان را به کلاس درس هر استادی بفرستیم؛ بلکه باید معلّم و استاد را با دقّت انتخاب کنیم. خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره عبس می‌فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»؛^(۱) انسان باید به غذایش بنگرد!»

ظاهر این آیه شریفه و آیات قبل و بعدش این است که موضوع بحث، مسایل توحیدی است. یعنی هنگامی که انواع غذاها را سر سفره می‌گذارند و میل می‌کنی، فکر کن که از کجا آمده است؟ آیا در مورد همین نانی که در هر سه وعده غذایی مورد استفاده قرار می‌گیرد اندیشیده‌ای؟ یک دانه گندم را مورد مطالعه قرار بده، که چگونه ساخته شده است؟ هر دانه گندمی یک نطفه زنده دارد، و بقیه‌اش موادّ غذایی محسوب می‌شود. هنگامی که کشاورز آن را در دل زمین می‌کارد نمی‌تواند از موادّ غذایی زمین استفاده کند و لذا نطفه زنده گندم از موادّ غذایی خود گندم استفاده کرده و شروع به رشد و نمو می‌نماید، تا به تدریج قادر بر استفاده از موادّ غذایی زمین شوند. ممکن است دانشمندان دانشمندان جمع شوند و با مطالعه و تحقیق و پژوهش چیزی شبیه دانه گندم با همان مواد غذایی بسازند، اما نطفه زنده‌ای نخواهد داشت و چنانچه سال‌ها در دل زمین پنهان شود سبز نخواهد شد! برآستی، دریایی از معارف توحیدی در دانه گندم وجود دارد؛ اگر در آن اندیشه کنیم.

آیا دقّت کرده‌اید هنگامی که پرتقالی را پوست نموده و آن را برش می‌دهیم، صدها بطری کوچک بلورین که پر از آب پرتقال است با نهایت دقّت و ظرافت در کنار هم چیده شده، به گونه‌ای که امکان جا به جایی هوا در بین بطریها نیست، و لذا فاسد نمی‌شود. آری، در یک قاچ پرتقال یک دنیا توحید و خدانشناسی است. نتیجه این‌که

۱. سوره عبس، آیه ۲۴.

ظاهر آیه مورد بحث و آیات قبل و بعد آن توجه به مسایل توحیدی است. اما آیه شریفه معنای دیگری نیز دارد. و آن مراقبت از غذای روح است.^(۱) انسان باید در مورد غذای روحش دقت کند، و مراقب باشد علم و دانش را از چه کس می‌گیرد. نکند معلم و استادی غذای مسموم روحی را در قالب زیبایی قرار دهد و به خورد تو دهد و روح را بیمار کند.

اساتید مسلمان و انقلابی، مسئولین محترم دانشگاه‌ها، دولتمردان عرصه فرهنگی و علمی کشور مراقب علوم وارداتی باشند و از این غذاهای روحی دانشجویان به شدت مراقبت کنند، که گاه صاحبان آن، فرهنگ و عقاید فاسدشان را از طریق علومشان به مردم دیگر کشورها تحمیل می‌کنند.

به عنوان نمونه، در دوران طاغوت کتاب جامعه‌شناسی دانشگاه را مورد مطالعه قرار دادم. در بخشی از این کتاب در مورد مذهب چنین نوشته شده بود: «آیا مذهب زائیده جهل انسان است، یا مولود ترس انسان می‌باشد؟» یعنی مذهب ساختگی است. آن روز که انسان جاهل بود و اسباب عالم طبیعت را نمی‌شناخت معتقد به مذهب و خدا شد. همانگونه که اشخاصی که از سیلاب و زلزله و دیگر حوادث خوفناک آسمانی و زمینی می‌ترسیدند به خدا و مذهب پناه می‌بردند! به عبارت دیگر نویسنده این کتاب، غیر واقعی بودن مذهب و خداوند را قطعی و مسلم گرفته بود و به زعم خویش به دنبال علل و عوامل آن بود! این گونه کتابها بسیار خطرناک است و لذا عزیزانی که مسئولیت تنظیم متون درسی کتابهای دانشگاهی و غیر دانشگاهی را دارند باید بسیار مراقب باشند و فیلتر بگذارند تا مبادا مطلب خلافی به دانش‌آموختگان منتقل شود.

البته ما مخالف استفاده از علوم و دانش و کشفیات دیگران نیستیم، و از مطالب

۱. و لذا در روایتی از امام باقر علیه السلام که در تفسیر آیه مورد بحث وارد شده می‌خوانیم که فرمود: «منظور از طعام علم و دانشی است که انسان استفاده می‌کند و باید مراقب باشد که از چه کسی آن را می‌گیرد». (میزان الحکمة، ج ۷، باب ۲۸۶۷، ح ۱۳۸۷۳)

مفید و خوب آنها استقبال می‌کنیم، اما باید مسایل خلاف عقاید و اخلاق و معارف دینی آن حذف شود.

مکتب سوم: محیط اجتماع

منظور از محیط اجتماع، که سؤمین مکتب تربیتی انسان محسوب می‌شود، مجالس مذهبی، مساجد، حسینیه‌ها، هیئت‌های دینی، مجالس تشکیل شده در پارک‌ها، محیط کارهای شخصی و اجتماعی و آزاد و جلسات خصوصی و دوستان خصوصی و مانند آن است. که از همه مهمتر و تأثیرگذارتر دوستان خصوصی آن هم در جلسات خصوصی می‌باشد. گاه یک دوست ممکن است انسان را جهنمی کند، همانگونه که امکان دارد انسان را به بهشت سوق دهد. دوست خوب می‌تواند انسان را به قلّه افتخار رهنمون شود، همانگونه که دوست بد می‌تواند او را به حضيض ذلّت بکشاند. آیات ۵۰ تا ۶۱ سوره صافات، شاهد خوبی بر این ادّعاست. توجه فرمایید:

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ»^(۱) در حالی که بهشتیان غرق گفتگو هستند
رو به یکدیگر کرده از هم سؤال می‌کنند.»

این آیات مربوط به بهشتیان است که پس از ورود به بهشت بر روی تختها و سربرهایی می‌نشینند و در مورد مسایل مختلف گفتگو کرده و از همدیگر سوال می‌کنند. از جمله مطالبی که بین آنها ردّ و بدل می‌شود در مورد دوستانشان در دنیا است؛ که در آیه بعد به آن پرداخته شده است:

«قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ؛ یکی از آنها می‌گوید: «من (در دنیا هم‌نشینی
داشتم).»

آری، یکی از بهشتیان از دوستش می‌پرسد که در دنیا با او بوده و اکنون در بهشت نیست. سپس ویژگی هایش را به شرح زیر بیان می‌کند:

۱. سوره صافات، آیات ۵۰ تا ۶۱

«يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ؛

(دوست دنیایی من) پیوسته می‌گفت: آیا تو باور داری، که وقتی ما مردیم و خاک و

استخوانی (پوسیده) شدیم، (بار دیگر زنده می‌شویم و) جزا داده خواهیم شد؟»

در آیه بعد می‌خوانیم:

«قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ؛ می‌گویند: «آیا شما (از وضع او) آگاهی دارید؟»

اما ظاهراً دوستان بهشتی اش اطلاعی از دوست او ندارند. اما با توجه به این‌که بهشتیان بر جهنمیان مسلطند و آنها را مشاهده می‌کنند، ناگهان نگاهش به جهنم می‌افتد و از سرنوشت او مطلع می‌شود:

«فَاطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ؛ این جاست که نگاهی می‌کند، ناگهان او را در میان

دوزخ می‌بیند.»

هنگامی که دوستش را در جهنم می‌بیند و ملاحظه می‌کند که حاصل اعمالش را دریافته، و خود را در بهشت می‌بیند و ثمرهٔ زحماتش در دنیا را گرفته، به یاد تلاشهای آن دوست جهنمی برای گمراه کردن خود می‌افتد و خطاب به او می‌گوید:

«قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لَتُرْدِينَ؛ «به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت

بکشانی!»

سپس به این نکته توجه می‌کند که لطف و عنایت خداوند سبب نجات او و بهشتی

شدنش شد.

این آیات نشان می‌دهد که یک دوست می‌تواند انسان را جهنمی کند یا نکند. ولذا باید بسیار مراقب بود و دوستان خوبی انتخاب کرد. بسیاری کسانی که به واسطهٔ یک دوست ناباب، آلودهٔ مواد مخدر شده‌اند. وسوسه‌های دوست آلوده آنقدر تکرار می‌شود تا او را وادار به استفاده از مواد مخدر می‌کند. بعد هم پیشنهاد تجارت پر سود مواد مخدر به او می‌دهد و از او یک قاچاقچی می‌سازد.

سپس دستگیر و محکوم به اعلام می‌شود. و اگر هم گرفتار قانون و مجازات نشود، دچار انواع بیماری‌های حاصل از اعتیاد می‌شود و در برخی موارد تمام بدنش پوسیده، و به وضعیتی رقت‌باری دچار می‌گردد. عضویت در باندهای سرقت، جنایت، و اعمال جنسی منافی عفت، غالباً ثمرهٔ دوستی با افراد ناباب است. بنابراین، جوانان عزیز باید در انتخاب دوست بسیار سخت‌گیر باشند.

دوست از نظر سعدی شیرازی

| | |
|--|----------------------------|
| رسید از دست مخدومی به دستم | گلی خوشبوی در حمام روزی |
| که از بوی دلاویز تو مستم | بدو گفتم که مشک‌ی یا عبیری |
| ولیکن مدتی با گل نشستم | بگفتا من گلی ناچیز بودم |
| و گرنه من همان خاکم که هستم ^(۱) | کمال همنشین در من اثر کرد |

در شیراز گل مخصوصی وجود دارد به نام «گل سرشور» که قدیم سر را با آن می‌شستند. این گل، سر را بسیار تمیز و موها را نرم و لطیف می‌کند.

گاه مقداری برگ خشک شدهٔ گل را وسط این گل می‌ریختند تا معطر شود. این نوع گل سر شور را وقتی داخل حمام می‌بردند فضای حمام به سبب آن خوشبو می‌شد. سعدی در این اشعار می‌خواهد بگوید همنشینی گل با گل باعث خوشبویی و توجه و اقبال مردم به آن شد. همانگونه که اگر این گل با ماده متعفن بدبویی مخلوط می‌شد، تنفر مردم را در پی داشت. بنابراین، مراقب باشید دوستان و همنشین‌هایی انتخاب کنید که باعث توجه و اقبال مردم به شما شود، نه تنفر و انزجارشان.

دوستی در روایات معصومین علیهم‌السلام

احادیث فراوانی در مورد اهمیت دوستی و مسایل مربوط به آن، از حضرات

معصومین علیهم السلام به ما رسیده، که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ؛^(۱) انسان دین رفیقش را انتخاب

می‌کند، مراقب باشید چه رفیقی انتخاب می‌کنید».

طبق این روایت دوست با ایمان انسان را مؤمن، و دوست بی ایمان انسان را بی‌ایمان می‌کند. و لذا، در روایتی می‌خوانیم که اگر کسی را نشناختی و نتوانستی بفهمی چگونه شخصی است؟ به دوستانش نگاه کن. اگر آنها با ایمان بودند او هم با ایمان است، و الا با ایمان نیست.^(۲)

۲. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«فَسَادُ الْأَخْلَاقِ مِعَاشِرَةُ السُّفَهَاءِ؛^(۳) اگر انسان با سفیهان و انسانهای نادان معاشرت کند و

طرح دوستی بریزد اخلاقش فاسد شود».

و در ادامه روایت می‌خوانیم: دوستی انسانهای دانا و عاقل، باعث اصلاح اخلاق می‌گردد.

۳. در روایت دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم:

«إِخْذِرْ مُجَالَسَةَ قَرِينِ السُّوءِ؛ فَإِنَّهُ يُهْلِكُ مُقَارِنَهُ، وَيُرْدِي مُصَاحِبَهُ؛^(۴) از

همنشینی با دوست بد بپرهیز؛ چون دوستش را هلاک و رفیقش را بدبخت می‌کند».

دوست و رفاقت یک ضرورت است و انسان بدون دوستانش تنهاست و نمی‌تواند زندگی کند. تا آنجا که طبق برخی روایات: دوست بهترین نزدیکان و اقوام انسان

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۰۹۴، باب ۲۱۹۹، ح ۱۰۲۱.

۲. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۱۰۶، باب ۲۲۱۵، ح ۱۰۲۶.

۳. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۰۹۵، باب ۲۲۰۰، ح ۱۰۲۲۵.

۴. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۰۹۵، باب ۲۲۰۲، ح ۱۰۲۳۶.

محسوب می‌شود. (الصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقْرَبِ).^(۱)

اما باید مراقب بود، و از دوستان ناشایست پرهیز کرد.

نتیجه این‌که سوّمین مکتب تربیتی انسان، محیط اجتماع است که یکی از مصادیق مهمّ آن دوستان انسان می‌باشد.

راز انحراف فرزند نوح علیه السلام

از مباحث گذشته علّت انحراف فرزند نوح علیه السلام معلوم شد. از نظر محیط خانواده مشکلی نداشت. پدرش پیامبر اولوالعزم بود و بهترین تلاشها را برای تربیت خانوادگی او به کار گرفت و آن زمان، محیط مدرسه و دانشگاهی هم که وجود نداشت. بنابراین، محیط جامعه و دوستان باب او را به فساد کشاند.

آری، چون «کنعان» پسر نوح پیامبر، با دوستان و رفقای بد و فاسد هم‌نشین شد، خاندان نبوتش گم کرد و خود نیز هم‌رنگ آنها شد.

ضلع چهارم شخصیت!

همانگونه که گذشت، مثلث شخصیت در عصر و زمان ما تبدیل به مربع شخصیت گشته، و عامل چهارمی پیدا شده که تأثیر فراوانی بر تربیت انسان می‌گذارد، و آن رسانه‌های ارتباط جمعی است. لازم است در اینجا هم سخنی با اصحاب رسانه و گردانندگان آن داشته باشیم و هم خطراتی که ممکن است این رسانه‌ها داشته باشند را به کار بران آن گوشزد کنیم.

به یقین یکی از مهمترین پایه‌های شخصیتی مردم در این دوران، همین رسانه‌هاست؛ روزنامه‌ها، مجلات، رادیو، تلویزیون، شبکه‌های ماهواره‌ای، اینترنت و حتی پیام‌های کوتاه موبایل‌ها.

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۰۹۴، باب ۲۱۹۸، ح ۲۱۶. ۱۰

و لذا، دشمن بیشترین سرمایه‌گذاری را برای تخریب شخصیت و دین و مذهب مسلمانان در این زمینه کرده است. آنقدر شبکه‌های ماهواره‌ای تأسیس شده که قابل شمارش نیست. این شبکه‌ها یا اخلاق مردم را فاسد می‌کنند، و یا مشغول سیاه‌نمایی هستند، و یا شبهات عقیدتی منتشر می‌سازند.

نظام اسلامی باید به مقابله با این توطئه گسترده دشمن برخیزد، و در اولین گام بطور جدی مراقب رسانه‌های خود باشد. یعنی برنامه‌های سالم و مفیدی تولید کند، و مراقب آفتهای رسانه‌ای باشد، تا این رسانه‌ها پناهگاهی مطمئن برای مردم باشند و آنها بتوانند با خیال راحت، خودشان و فرزندانشان، از تولیدات متنوع آن استفاده کنند. و در گام بعد، با راه‌اندازی شبکه‌های متعدد ماهواره‌ای در موضوعات مختلف و با استفاده از عالمان فرهیخته و دلسوز برجسته حوزه و دانشگاه، هم پاسخگوی شبهات دشمن باشد، و هم نقاط ضعف فراوان آنها را برجسته کرده و به مردم نشان دهد. تا متوجه شوند فرهنگ غرب، فرهنگ فاسد و بی‌محتوایی است و سرابی بیش نیست.

همانگونه که گفته شد همه رقم برنامه‌های مورد نیاز تولید کند. برنامه‌هایی در زمینه معارف دینی، مسایل اخلاقی، احکام اسلامی، مهارت‌های فنی، مباحث علمی و تحقیقاتی، مسابقات ورزشی و تفریحی؛ اما برنامه‌های تفریحی آن هم باید پیام داشته باشد، و تنها به خندانند و پر کردن اوقات مردم قناعت نگردد و در بیان مسایل جنسی و عشقی بسیار مراقب باشند که پرده‌ها دریده نشود و به حُجَب و حیای مردم آسیبی نرسد، و این مهارت را از سوره یوسف بیاموزند. این سوره به یکی معنی یک سوره عشقی است. به ریزترین مسایل جنسی نیز پرداخته؛ اما بسیار دقیق و ظریف. مثلاً وقتی که زلیخا همه چیز را برای کامجویی خود آماده کرد و تمام موانع را به نظر خود بر طرف نمود و حضرت یوسف علیه السلام مقاومت کرد و تسلیم نشد و زلیخا او را تهدید کرد و مخیر بین تمکین و زندان نمود، حضرت یوسف علیه السلام دست به آسمان بلند کرد و خطاب

به خدای خویش عرض کرد: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»^(۱) پروردگارا! زندان تو نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند».

اوج مسایل جنسی را با یک جمله کنایی و اشاره‌ای بیان می‌کند؛ به گونه‌ای که هم مقصودش را می‌رساند و هم جهات عفت و حیا را مراعات می‌نماید. و لذا، وقتی که این داستان قرآنی را تبدیل به سریال آموزنده کردند، با استقبال فراوان مردم مواجه شد. بنابراین، فیلمهای تفریحی باید هدفدار باشد و مسایل جنسی همراه با مسایل اخلاقی گردد. مبدا برای خندانند مردم کارهای خلاف انجام شود. مبدا صحنه‌های زشت رذایل اخلاقی و بدحجابی ترویج گردد، که پیامدهای سنگینی دارد. بسیاری افرادی که به واسطه ماهواره‌ها و دیگر رسانه‌ها، فاسد و منحرف شده‌اند و اعضای خانواده خود را نیز به انحراف کشانده‌اند. خانواده‌ها بدانند که این شبکه‌های ماهواره‌ای خیر و صلاح آنها را نمی‌خواهند؛ بلکه به دنبال اهداف نامشروع خود هستند. به عنوان نمونه اخیراً شبکه‌ای تأسیس شده که مردم را صریحاً به استفاده از مواد مخدر فرا می‌خواند و نکات مثبتی برای آن بیان می‌کند. راستی چه کسانی مواد مخدر را در دنیا پخش و از آن سود می‌برند؟

دو گروه عامل پخش آن هستند:

۱. سوداگران مرگ؛ که فقط به دنبال جیب خود هستند و بدبختی و بیماری و ذلت و زبونی و از دست دادن اعتبار و شخصیت و خانواده آلودگان به این مواد افیونی و حتی مرگ معتادان به مواد مخدر برای آنها مهم نیست.
۲. سیاستمداران شیطان صفت؛ که قصد دارند با مواد مخدر نیروی جوان و شاداب جوامع را از کار انداخته، و راه را برای نفوذ و سلطه خویش هموار سازند. اگر نیروی جوان، آلوده این مواد شود کشور قدرت دفاعی خود را از دست می‌دهد و چاره‌ای جز

۱. سوره یوسف، آیه ۳۳.

تسلیم ندارد.

بنابراین، باید بطور جدی مراقب رسانه‌های فاسد و مفسد و توابع و پیامدهای خطرناک آن باشیم و با استفاده از این رسانه‌های خطرناک، نعمتهای ارزشمندی را که خداوند در اختیارمان نهاده به راحتی از دست ندهیم.

الگوهای خوبان و بدان

خداوند متعال در آیات شریفهٔ دهم تا دوازدهم سورهٔ تحریم، دو الگو برای انسانهای مشرک و بی‌ایمان، و دو الگو برای موحدان و مؤمنان بیان می‌کند:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ * وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَاتِلِينَ؛ خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بندهٔ صالح از بندگان ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان نداشت، و به آنها گفته شد: «همراه، کسانی که وارد آتش می‌شوند، وارد شوید!» و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! نزد خود برای من خانه‌ای در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در آن دمیدیم، او کلمات پروردگار خویش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از مطیعان (فرمان خدا) بود.»

به منظور تکمیل مباحث مربوط به نوح پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شایسته است اشاره‌ای هم به همسرش، که راه شرک و کفر را پیمود، داشته باشیم. به همین مناسبت آیات سه گانه فوق انتخاب شد که اشاره به سرگذشت دو زن بی‌ایمان و دو زن فوق العاده با ایمان دارد، که داستان زندگی همه آنها مایه عبرت است؛ اگر در آن بیندیشیم.

چند نکته در آیات مورد بحث قابل توجه است:

۱. خیانت همسر حضرت نوح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و همچنین همسر حضرت لوط صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱) مسایل جنسی و ارتباط با دیگران نبود. و اساساً همسر هیچ پیامبری از این جهت مشکل نداشته است، بلکه خیانت آنها جاسوسی و انتقال اخبار خانه نبوت برای مشرکان و بت پرستان بود. (۲) بنابراین آنچه که گاه العیاذ بالله در مورد ارتباط نامشروع بعضی از همسران پیامبران گفته می‌شود کذب محض است و هیچ اعتباری ندارد.

و لذا در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم:

«مَا بَعَثَ إِمْرَأَةً نَبِيٍّ قَطُّ؛ (۳) همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد».

۲. رابطه این دو زن بی‌ایمان با آن دو پیامبر عظیم الشان باعث نجات آنها نشد. این مطلب نشان می‌دهد که اگر انسان ایمان و عمل صالح نداشته باشد، نباید چشم به شفاعت و مانند آن بدوزد.

۳. این زنان تنها الگو و اسوه زنان نیستند، بلکه سرگذشت آنها برای مردان هم مایه عبرت است. و این نشانه عظمت حضرت مریم و آسیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آنقدر در آسمان ایمان اوج گرفته‌اند که مردان مؤمن نیز میتوانند از آنها الگو بگیرند.

۴. آسیه، همسر فرعون، در کاخ فرعون و در قلب کفر و شرک ایمان آورد و در مقابل

۱. نام همسر حضرت نوح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «واغله» و همسر حضرت لوط «واهله» بوده است. برخی اوّلی را «والغه» و دوّمی را «والهه» گفته‌اند. (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰۹)

۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰۸.

۳. در المنثور، ج ۶، ص ۲۴۵.

تمام شکنجه‌ها به زانو در نیامد و دست از خدای موسی برداشت و در آستانه شهادت دست به دعا بلند نمود و سه دعا کرد و خداوند هر سه خواسته‌اش را اجابت فرمود و قصری به مراتب بهتر و وسیع‌تر از قصر فرعون، در بهشت به وی عنایت کرد.

۵. حضرت مریم، مادر حضرت عیسی علیه السلام، در مقابل سیل تهمت‌های دشمنان استقامت کرد، و در این مسیر صبر و خویشتن داری نمود و با توکل بر خداوند به موفقیت دست یافت.

۶ نکته آخر این که عاقبت آن دو زن مشرک و بی‌ایمان، آتش سوزان دوزخ و جهنم، و عاقبت حضرت مریم و آسیه علیهما السلام بهشت و جلب خوشنودی خداوند بود.

فصل دهم

مقایسه میان قرآن مجید و تورات کنونی

سفید

یک مقایسه روشن

خداوند متعال پس از بیان داستان حضرت نوح علیه السلام در آیات ۲۴ تا ۴۸ سوره هود، می‌فرماید:

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعُقَابَةَ لِلْمُتَّقِينَ»^(۱) (ای پیامبر!) اینها از اخبار غیبی است که به تو وحی می‌کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی‌دانستید. بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزکاران است».

قرآن مجید مدعی است آنچه مردم از زندگانی حضرت نوح علیه السلام می‌دانستند آمیخته با انواع خرافات بود. داستان زندگانی واقعی حضرت نوح علیه السلام که خالی از پیرایه‌ها و خرافات و مملو از پیام‌ها و عبرتهاست، تنها از طریق وحی در اختیار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته است. این ادعا با مقایسه معارف و مضامین آیات قرآن با آنچه در تورات آمده روشن می‌شود.

به عنوان مثال قرآن مجید، در داستان حضرت آدم علیه السلام، علم و دانش را سبب

۱. سوره هود، آیه ۴۹.

فضیلت و برتری آدم بر فرشتگان می‌داند؛^(۱) در حالی که طبق آنچه که در تورات تحریف شده موجود می‌خوانیم، گناه آدم که سبب بیرون راندن آن حضرت از بهشت شد استفاده از درخت علم و دانش بود! قرآن معجزه است و آن کتاب آمیخته با خرافه، و چقدر تفاوت است بین معجزه و خرافه.

در مورد داستان حضرت نوح علیه السلام به قطعه‌ای از تورات توجه فرمایید. پیشاپیش از ساحت مقدس آن پیامبر بزرگ جهت نقل این عبارت پوزش می‌طلبیم. در فصل نهم سفر پیدایش تورات می‌خوانیم:

«و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تا کستانی غرس نمود و شراب نوشیده و مست شد و در خیمه خود عریان گردید. و هام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید، دو برادر خود را از بیرون خبر کرد و سام و یافث ردایی را گرفته بر کتف خود انداخته و عقب عقب رفته و برهنگی پدر خود را پوشاندند!»

آیا یک شخص عاقل، هر چند پیامبر نباشد، مرتکب چنین اعمال زشتی می‌شود؟ چطور می‌شود چنین اموری را به یک پیامبر، آن هم پیامبری اولوالعزم که برای هدایت قومش ۹۵۰ سال زحمت کشید، نسبت داد؟ ببین تفاوت ره از کجا تا به کجاست.^(۲) اینجاست که معنی آیه فوق را می‌فهمیم و به صدق ادعای قرآن پی می‌بریم و باید بیش از پیش قدر این کتاب آسمانی محفوظ از تحریف و خرافات را بدانیم و به خاطر این نعمت بزرگ سر بر سجده بگذاریم و شکرش را به جا آوریم.

۱. سوره بقره، آیه ۳۲.

۲. شرح بیشتر را در کتاب قرآن و آخرین پیامبر، ص ۱۲۵ به بعد و پیام قرآن، ج ۸ ص ۱۹۵ به بعد، مطالعه فرمایید.

فصل یازدهم
توصیه‌های شیطان!

سفید

توصیة شیطان به نوح علیه السلام (۱)

پس از پایان گرفتن طوفان و هلاکت تمام مشرکان و بت پرستان، روزی شیطان خدمت حضرت نوح علیه السلام رسید و عرض کرد: تو به من خدمت کرده‌ای، من نیز می‌خواهم به پاس آن کار، به تو خدمتی کنم!

حضرت نوح علیه السلام با تعجب پرسید: چه خدمتی؟ گفت: این جمعیتی که نفرین کردی و نابود شدند و همچنین نسل آنها را، شب و روز می‌بایست و سوسه می‌کردم و زحمت می‌کشیدم تا هدایت نشوند. اکنون که هلاک شدند تا مدتی آسوده‌ام!

حضرت نوح علیه السلام (گویا اطمینان نداشت غذای معنوی که شیطان می‌خواهد به او بدهد غذای مناسبی باشد و لذا آماده شنیدن سخنان او نبود. لذا، خطاب آمد نصایحش را بشنو! (۲) فرمود: چه خدمتی می‌خواهی به من بکنی؟ شیطان گفت: در سه جا به یاد من باش که در آن سه حالت خیلی به بندگان خدا نزدیکم:

۱. «أذْكَرُنِي إِذَا غَضِبْتُ؛ به هنگام خشم و غضب به یاد من باش (که بسیار به تو نزدیکم)».

بسیاری از قهرها، نزاع‌ها، طلاق‌ها، گناهان و مانند آن، به هنگام خشم و عصبانیت پایه ریزی می‌شود. (۳) و لذا، توصیه شده که به هنگام عصبانیت و غضب هیچ تصمیمی

۱. روایات در مورد مطالب و مضامینی که ابلیس لعین به عنوان نصیحت به حضرت نوح علیه السلام گفت، مختلف است. و آنچه ذکر شد یک نمونه از آن روایات است. سایر روایات را می‌توانید در بحار الانوار، ج ۱۱، صفحات ۲۸۸ و ۲۹۳ و مختصر تاریخ (مشق، ج ۲۶ ص ۲۱۰ مطالعه فرمایید.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۱۰.

۳. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۳۰۰۲، باب ۳۰۷۰، ح ۱۴۹۸۳.

نگیرید و سخن نگویند، و از آن مکان خارج شوید و حالتان را تغییر دهید. یعنی مثلاً اگر نشسته‌اید بایستید و اگر ایستاده‌اید بنشینید، تا عصبانیت فروکش کند.^(۱) خشم و غضب آنقدر نکوهیده است که نوعی جنون محسوب می‌شود. حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«الْحَدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدُمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدُمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ؛^(۲) تندخویی و عصبانیت نوعی جنون است؛ چراکه صاحبش پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم و دائمی است!».

بنابراین، به هنگام غضب باید مراقب وسوسه‌های شیطان بود.

۲. «وَأَذْكُرُنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ؛ به هنگام قضاوت بین دو نفر (نیز) به یاد من باش».

هر چند قضاوت در عصر و زمان ما واجب کفایی است و کسانی که واجد شرایط لازم هستند باید متصدی این امر شوند؛ اما باید مراقب خطرات آن از جمله وسوسه‌های شیطان باشند. که در چنین حالتی به انسان بسیار نزدیک است و ممکن است وی را از مرز عدالت خارج کند. اموری همچون خویشاوندی و رفاقت و همکاری بودن و هم‌حزب بودن و مانند آن، یا خدای ناکرده رشوه و امتیازات ویژه و شبیه آن، باعث نشود که قاضی به ناحق قضاوت کند.

۳. «وَأَذْكُرُنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمَا أَحَدٌ؛^(۳) و به هنگامی که با زن تنهایی

خلوت کرده‌ای و هیچ‌کس غیر از شما دو نفر در آن جا نیست (نیز) به یاد من باش».

ارتباطات تلفنی با جنس مخالف، چت کردن با نامحرم و خلاصه هرگونه خلوت با

نامحرم، مشمول این روایت می‌شود.

۱. به میزان الحکمة، ج ۷، ص ۳۰۰۹، باب ۳۰۷۹ (دواء الغضب) مراجعه فرمایید.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۵۵.

۳. بحار لانهوار، ج ۱۱، ص ۳۱۸، ح ۲۰.

فصل دوازدهم
آخرین سخن حضرت نوح علیه السلام

سفید

سخن نهائی

در اخبار آمده است: عمر مردم در عصر حضرت نوح علیه السلام سیصد سال بود. ^(۱) یعنی هر نسلی بطور متوسط سیصد سال عمر می‌کرد و سپس جای خود را به نسل بعد می‌سپرد. و مدّت رسالت آن حضرت سه برابر عمر یک انسان معمولی بود. بنابراین، آن حضرت در مدّت رسالت با سه نسل مختلف سر و کار داشت، و برای هدایت آنان بسیار تلاش و کوشش کرد. و مدّت عمر حضرت نوح علیه السلام طبق روایتی که قبلاً گذشت ۱۲۵۰ بلکه طبق روایت دیگری ۲۵۰۰ سال بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال زندگی کرد. هشتصد و پنجاه سال آن قبل از بعثت بود، و نهصد و پنجاه سال آن بعد از بعثت (و قبل از طوفان) بود که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کرد، و هفتصد سال بعد از نزول از کشتی و خشک شدن آب زندگی کرد.» ^(۲)

طبق این حدیث، آن حضرت به اندازه هشت انسان معمولی عمر کرده و هشت نسل مختلف را درک نمود. اما علیرغم عمر طولانی‌اش هرگز وابسته به دنیا نشد و زر و زیور دنیا او را فریب نداد و از خدایش غافل نکرد. در روایتی می‌خوانیم:

«كَانَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْتٍ مِنْ شَعْرِ الْفَأْ وَ أَرْبَعَاءَ سَنَةٍ، فَكَلَّمَا قَبِلَ لَهُ: يَا رَسُولَ

۱. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۹، ح ۱۲.

۲. اخلاق انبیاء، ص ۸۱.

اللَّهُ لَوِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً مِنْ طِينٍ تَأْوِي إِلَيْهِ، قَالَ: أَنَا مَيِّتٌ غَداً وَ تَارِكُهُ، فَلَمْ يَزَلْ فِيهِ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا؛^(۱) نوح عليه السلام یکهزار و چهارصد سال در یک خیمه پشمی زندگی کرد. هر زمان به او گفته می‌شد: «ای پیامبر خدا! چقدر خوب بود خانه‌ای از گل می‌ساختی و در آن ساکن می‌شدی» می‌فرمود: من که می‌خواهم فردا بمیرم و خانه را ترک کنم (چه نیازی به خانه‌گی دارم). همواره در همان خیمه پشمی زندگی کرد، تا از دنیا رفت!».

در حدیث دیگری می‌خوانیم: روزی جبرئیل عليه السلام خطاب به آن حضرت گفت: «يَا أَطُولَ الْأَنْبِيَاءِ عُمُرًا كَيْفَ وَجَدْتَ الدُّنْيَا؟ قَالَ: كَذَارٍ لَهَا بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ خَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ؛^(۲) ای کسی که در میان پیامبران از همه بیشتر عمر کرده‌ای! دنیا را چگونه یافتی؟ گفت: مثل خانه‌ای که دو در داشته باشد، از یک در داخل شدم و از در دیگر خارج گردیدم».

و در حدیث سوّمی، که امام صادق عليه السلام نقل کرده، آمده است: فرشته مرگ، عزرائیل عليه السلام، خدمت حضرت نوح عليه السلام رسید، در حالی که آن حضرت در آفتاب نشسته بود. نوح پیامبر عليه السلام خطاب به عزرائیل عليه السلام فرمود: ای فرشته مرگ چه مأموریتی داری؟ گفت: آمده‌ام روح را قبض کنم. فرمود: اجازه می‌دهی از آفتاب به سایه بروم؟ گفت: مانعی ندارد. حضرت نوح عليه السلام به سایه رفت و فرمود:

«يَا مَلَكَ الْمَوْتِ فَكَانَ مَا مَرَّ بِي فِي الدُّنْيَا مِثْلَ تَحَوُّلِي مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ؛^(۳) ای فرشته مرگ! آنچه از عمرم گذشت (در نظر من) مثل آمدنم از آفتاب به سایه بود!»

۱. اخلاق انبیاء، ص ۸۵

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۳۱ (به نقل از اخلاق انبیاء، ص ۸۵).

۳. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۵. مشروح سخنان این پیامبر بزرگ و دیگر پیامبران الهی را می‌توانید در کتاب «گفتار انبیاء» مطالعه فرمایید.

سپس آمادگی اش را برای مرگ اعلان کرد. و در این حال عزرائیل علیه السلام وی را قبض روح کرد.

آری زندگی نوح علیه السلام سراسر پند و اندرز و درس عبرت بود؛ حتی در آن حالت که آن حضرت به جوار حق سفر کرد.